Kashf al-ghita
Shaikh al-Isfam

الحمد لله که این رساله پر فواید در بیان مسایل موتی باستیعاب تام

از تصنیف شیخ الاسلام موسوم

به

125

کشف الغطاء عما لزم للموتی علی الاحیاء

برای فایده هر خاص و عام

در مطبع احمدی واقع دهلی باهتمام ظفر علی مطبوع گردید

تعمیق نموده و باستدعای بعضی دواعی تبدی از احکام مرض و عیادت و تداوی و صفت رو بارا
تفصیل و تحقیق افزوده و از رهگذر احتیاط تمام در نقل احکام تا که بتنقید روایات و اعتماد آن
بمعاضدات معتبرات نکرده دست بقلم نکشوده و هر روایات را بسمت اسناد و اعتضاد و محکوم
ساخته مگر آنکه محل اشتباه نبوده و در مباحث مطارح الانظار با وجود سلوک طریقهٔ اختصار زبان بیان را
بتحقیق گشاده و این عجالهٔ علاله را بر مقدمه و چند فصول و خاتمه ترتیب داده به کشف الغطاء عما لزم للموتی
علی الاحیاء نام نهاده یارب آنرا معمول انام و مقبول خواص و عوام گردان تا عامهٔ مردم از جهل
این مسایل برآیند و در این امور مهمه تساهل کار نفرمایند و اغلب که مداهنه در جزئیات احکام ممات
که محل اثابت و عبرتست اشد باشد بگناه و ادل بر غفلت و قسوت نعوذ بالله منها و آنچه ذکر کرده ایم در این
باب صحیح و کافیست و بالله التوفیق اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و من فتنة المحیا و الممات اللهم
احینا مومنین و امتنا مومنین و ثبتنا بالقول الثابت فی الحیوة و بعد الممات و احشرنا مع العلماء
والمساکین تحت لواء محمد صلعم **مقدمه** در بیان فضیلت بیماری و احکام بیمارپرسی و علاج نمودن
و آداب آنها اما بیماری پس بدانکه در فضایل وی عموما و خصوصا و تکفیر و تطهیر وی از ذنوب و آثام
و ثبوت اجر و ثواب تمام احادیث صحاح و حسان بسیار واقع شده و پاره ازان نقل کنیم در صحیح ابن حبان
و داود آمده که فرمود پیغمبر خدا صلعم بدرستی که بنده چون تقدیر میشود برای وی از درگاه عزت مرتبه و درجه
بلند که نمیتواند رسید بان بعمل صالح خود مبتلا میگرداند او را خدا تعالی در تن یا در مال یا در اولاد
پس شکیبا میگرداند او را بران بلا تا آنکه میرساند این بنده را بمرتبه که سابق شده است مر وی را در تقدیر
و در صحیح ترمذی آمده که آنحضرت صلعم فرمود تمنا کنند اهل عافیت روز قیامت وقتیکه داده شوند اهل
بلا ثواب را ای کاش پوستهای ما بریده و پاره پاره کرده شدی در دنیا بمقراضها و امام احمد
در مسند خود آورده که فرمود آنحضرت صلعم چون بسیار شود گناهان بنده و نمی باشد او را از عملهای نیک چیزی
که بپوشد گناهان وی را و ببرد آنرا مبتلا میگرداند او را خدا تعالی باندوه تا تکفیر کند آنها را ازان
بنده و نحو آن در صحیحین نیز آمده و گفته اند که این حکم مخصوص بگناهگاران نیست چه احتیاج بتکفیر آنها

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الملک الحی الذی خلق الموت فقصم به رقاب الجبابرة وکسر ظهور الاکاسرة وقصر آمال القیاصرة الذین لم یزل قلوبهم عن ذکره نافرة حتی فجأهم الحق فاذا هم فی الحافرة فظل سرورهم بورا وسعیهم هباء منثورا وکان امر الله قدرا مقدورا له الشکر فی السموات والارض وله الحمد فی الاولی والآخرة والصلوة علی من جاء بشرائع المعاش والمصرع والمعاد بالقواطع الباهرة المتفرد بالحشر مع الاکفان یوم یحشرون عراة فی الدار العامرة وعلی آله المطهرین واصحابه ذوی الحلم والعلم والمجاهدة والمصابرة والمکارم الجزیلة الفاخرة والسلام کبیرا کثیرا اما بعد میگوید احقر انام خادم علماء کرام محمد که مدعوست بشیخ الاسلام ثبته الله علی الایمان وجعل له الحق مشهودا کالعیان که چون احکام احیاء و اموات که از معظمات مسایل مهمات است در هیچ کتابی از کتب متداوله شرعیه وفتاوی معتبره فرعیه مستوفی و مشروح نبود و بعضی فضلا که در رساله علیحده جمع کرده باوجود عدم ضبط ضروریات و ربط روایات از شوب شذوذ و عدم صحت نقل خالی نبود ازین سبب اکثری از مردم روزگار در تیه جهل این مسایل مانده اند و در حقوق اموات طریق تخمین و اختراع کشاده لهذا بعضی از عظماء اهل امارت و توفیق ازین کمترین طلاب لباب تحقیق درخواست کردند که رساله در استیعاب این باب بزبان فارسی تحریر نماید تا عقده این مسایل مهمه بر همه کس کشاید لاجرم باقتضاء آن باعث قوی جزاه الله عنی وعن سایر المستفیدین بهذا الخیر خیر الجزاء باوجود قلت فرصت بیان مستوفی این مسایل حسنی در اندک مدت

تحقیق

و بالجمله اعتماد کلی و مدار بر حال قلب است نه بر قال زبان زیرا چه بسیار شاکر در ظاهر شاکی اند در دل
و بسیار شاکی در ظاهر شاکر اند در دل و از جمله آداب بیماری آنست که توبه کند در احوال از گناهان
گذشته خود و نو م و رزد و از آینده منزجر گردد و باز ماند و این اعظم آداب و راس و رئیس آنهاست
و یکی از مضامین حکمت بیماریست در حق مسلمانان و از انجمله است نیک وصیت کردن
اقران و اخوان خود را برضامند کردن منازعان او در طلب حقوق آنها و ادا کردن وامهای دنیه
او دینی و دنیوی خصوص فدیه نمازها که فوت شده اند در عمر او و بیانش بیشتر بیاید انشاء الله
و نگذارند در مرض خود دو شب مگر آنکه وصیت او نزد وی نوشته باشند و نگهدارد آنرا زیر تکیه خود چنانکه
ماثور است و در حدیث است کسی که بمیرد و بخری وصیت نکرده اذن داده نشود او را در کلام
با مردگان در عالم برزخ وقتی که ملاقی شود با یکدیگر و ملاقات کنند دیگران باهم پس گویند این کس
که خاموش مرده است بی وصیت کذافی الشرعیة و جایز نیست در شرع وصیت زیاده از ثلث
مال چنانکه در صحیحین از سعد بن ابی وقاص آمده که گفت چون آنحضرت صلعم بعیادت من آمد در مرضی
که مشرف شدم بموت گفتم یا رسول الله مرا مال بسیار است و سوای دختری من وارث نیست و دوست
خواستم در آنکه وصیت کنم بهمه مال یا بدو ثلث یا بنصف فرمود بیک ثلث بکن و ثلث بسیار است بدرستی
که تو اگر بمیری و بگذاری وارثان خود را توانگران بهتر است از آنکه بگذاری ایشان را درویشان که دست
پیش مردم برای سوال دراز کنند و هم از انجمله است بستن سر خود را بسربند و خوابیدن بر بستر اگرچه
در حال صحت عادت نداشت از برای یاری خواستن باین عمل بر صبر و تحمل مرض و نگهداشتن
خود از ضعف تکلف دلیری و سختی برای مقاومت بلا زیرا چه طاقت ندارد هیچ یکی مقاومت و مدافعت
بلا خداوند تعالی را مرویست که آنحضرت صلعم در مرض موت عصابه بربست و هم از انجمله است نالیدن
مریض در شدت مرض خود نه از بی صبری و شکایت بلکه بجهت اظهار عجز که ملایم ترحم و تخفیف حال است
وانچه در احیا از طاوس و مجاهد نقل کرده که گویند نوشته میشود بر مریض انین وی در مرض و مکروه داشتن
آنرا محمول بر صدور وی بطریق جزع و فزع باشد و مرویست که پیغمبر خدا صلعم فی بالید در مرض خود نالید

راست واما سوای آن از انبیای معصومین صلوات الله علیهم و اولیا رضی الله عنهم پس میرسد
ایشان را مصیبتها از برای رفع درجات وبلندی مراتب ایشان مانند آنکه حکم منافق چیست و در روایت
الی داود از عامر رام مرفوعا آمده که منافق وقتی که بیمار شود پس عافیت داده شود مثل او مثل
شتریست که بسته باشند او را واهل آن پس خلاص کردند و درنیافت او بعدم تمیز که چرا بسته بودند و چرا
گشادند بخلاف مومن که درمی یابد بنور ایمان که بیمار شدن برای تادیب وتهذیب وی بوده و عافیت
برای پند پذیر شدن وشکر گذاردن وقدر نعمت شناختن است واز آداب بیماری آنست که نهان
دارد وظاهر نکند آنرا بکسی بی ضرورت حدیث آمده کسی که تب زده شود سه ساعت وصبر و شکیبائی کند
بران مقدار در حالی که شاکر است خدا را مفاخرت می کند حق تعالی ملایکه را بان بنده خود و گوید
ببینید بسوی بنده من وصبر او بر بلای من یعنی این قسم بنده ما از عالم سفلی داریم که با وجود اینهمه کثافت
و حجب مشاهدت در اینحال کربت وشدت بلا را عین مصلحت ونعمت سنجیده زبان حال وقال را
بشکر ما گشوده وامر میکند بنوشتن رهائی او از عذاب دوزخ و در حدیث قدسی میفرماید چون ظاهر کند
درد را بنده من پیش از سه روز پس تحقیق شکوه من کرد و ذکر پیش از سه روز مشعر بکمال بی صبری
وعدم نظر بر حسن مکافات است چه اگر تا این مدت قلیل صبر نماید حق جل شانه قادر است که او را عافیت
از مرض ذنوب وعلت بدن هر دو کرامت فرماید یا آنکه این تخصیص نظر بخاص اظهار پیش طبیب است
که می باید تا این مدت تحمل وتوکل محض نماید وچون ضرورت بیند بوی رجوع نماید چه مبادرت باستمداد
از برای طبیب دلیل استکراه و نارضائی به بیماری واضطرابست و در احیا گفته کتمان مرض و اخفای
انواع بلا از کنوز بر وسعادتست و افشای آن با قرینه کراهت شکایت واگر نیتی صحیح در اظهار
داشته باشند لا باس است مثلا اظهار پیش طبیب بغرض تداوی یا غیر طبیب که ثقه و معتقد
باشد بقصد آنکه حسن صبر و شکر در مرض از وی بیاموزد و نحو آن و بود احمد بن حنبل که خبر میداد
بمرضهای که می یافت ازو میگفت وصف نمی کنیم مگر قدرت خدا را در خود و حسن بصری گفته چون
سپاس وستایش کند مریض خدا را وبعد از آن ذکر کند اوجاع خود را این شکایت نبود

آمدن ما چندی و اندیشه که اینها مانند ما بوده اند از عدم بوجود آمده باز در اندک مدت همه را گذاشته
و حسرتی ازان بر داشته بدار الجزا شتافتند آیا ندیدی که کارهای ما از تردد تا لاش معاش
همه منقطع شده از دنیا هیچ ازان بکار اینها نیامده و تو درنگ کردی در اینجا پس در نیافتی و تدارک
نکردی برای خود چیزی را که تو شده بود مثل آن از برادران تو و یاد کند احوال و شداید قیامت
را که نصوص آیات و احادیث بدان ناطق اند و یاد کند کلام قبر را که او لا بزبان حال یا قال باوی گوید
من خانه کرمهایم و من خانه تنهایی و جدائی و تاریکی ام اینست چیزی که مهیا کرده ام برای تو پس چه
چیز آماده کرده تو برای من و احادیث بسیار متعدد الطرق در فظاعت و شناعت این مقام
و تفاصیل شداید و احوال اینجا و دشواری جواب سوال وارد اند اعاذنا الله منها بفضله و کرمه فرمود
پیغمبر خدا صلعم اگر به تحقیق چهارپایها میدانستند از احوال موت چیزی را که میدانید شما هر آینه نمیخوردند
ازانها فربه را یعنی همه از خوف لاغر و خشک میشدند و این اشارتیست بانکه کسانیکه با وجود علم این همه
آیات بینات که دلایل قطعیه اند بر حقیقت امور برزخ و آخرت از خواب غفلت متنبه نمیشوند که آخر
چه پیش آمدنی است حال آنها از حال بهایم بدتر است اولئک کالانعام بل هم اضل و بالجمله
اعتقاد بدان باید کرد و همیشه و هر لحظه ملحوظ باید داشت و از فضل خدای کریم ازان پناه باید جست
و بخوف و خشیت مستغرق باید بود و عمل بمقتضای آن باید نمود خصوص در هنگام بیماری که دلیل نزدیکی اوست
و باید که غمگین نشود بطول صحت خود و در حدیث آمده خالی نمی باشد مومن از بیماری و خواری و فنای مال
اما تمنی موت مکروه داشته اند آنرا بعضی علی الاطلاق و صحیح آنست انچه در تجنیس و خلاصه گفته
که اگر بسبب تنگی معیشت یا غضب بود مکروه است ازانکه در حدیث آمده آرزو نکند هیچ یکی از شما موت
را برای گزندی که رسیده است باو و اگر از برای فساد زمانه و ظاهر شدن معاصی و ران خوف
وقوع آن در گناهان باشد لا باس به است زیرا چه در این صورت وارد شده است در حدیث
که اندرون زیر زمین بهتر است برای شما از بیرون آن و در حصن حصین ذکر کرده هر مسلمان
بیمار که دعا کند بقول خدا لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین چهل مرتبه

و در بعضی روایات آمده نالیدن بیمار تسبیح است و بانگ کردن تهلیل و نفس زدن صدقه
است و خواب عبادت و گشتن از جای بجای جهاد است و باید که الله الله گوید نه آه آه تا متضمن ذکر و حضور باشد
چنانکه گفته اند و هم از انجمله خشم نکردن در امور جزئیه معاش که نا ملایم طبع باشد چنانکه گوید طعام
بد پختند و امثال آن و همچنین باید که تکلف از دروغ پرهیز نماید و نگوید نخوابیدیم ما امشب و نه در آمده
در گلوی ما چیزی چه این مبالغه از کذب خالی نباشد و طمع نکند چیزی را از آینده گان نزد وی پس بجوید
که چه چیز در آستین و جیب اوست و ریا نکند در حرکات و اعمال چنانچه در از کشد از تشنگی و قفتکی
آید نزد وی عابدی تا بپندارد که ضعف مستولی شده و بود فضیل و اضراب ان که بند میکردند
دروازه خود را هنگام مرض مبادا که مردم جهة عیادت بیایند و خود بحضور ایشان با مثال این تکلفات
و شکایت مبتلا شوند و میگفت فضیل دوست دارم که مریض شوم بی عیادت کنندگان و ناخوش
نداریم ما بیمار را مگر از برای ایشان ذکره فی الاحیاء و مستحب است مر هر مکلف را که بسیار ذکر کند
موت را خصوصا در هنگام مرض و او را نصب العین خود دارد و یقین داند که دیر نمیخواهد گرد و در هر نفس منتظر
ماند و در حدیث آمده که نزد یکتر از بند نعل است و استعداد کند برای وی و مهیا سازد چیزی را که بعد
از بیچه زدن و خلانیدن ناخنهای وی بکار آید و خلاصه آن خوف و خشیه الهی است تعالی شانه
و عمل مقتضای آن و این عمل اصل و مغز جمیع اعمال است و بسیار کردن ان قطع می کند
لذتها را و محو میکند گناهان را و سهل و اندک مینماید بلاهای بسیار را و بسیار مینماید نعمت اندک را
و میبر داند دنیا را بالکلیه فرمود آن حضرت صلعم بسیار کنید یاد شکننده لذتها را و طریق آن آنست
که یاد کند نزدیکان و هم صحبتان گذشته خود را که مانند وی بوده اند پس یاد کند که چگونه مردند و فانی
گشتند و زیر خاک مدفون شدند و حالا چه چیز است که برایشان میگذرد و خواهد گذشت و در
روایتی آمده بدرستی که مرده وقتی که نهاده میشود در قبر ندا میکنند او را همسایهای او از مردگان
ای آنکه پس مانده دوستان و همسایگان خود مانده شده بودی در دنیا آیا نبود ترا در ان دار العبرة
پند وی تا آگاه میکرد ترا بر چیزی که معاینه کردی و در یافتی آثار تو نیکو وقت ان تعلیم آیا نبود ترا در

یعنی ضعف جبلت کافران که باتفاق گناه کبیره است و کسی که مکث کند در زمینی که واقع شده است
دران طاعون و ثابت باشد در حالی که چشم دارنده است ثواب را باشد مر او را اجر شهید و بعضی تجویز کرده
اند گریختن مر خواص را که اعتقاد داشته باشند که نافع و ضار خدا تعالی است و پرهیز ازان در عالم اسباب
پرهیز از سموم است و بعضی بر اباحت فرار استدلال کنند بحدیث ابی داود که از فروه بن مسیک آورده
که گفت یا رسول الله نزد ما زمینی است که زراعت و حاصل خوب دارد و علف بسیار و ازانجا غله برای عیال
می آریم لیکن وبای او سخت است فرمود بگذار آن زمین را از خود فان من القرب التلف زیرا که حاصل
میشود از نزدیکی این مرض هلاکی و شیخ اجل بر کسانیکه تجویز کرده اند تشدید بلیغ نمود و فرمود که درینجا
جز نفی جواز صحیح نشده و قیاس طاعون بران موارد که دران فرار تجویز یافته فاسد است زیرا که شرط قیاس
عدم نص است در مقیس و غیر آن مواضع از اسباب عادیست و این از اسباب وهمی و حدیث مذکور را
بچند وجوه تضعیف نموده و بعد تسلیم صحت جواب داده که لازم نمی آید ازان جواز فرار بعد وقوع و یا
در زمینی که سکونت دارد بلکه اجتناب ازان و یا ترک سکونت زمینی که گروبا آنجا واقع میشود و علاج کرده
میشود طاعون با دعیه یا نوره و بداغ کردن موضع ورم بشرط ضرورت و احتیاج بدان و نوشیدن
دواهای که دافع سم باشند چون معجون مثرودیطوس وغیره و استفراغهای از قی و خون و اسهال شکم
اما حکم تداوی لا باس به است وقتیکه اعتقاد کند به تحقیق شافی حقیقی و موثر علی الاطلاق خدا تعالی است
و شک نیست که این حکم مخصوص بتداوی بغیر محرم است و گرنه تداوی بمحرم حرام است و در نهی از تداوی
بمحرمات عموما و بخمر خصوصا احادیث متعدده آمده و مختار جمهور فقها همین است چنانچه در خلاصه و
و جامع صغیر صدر شهید گفته و در بعضی روایات فقهیه آمده که اگر حذاق اطبا اتفاق کنند که این درد را
غیر ازین دوا نیست جایز است تداوی بآن ولیکن تحقیق این صورت خالی از اشکال نیست و بعضی اطبا
اسلامیه گفته اند که قول حق عز شانه در شان خمر فرموده منافع للناس مراد بدان منفعت بدن و صحت وجود
نیست بلکه انعاش طبیعت و نشاط اوست که بتناول پیدا شود و در آخر مضر است ببدن و مهلک است
لذا نقله الشیخ و طیبی گفته که تداوی مستحب است نزد جمهور سلف و خلف بموجب فرموده پیغمبر صلعم

و بمیرد در ان بیماری عطا کرده شود مر او را مانند اجر شهید و اگر صحت یابد از ان بیماری بخشیده
میشود مر او را همه گناهان او و کسی که بگوید در بیماری لا اله الا الله و الله اکبر لا اله الا الله وحده
لا شریک له لا اله الا الله له الملک و له الحمد لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله پس اگر بمیرد
نمیخورد او را آتش دوزخ و محفوظ میماند از عذاب آتش دوزخ او و کسی که بخواند سوره اخلاص را
در مرض موت خود محفوظ میباشد از فتنه قبر و مامون از پیچش ان و بر میدارند او را فرشتها
روز قیامت بر دستهای خود بجهة تعظیم و تکریم و میگذرانند او را بسلامت و استقامت از صراط مستقیم
تا بهشت مستحب است مریض را که چون صحت یابد به شود و غسل کند کذا فی الشرعة و از جمله امراض
طاعون است و در تعیین حقیقتش اختلاف بسیار است اطبا تفسیر کرده اند از او بورم مولم سیاه سوزنده
که در بعضی اعضای بدن که نرم اند چون زیر بغل و پس گوش و بن ران حادث میشود و از ماده سمی و سیاه
میگرداند گرد خود را و گاهی سبز و سرخ نیز میباشد و فاسد میگرداند عضو را و خلیل گفته
طاعون وبا است و صاحب قاموس هر دو یکدیگر تفسیر کرده و ابن اثیر گفته طاعون مرض
عام و وبا که فاسد میگردد و بوی هوا پس فاسد میگردد مزاجها و بدنها و بعضی گفته اند طاعون طعنه
ایست از جن که مسلط میگرداند او را خدا تعالی بسبب زنا و مانند فسادی است که عارض میشود
مر جوهر هوا را باسباب سماوی و ارضی و آنچه در احادیث وارد است مراد بدان موت عام و مرض عام
است چنانکه در اکثر کتب احادیث همین لفظ واقع شده نه خاص مصطلح اطبا و غلط کرده هر که
بران حمل کرده و در غیر آن قرار مباح داشته در احادیثی که لفظ وبا و موت عام مطلق واقع شده چه خواهد
گفت و در حدیث آمده که طاعون شهادت است مر امت مرا و رحمت است نیک کردار و گنهگار را اینها نیز
و عذاب است از خدا تعالی بر کفار و حکم طاعون چنانکه منطوق احادیث صحیحه است آنست که از انجا
نباید گریخت و در انجا که هست نباید رفت و اگرچه گریختن در بعضی مواضع مثل خانه که در وی زلزله
باشد یا آتش گرفته یا دیواری که خم شده می افتد درست است اما در باب طاعون بجز صبر نیامده
و گریختن تجویز نیافته و در حدیث صحیح تشبیه داده فرار از طاعون را بفرار از زحف یعنی

حقیقت چنانکه گویند که اسماء الله تعالی توقیفی اند پس چگونه روا باشد اطلاق طبیب بر حق جلت اسمائه
بی تعلیم شارع علاوه آنکه اطلاق صحابه محمول بر توقیف است پس چرا جایز نباشد و استعمال سید المتوکلین صلعم
دوا را منافات ندارد باآنچه مذکور شد چه فضل ترک دوا نظر بجهات است که سابق ذکر یافت
و مقام آنحضرت صلعم اعلی و ارفع از آن مقامات است وجود اسباب و عدم آن و استغراق مشاهده
در هر دو حال در آنجا بر یک منوال و وتیره واحد است اختلاف احوال را بنقصان و کمال بسوی حرم
قدسیش سبیلی نه ولیکن اختیار تداوی از جهت توسعه امر و ترخیص است تا بوقت احتیاج از آن باز نمانند
و تنگ نشوند سوم آنکه تاثیرش موهوم باشد چون افسونها و آنچه بدان ماند و ترک آن شرط توکل است چه
تمسک باین امور کمال اعتماد و تعلق بعالم اسباب و دلیل عدم وثوق بر مسبب الاسباب است و وارد شده
در حدیث در صفت متوکلین لا یسترقون یعنی افسونها نمیخوانند و تحقیق آنست که افسونها و تعویذها
آنچه از جنس کتاب الله سبحانه باشند یا از اسماء الهی تعالی یا حرزهای که ثابت شده اند از آنحضرت صلعم
جایز است استشفا نمودن بدان و آنرا تاثیر حق است باتفاق و ظاهر است که عمل بآن منافی توکل
نباشد و بما سوای آن از کلمات اگر معلوم باشد معانی آن و مخالف دین و شریعت نبود نیز جایز است
در حدیث مسلم آمده لا باس بالرقی ما لم یکن فیها شرک باک نیست بر قیها مادام که نباشد در وی چیزی
که مستلزم شرک و کفر است یعنی اسماء جن و شیاطین نباشند و اشتراط باینچنین رقیها که تاثیر آن وهمی است
منافی توکل باشد و اما آنچه فهمیده نشود معنی آن رقیه بآن نتوان کرد مگر آنکه بنقل صحیح از شارع
آمده باشد چنانچه در افسون نیش کژدم بسم الله شجة قرنية ملحة بحر قفطا و شاید که ملحق باشد باین آنچه ازین
قسم از زبان ولی صادر شود چه منع از رقیهای غیر معلومه از جهت آنست که مبادا متضمن محذور معنوی
باشد که مطلع نشویم و ساحت عزت اولیا ارفع و اقدس است از آن و هم از آنجهة است که گفته اند
مکروه است خواندن رقیها که بزبان عبرانی و سریانی و مانند آن بود که معنی آن معلوم نباشد
آورده اند که یکی افسون میخواند بدانچه معلوم نبود او را معنی آن یکی از اهل کتاب که در آنجا حاضر
بود و می خندید و می گفت چه شده است این مرد را که دشنام میدهد خدا و رسول خدا را

تداووا عباد الله فما من داء الا وله دواء الا السام خویشتن را دارو کنید بندگان خدا در بیماری
نیست هیچ دردی مگر آنکه او را دوای است که آفریده است خدایتعالی برای دفع وی بحکم اجرای
عادت مگر موت که در وی دوا است و ادویه بر دو قسم است طبعیه مفرده و مرکبه و روحانیه و ربانیه
که قرانست و اسماء الهی تعالی شانه و آنچه در معنی وست و آنحضرت صلعم علاج میکرد امت را بهر دو قسم و بعضی
محققین گفته اند که حکم باستحباب علی الاطلاق نیست بلکه در آنچه متیقن است دفع ضرر آن بحسب جریان
عادت مانند خوردن زنجبیل برای دفع غلبه سردی که چون بتجربه معلوم گشته طبیعت زنجبیل حار است یقین است
که اگر در حال سردی بخورند بمقتضای عادت بحکم مضادت دفع برودت خواهد نمود و تفصیلش آنست که اسباب دور کننده
ضرر بطریق عادت سه قسم اند یکی آنکه قطع کرده شود بتاثیر او چون آب که دور میکند تشنگی را و نان که دور
میکند گرسنگی را و ترک آن وقت احتیاج از باب توکل نیست بلکه حرام است نزد خوف مرگ و هلاک بر تقدیر
عدم استعمال دویم آنکه غالب باشد تاثیر او چون فصد برای سرسام مثلا و همچنین اکثر امور طب که در دفع
بیماریها خاص هر چند تاثیر غالب مینماید اما احتمال دارد که تاثیرش موقوف بر شرایط و مخصوص
باوقات باشد چنانکه در اول بود و مباشرت اینچنین اسباب نیز باک ندارد و هم منافی توکل نیست
چه توکل عمل باطن است اگر تمام اعتماد و ثقه وی در مجاری و تغیرات احوال بحق است مباشرت آن هیچ
نقصانی ندارد چنانکه از سلف غیر محصور ماثور است هم اگرچه ترک دوا نیز بجهت عرفان عدم نفع دوا و حلول
موت بمکاشفه یا بودن بیماری دیرینه و علاج نفع موهوم یا بخوف عافیت که باز دارد از توجه باصلاح بیماری
یا بقصد درازی مرض تا بثواب موعود رسد یا کفارت گناهان یا امتحان نفس که قدرت صبر یا باز داشتن
نفس از طغیان و غفلت محمود است و دلالت میکند بر کمال توکل و قوت زهد چنانچه از صدیق اکبر
مرویست که چون گفته شد مر او را در مرض موت که طبیبی برای تو بخوانیم تا ترا ببیند فرمود طبیب مرا دیده
است و گفته انی فعال لما ارید من کننده ام بغلبه هر چیز را که خواهم و از ابی الدرداء که گفته شد
مر او را آیا بخوانیم برای تو طبیبی را فرمود طبیب مرا بیمار کرده است مراد طبیب درین دو اثر کنایت است
از ذات واجب تعالی بطریق مشاکله جواب مر سوال را نه آنکه این اطلاق بطریق تسمیت و اراده

فی الحال شفا یافت گویا بندی از پای او گشاده شد و سعد چلبی در حاشیه بیضاوی کتابت آن را
در ظرف چینی گفته و الآن معمول مشایخ همچنین است و قرأت آن را بر مریض نیز آمده و نوشتن
آن از مشایخ کثیر منقول گشته و باید دانست که آیات و اسماء و ادعیه که استشفا و رقیه بآن کرده میشود
تاثیر و نفع در ذات آنها است اما ظهور تاثیر و وصول اثر موقوف بر شرائط و معدات است
نفس تفوه بجواهر کلمات و نظم آن در سلک مقال بی صدق نیت و لسان و قوت همت و حسن
اعتقاد و طهارت معتبر نبود و به محل متعلق نشود چنانکه در ادویه طبیعیه عدم تاثیر آن گاهی از جهة
مخالطه مضاد است و گاهی از جهة عدم قبول طبیعت مر دوا را و گاهی از وجود مانعی دیگر است اگرچه
تاثیر آن عادی است همچنین در ادویه روحانیه که کذب لسان و ضعف همت و قصور اعتقاد و عدم
طهارت مضاد و مانع اند از ظهور تاثیر و وصول اثر و همچنین دعا که خلوص توجه و حضور قلب در وی
نیز معتبر است و عدم اجابت وی گاهی بجهة ضعف نفس دعا است که مرضی و محبوب الهی تعالی نیست
و گاهی بجهة ضعف قلب وی عدم اقبال وی است بجناب عزت در وقت دعا بحضور تام و توجه کامل
و گاهی از جهة وجود مانعیت از اجابت مثل اکل حرام و ارتکاب ظلم و مانند آن والله اعلم
وعلمه احکم اما حکم عیادت سنت است اگر کسی باشد که متعهد بیمار گردد و واجب است اگر متعهد
نبود کذا ذکره الشیخ الاجل الاکمل عبد الحق الدهلوی فی شرح المشکوة و سنت یکبار است
و زیاده بران نفل و احادیث بسیار در فضیلت آن وارد شده در حدیث آمده پرسنده بیمار
می درآید و شنا می کند دریای رحمت را تا آنکه می نشیند پیش بیمار و چون می نشیند فرو میرود
دریای رحمت را و اختلاف دارند در آنکه در شروع بیماری علی الفور کند یا بعد دو سه روز جمهور
علما برانند که مقید نیست بمرور زمانی و امتداد بیماری چه نص حدیث موقوف بوقت نیست
و در احیا گفته که عیادت کرده نشود مگر بعد سه روز و در روایت ابن ماجه آمده که عادت شریف
همچنین بود و شیخ اجل در شرح مشکوة در صحت این حدیث سخن کرده و نیز اختلاف کرده اند علما
در آنکه عیادت از حقوق اسلام است یا از حقوق صحبت شیخ در شرح سفر السعادت

واز زینب زوجه عبد الله بن مسعود رض آمده که چون دید عبد الله در گردن او رشته را پرسید که چیست
گفت رشته است که افسون کرده شده است وران پس پاره کرد عبد الله انرا و فرمود
شما ای آل عبد الله بی نیازید از شرک چه متعارف دران زمانها رقیهای عهد جاهلیت بود و مشتمل
شرک و کلمات آن زینب بعبد الله گفت چرا میگوئی این سخن تحقیق بود چشم من که بیرون
افتاد واز غایة وجع پیش رفتم پیش فلان یهودی چون افسون خواند ارام یافت چشم من و بدر رفت
از وی درد گفت عبد الله این درد چشم و به شدن آن عمل شیطان است که امیخت چشم ترا
اولا و چون افسون کرده شد باز داشت درد را از چشم تو تا باعمال شرک اعتقادی حاصل کنی
و گفته اند که جن از جهت عداوتی که بالطبع با آدمیان دارند باین علاقه با شیاطین دوست اند چون
خوانده شود عزایم باسماء شیاطین اجابت می کنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین مارگزیده
چون این نیز گاهی اثر جن میباشد بتمثل وی بصورت مار هرگاه خوانده شود افسون باسماء شیاطین
سیلان میکند سموم آن از بدن ایشان و مندفع میگردد و بالجمله اتفاق دارند علماء امت بر کراهیت
رقیه بغیر کتاب الله واسماء و صفات وی تعالی شانه وانچه اهل تکسیر و عزایم کنند از اعمال مثل سحر و تلوین
و نقشها و حفظ ساعات نیز مکروه و حرام است نزد اهل دیانت و تقوی کذا فی شرح الشیخ و اعظم
رقیها قران عظیم است و افضل آن فاتحة الکتاب و معوذتین و بود پیغمبر صلعم که پناه میجست بخدا و اسماء
و صفات وی از جن و شیاطین و چشم زخم انسان تا انکه فرود آمدند قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس پس هرگاه که نازل شدند گرفت تمسک کرد بان دو سوره و در عمل آنحضرت صلعم بفاتحة الکتاب
نیز آثار مرویست واز جمله رقیها مشهوره ایات شفاست که از امام ابو القاسم قشیری منقول است
و شش ایات را تعیین کرده و یشف صدور قوم مومنین و شفاء لما فی الصدور و یخرج من بطونها
شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس و ننزل من القران ما هو شفاء و رحمة للمومنین و اذا مرضت
فهو یشفین قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء و حکایتی از وی درین باب نقل کنند که انحضرت صلعم
او را در هنگام سختی مرض پسرش در خواب تلقین فرمود واو نوشته و باب حل کرده باز نوشانید پسر

فی الحال

و نیز بنگرد بر روی وی و دریابد بر روی وی در بیمار چهار چیز لین زده و مدحال بنهد دست را
بر بدن از پیشانی و روی تا سینه و شکم یا دست او و بخواند سورهٔ ماثوره از فاتحه و معوذتین و اخلاص
و اذا جاء نصر الله و قل یا ایها الکافرون و انا انزلناه و دعا کند برای وی و دعا خواهد
برای خود از وی و بخواند اذهب الباس رب الناس واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاءک
لا یغادر سقما ببر این سختی و درد را ای پروردگار آدمیان و تندرستی عطا فرما که تویی تندرستی
دهنده نیست شفا مگر شفاء تو شفائی که نمیگذارد هیچ بیماری را و نیز بخواند ده مرتبه اسئل الله العظیم
رب العرش العظیم ان یشفیک سوال میکنم خدای بزرگ را که پروردگار عرش بزرگ است که تندرستی
دهد ترا و در روایت ابی داود و ترمذی هفت مرتبه آمده و نیز بگوید الله یشفیک من کل داء فیک
خدای تعالی شفا دهد ترا از هر رنجی که در تست و در بعضی خواندن یا سلام نیز نود و نه مرتبه نقل
کرده و باید که نزد بیمار چیزی نخورد و غوغا نکند و سخن بسیار که او را خوش نیاید نگوید و در نشستن
تخفیف نماید مگر آنکه بیمار نشستن او را دوست دارد و هر روز بعیادت نرود بلکه روز در میان
مگر آنکه غالب آید بر وی مرض پس هر روز عادت گیرد و در اکثری از این آداب آثار مرویست و آنحضرت را
از برای عیادت روزی معین نبود بلکه در جمیع اوقات از روز و شب عیادت فرموده
نه آنچنانکه در مردم متعارفست که عیادت در شب نباید کرد و در روز شنبه و سه شنبه مبارک نیست
و در مواهب لدنیه گفته که ترک عیادت روز شنبه مخالف سنت است و بدعتی است که طبیبی یهودی
آنرا پیدا کرده و قصه اش دران کتاب ذکر نموده و گفته که ابن صلاح قول غریب نقل کرده که عیادت
مستحب است در زمستان بشب و در تابستان بروز و شاید که حکمت در وی آن باشد
که کلفت بیمار در زمستان بدرازی شب است و در تابستان بدرازی روز و در عیادت بردن غم
و دادن آرام است مریض را پس هنگام تعب مستحب باشد انتهی **فصل** در احکام امور متعلقه
باحتضار و قرب موت مستحب است که چون حاضر شود موت مسلمانی را غنیمت و دوست دارد
آنرا و اظهار کراهت نکند از وی که وی کفارت و تحفه است برای هر مومن و بلقاء حضرت

میفرماید ظاهر از کتب معتبره آنست که عیادت از حقوق صحبت است ولهذا در جامع الاصول باب
عیادت را در حقوق صحبت آورده و در احیاء العلوم از حقوق اسلام داشته و حدیث متفق علیه که از ابی
هریره آمده که حق مسلم بر مسلم پنج است رد سلام و عیادت مریض و اتباع جنازه و اجابت دعوت
و تشمیت عاطس موید آنست و شیخ اجل در جامع البرکات گفته که حقیقت اینست و اول مسامحه است گردانیدن
اسلام در حکم صحبت زیرا که مسلمانان در عهد نبوت اصحاب یکدیگر بودند و اشارتست بآنکه مسلمانان باید
که مصاحب یکدیگر باشند و از اینجا ظاهر شد که عیادت فاسق هم جائز است اگرچه در ان اختلاف
نقل کنند چه فاسق نزد ما اهل سنت و جماعة از اسلام بر نیامده در خلاصه گفته اصح آنست که لا باس
به است و همچنین عیادت یهود و نصاری کذا فی الخزانة و الجامع الصغیر للصدر الشهید زیرا چه این برّ است
در حق اینها و منع کرده نشده ایم ما از ان و در روایت صحیحه آمده که یک جوانی از یهود که خدمت پیغمبر
خدا صلعم میکرد بیمار شد او را عیادت فرمود و بر وی عرض اسلام نمود و در مجوس اختلافست ظاهر آنست
که بضرورت صحیح کراهت باشد و سه چیز است که در بعضی احادیث آمده که در وی عیادت نیست درد چشم
و درد دمل و درد دندان بیهقی گفته که صحیح آنست که این قول یحیی بن کثیر است و رفع ان با نحضرت صلعم
بصحت نرسیده و بر تقدیر صحت مراد آنست که سنت موکده نیست پس منافی بودن آن از مستحبات
نباشد و ثابت شده که آنحضرت صلعم بجهة درد چشم عیادت فرمود چنانچه احمد و ابو داود در حق زید بن
ارقم آورده اند و از آداب عیادت آنست که چون در آید بر بیمار نزدیک شود و بنشیند نزد زانوی وی
نه نزد سر وی کذا فی شرعة و در سفر السعادت عادت شریفه را بر عکس آن ذکر کرده و بگوید لا باس
طهور انشاء الله نیست باک از سختی بیماری که این پاک کننده است از چرکیت گناهان و کثافت
اخلاط و بپرسد او را از چگونگی حال او و از چیزی که رغبت دارد بدان و اگر مضر نباشد امر کند بدادن
آن بیمار و بشارت دهد او را بچیزی که موعود است برای بیمار از ثواب جزیل و کفارت ذنوب
و تسلی کند بحصول شفا عنقریب و درازی عمر و تقویت نماید و بصبر فرماید تا اجر نکاهد و نه بیند
جیب و راست آن بلکه نظر او باید که بسوی بیمار باشد اما بسیار نظر نکند بسوی وی

ونیز

فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون خداوندا دیده ما بینا شد و گوش ما شنوا گشت و یقین دانستیم
که آنچه پیغمبران تو خبر داده بودند حق است ما را بدنیا باز فرست تا عمل صالح کنیم و مستحق ثواب شویم
این ایمان و اقرار و اعتراف بحق ورا آن وقت فائده ندارد و تمامه اهل حق از اول تا آخر اتفاق دارند
که ایمان یأس مقبول نیست در حدیث آمده است که ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر و غرغره کنایه از
حالت موت و شدت و سکرات و رسیدن روح در حلقوم است و در قرآن مجید میفرماید فلم یک ینفعهم ایمانهم
لما راوا باسنا یعنی ایمان در هنگام دیدن یأس و عذاب الهی نفع نکند و جای دیگر می فرماید ولیست
التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان و شاید که استدلال باین
آیه صحیح و صحیح تر باشد چه احتمال دارد که مراد مرویة یأس در آیه سابقه مشاهده علامات قیامت و طلوع
شمس از مغرب باشد چنانچه بعضی مفسرین این آیه کریمه را بدان تفسیر کرده اند و این آیه اخیره که ما نیز خوانده ایم
بصریح ندا میکند بعدم قبول توبه و ایمان در وقت حضور موت کما لا یخفی و بدانچه از دلیل و نصوص ذکر
کرده ایم ظاهر شد که توبه از معاصی نیز در حالت یأس و غرغره مقبول نباشد چنانچه ایمان و مذهب اکثر
اشاعره و ماتریدیه و علما و فقها نیز همین است و نزد بسیاری از علما توبه یأس مقبول است و لیکن
ایمان یأس باتفاق و اجماع مقبول نیست انتهی و اما آنچه در شرح مواقف از آمدی نقل کرده صریح است
در آنکه توبه کسی که مشرف بر موت و در مرض مخیف بود صحیح است باجماع سلف و لیکن توان گفت که این
نه حالت یأس و غرغره و حضور موت است بلکه مراد پیش از آنست و در مواقف در این صورت نیز
تردد گفته بر خلاف نقل آمدی و همچنین در شرح مقاصد گفته ظاهر از کلام پیغمبر صلعم قبول توبه است
مادام که ظاهر نشود علامات موت و از علامات احتضار آنست که سست شوند هر دو پای او و پس
استاده نشوند و کج شود بینی و فرو نشیند میان گوش و چشم و دراز شود جلد او تا آنکه دیده نشود در آن
نرمی و شکن و بلند شوند هر دو سیاهی چشمان او و بروند بسوی مژگان بالا و فراهم آید زبان بر بیخ
خود کما هو المعروف المشاهد والمذکور فی الفتاوی و مسنون است برای محتضر که گردانیده شود
روی او بسوی قبله و بر پهلوی راست کرده شود اگر شاق نباشد و گرنه گذاشته شود بر حال او و لیکن

حق جلشانه مشتاق وخوشوقت گردد در حدیث آمده کسی که دوست دارد لقاء خدا را دوست دارد خدا تعالی لقاء او را و بسیار کند ذکر خدا را و پرسیده شد از آنحضرت صلعم از بهترین اعمال فرمود افضل اعمال آنست که بمیری تو در حالی که زبان تو تر باشد بذکر خدا و باید که همگی بسوی وی متوجه باشد و برکند دل خود را از دنیا و آنچه در آنست و دور کند همت خود را از اسباب و احباب و تبری کند از طاقت و قوت خود و بالجمله اعتماد کند بر فضل پروردگار کریم خود و دعا کند بصدق قلب که محفوظ دارد خدا تعالی بر وی نزد انقطاع وی از دنیا چیزی را که تفضیل کرده بود بر وی نزد اتصال وی بدنیا از نور ایمان و توحید و نیک گرداند گمان خود را بخدای کریم خود عزشانه که رحمت او بر غضب او سبقت کرده . بمقتضای کرم و بمحض فضل خود خواهد بخشید و بودند سلف رضی که دوست میداشتند برای محتضر یاد کردن اعمال نیک خود را تا حاصل شود مراد از حسن ظن بخدا و در شرعة الاسلام منع کرده از احضار عمل خیر و شر در آنوقت و گفته که یاد کردن اعمال در آنوقت باز میدارد او را از حسن ظن به پروردگار خود و از است داشتن امید فضل و را و تواند که محمول باشد بر منع از یاد کردن اعمال خیر بطریق اعتماد بر ان و استیجاب آن مر ثواب را و گرنه یاد کردن نکوئیها خود بطریق ملایمت ثواب بموجب وعده مخبر صادق برای تقویت حسن ظن با اعتماد در حصول ثواب بر محض فضل ممنوع نیست و علتی که بیان کرده منع آنرا نمیخواهد و احادیث بسیار در فضل حسن ظن وارد شده خصوصا در این هنگام و گفته اند که نشان سعادت آنست که در مدت حیات خوف غالب بود و چون وقت موت در رسد بشارت امید غالب آید اما حدوث ایمان در این هنگام که از ان ایمان یاس خواهند باتفاق جمهور علما معتبر نبود و شیخ اجل در تکمیل الایمان گفته در اخبار آمده که هر یک در وقت موت جای خود را می بیند مومن در بهشت و کافر در دوزخ پس چون کافر در معاینت ایمان آرد این ایمان وی معتبر نباشد چه ایمان باید که بغیب و باختیار بنده و قصد و امتثال امر مولی و اطاعت فرمان وی تعالی باشد و ایمان این حالت ایمان بغیب نبود بلکه اضطراری بود چنانچه روز قیامت تمامه کافران فریاد برآرند که ربنا ابصرنا وسمعنا

چنین در تجنیس آمده بموت کذا فی البحر و هر گاه زن حامله مرده و بچه در شکم او حرکت میکند بقول امام محمد شق کرده شود شکم او از جانب چپ و برآورده شود بچه را و رعایت میکنند در این صورت بجانب کذا فی قاضیخان و گفته اند که همین فتوی داده بود امام اعظم رضه در زمان خود و بچه برآمد و زیست و نام نهادند او را محمد ابوحنیفه و در تجنیس ملتقط لیکن عجب برای اختیار شق از جانب چپ ایراد کرده که مرویست که بتحقیق پیدا کرده شد حوا از ضلع ایسر آدم پس معلوم شد که ولد در جانب چپ میباشد و اگر بگلو فرو برد زنی مروارید را و بمیرد و بگذارد مال را که وفا کند بدان واجبست بر وی قیمت آن و شق کرده نشود شکم او و در اختیار عدم شق را در اینصورت منسوب بامام محمد نموده و گفته که جرجانی از اصحاب ما روایت کرده که شق کنند چه حق مظلوم مقدم است بر حق ظالم و در فتح القدیر با وجود روایت همین شق قایل شده از برای آنکه حق احترام آدمی زایل شد بتعدی او

فصل در احکام غسل میت و آنچه بدان متعلق است ابن همام گفته غسل میت فرض است باجماع در غیر شهید و در غیر خنثی مشکل چنانکه بیشتر معلوم شود چون فرضیت او از برای ادای حق میت است فرض کفایه شد زیرا که در ادای این حق فعل بعض کافیست و قهستانی سنت موکده گفته و معنیش آنست که ثبوت آن بسنت موکده است یا آنکه طریقه ایست که از وقت آدم مسلوک است و قول بوجوب نیز محمول بر فرض است و اطلاق واجب بر فرض سایغ است در محاورات اگرچه حنفیه فرق کنند و واجب همین یکمرتبه است و تکرار سنت است و اختلاف کرده اند در سبب وجوب اکثر برآنست که از جهت نجاست نیست که حلول میکند در وی بموت زیرا که انسان نجس نمیگردد و از جهت کرامت وی بلکه از برای حدث است چه موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل است و لیکن در حق اختصار کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج از برای تکرر سبب در حیاة و بعضی گفته اند که سبب غسل نجاست میت است زیرا که آدمی حیوان دموی است و هر حیوان دموی متنجس میگردد بموت و لهذا اگر یکی میت را بخود بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز او بخلاف برداشتن محدث و در روایتی از ابی هریره آمده که بتحقیق مسلمان نجس نمیشود نه در حالت حیوة و نه در حال ممات اگر این

خداوندا آسان گردان بر وی کار او را و سبک کن چیزها که پس از مرگ است و نیک بخت کن او را
بلقاء خود و بگردان چیزها که بر آمده است بسوی وی بهتر از چیزی که بر آمده است و در صحیح مسلم
مرویست که در آمد آنحضرت ؐ برای ابی سلمه در حالی که باز مانده بود چشم او پس فرو خوابانید آنحضرت ؐ چشم او را
و فرمود اللهم اغفر لابی سلمة وارفع درجته فی المهدیین واخلفه فی عقبه فی الغابرین واغفر لنا وله
یا رب العالمین وافسح له فی قبره ونور له فیه خداوندا بیامرز ابی سلمه را و بلند گردان درجه او را در آنکسانی که
راه راست نموده شده اند و خلیفه شو او را در باقی ماندگان او که اهل و عیال او باشند برعایت مصالح
و حفظ ترتیب و بیامرز ما را و او را ای پروردگار عالمیان و کشایش ده و روشنی کن برای او در قبر
او و در مجتبی گفته سزاوار است که یاد کند از اهل مسلمانان پس دعا کنند بدان و مکروه است خواندن
قران نزد میت تا آنکه برداشته شود بسوی غسل گاه او کذا نقل عن التبیین و آنچه در نتف نقل کرده که خوانده
شود نزد وی قران تا آنکه برداشته شود مراد از آن برداشته شدن روح است از بدن نه میت بسوی
مغتسل کذا فی البحر الرائق و نرم کرده شوند بندهای چنانچه گردانیده شوند بر و ذراع او بسوی بر دو بازو
پس از آن کشیده بحال خود گردانیده شوند و همچنین گردانیده شوند انگشتهای هر دو دست بسوی
هر دو کف دست پس گشاده شوند و هر دو ران او بسوی شکم و هر دو ساق بسوی هر دو ران پس کشیده شوند
کذا فی الجوهره و مستحب است که دور کرده شوند از وی پارچهای که مرده است در آن و پوشیده شود
او را بجامهٔ دیگر و گذاشته شود بر چیزی بلند از لوح و تخت تا نرسد او را تری زمین پس متغیر گردد
بوی او و نهاده شود بر شکم او پاره آهن یا گل تا منتفخ نشود کذا فی السراج و مستحب است که آگاهانیده
شوند همسایها و دوستان او تا ادا کنند حق او را نماز و دعا برای وی کذا فی الجوهره و بعضی متاخرین
مخصوص داشته اند این را بمیتی که عالم بوده یا زاهد و بعضی مکروه داشته اند این ندا را در بازارها مطلقا
و سرخسی در محیط گفته اصح آنست که لا باس به است مستحب است که شتابی کرده شود بقضای
دین او و بیرون آوردن وصیتهای وی و بری کردن او از آن و به ساز کردن آن بتجهیز او چه می باید از وقت موت تا دفن
درنگ کرده نشود و در حدیث آمده خون میت وقت نگاه باید که تعجیل نکنند مگر در قبر

کشته کردند غسل داده شوند و فتوی مشایخ برهمین است و کسی که میکشد مردم را بگلو گرفته غسل
داده نشود و کشتگان خانه جنگی حکم ایشان مانند حکم اهل بغی است به تفصیلی که مذکور شد کذا فی المحیط
السرخسی و کسانیکه در مصر و شب مکابره نمایند بسلاح بمنزلهٔ قطاع طریق اند و کسی که قتل کند نفس خود را
بخطا مثلا قصد کرد زدن شمشیر را بدشمن خود و انداخت بروی پس رسیده نفس او را و مرد غسل داده
شود کذا فی الذخیرة و اگر بقصد بکشد نیز در غسل اختلاف نیست در میان علماء ثلثه بلکه خلاف در نماز است
چنانچه پیشتر مذکور گردد و سزاوار آنست که غاسل با وضو باشد و اگر بحدث بود نیز جائز است بلاکراهیت و اگر
جنب باشد یا حایض نیز جائز است لیکن بکراهیت و در شرعیت غسل از غسل میت اختلاف است بعضی
و بعضی گفته اند وضو و مالک و شافعی و احمد گفته مستحب است نه واجب و از عبد الله بن مبارک آمده لا غسل
و لا وضوء کذا ذکره الترمذی و شیخ در شرح سفر السعادت گفته و امام ابو حنیفه برهمین است و مستحب
است که غاسل نزدیکترین مردم باشد بنسبت میت و اگر اینچنین کس عالم نباشد باحکام غسل پس باید
که دیگران از اهل امانت و تقوی متولی شوند و باید که ثقه باشد که استیفا کند غسل را بر وجه مشروع
و بپوشد آنچه ببیند در وی از بدی و فاش و آشکارا کند هرچه مشاهده نماید از خوبی پس اگر ببیند
چیزی را که خوش آید از درخشندگی رو و خوشبوئی و امثال آن مستحب است که حکایت کند بمردم
از آن و اگر ببیند مکروهی را از سیاهی رو و بدبوی و مانند آن جائز نیست ورا اظهار آن بر هیچ
یکی مگر آنکه میت معلن باشد به بدعتی پس باک نیست اگر ظاهر کند بدعتش را بمردم تا ایشان خود از
بدعت منزجر شوند و عبرت کنند و افضل آنست که غسل دهد میت را بی مزد و اجرت و در حدیث آمده
کسی که غسل دهد میت را بخشنده میشود مر او را بعدد شعر که اگر یکی از ایشان قسمت کرده شود
برتمام خلایق هر آئینه وسعت و کفایت کند ایشان را پس این قسم اجر عظیم را بگرفتن اجرت
سهل رایگان و برباد نه دهد و اگر درخواست کند اجرت را پس اگر نیست آنجا دیگری که مستعد
غسل میتواند شد جائز است گرفتن اجرت و گرنه جائز نیست کذا فی ظهیریة و بگوید غاسل غفرانک
یا رحمن تا آنکه فارغ شود از غسل و نهاده شود میت را بر سریریکه گرد آیینده باشند گرداد و مجمره را

صحیح باشد مرجح اول شود و نیز اختلاف است که نیت شرط است در غسل میت یا نی ابن همام
گفته ظاهر آنست که شرط است برای اسقاط وجوب واز مکلف برای حصول طهارت میت
چه حصول طهارت بآب طبعی است و پوشیده نماند که وجوب غسل میت بر احیا و تکلیفین لذاته نیست وگرنه
بر همه کس فرض عین می شد بلکه نظر بعلة حدث یا نجاست میت است و هر چه واجب شود نظر بغیر خود
بارتفاع ان مرتفع میگردد چنانچه در اصول محقق شده پس چون فرض کردیم که طهارت میت
حاصل شود بآب بر سبیل اتفاق باید که غسل بعد از ان واجب نباشد بر دیگران و ساقط شود از ایشان
پس که علت وجوب نماند چنانکه جهاد که فرض کفایت است از برای دفع شر کفار چون فرض
کنیم که شر کفار خود بخود مرتفع شود بموت یا باسلام جهاد واجب نگردد و اگر شناخته شود حیوة
مولود باحساس آواز یا حرکت وانچه بدان ماند یا شهادت مادر یا دایه بران نام نهاده شود و غسل داده
شود و اگر علم حیاتش حاصل نیاید هیچ ازان کرده نشود و در خرقه پیچیده دفن نمایند در ظاهر روایة
از ائمه ثلثه و در روایتی از امام محمد آمده که چون ظاهر شود تمام خلقت او غسل داده شود اگرچه تسمیه
و نماز نکنند و در هدایه بر طبق اخذ کرخی همین را اختیار کرده و بعضی تسمیه را نیز اختیار کرده اند
و در غسل سقطی که تمام نشده خلقت او اختلاف است مختار آنست که غسل دهند و در جامه
پیچیده دفن نمایند همچنین است در قاضیخان و نیز اختلاف است در انکه سقط روز حشر محشور شود
یا نه بعضی گفته اند که دمیده شده است در وی روح محشور شود والا فلا و اگر یافته شود نصف بدن میت که
در وی سر است غسل داده شود وگرنه غسل ندهند زیرا که نصف اعلی که در وی سر است بجهت بزرگی
سر در حکم اکثر است کذا فی البدائع والمضمرات و کسی که در یافته نشود حال او که مسلمان است یا کافر
پس اگر باشد بروی چیزی از سیمای مسلمین یا انکه در دار الاسلام باشد غسل داده شود والا فلا
کذا فی معراج الدرایة و تفصیل ان در فصل دفن مذکور گردد ان شاء الله تعالی و اگر باغی که از
اطاعت امام حق بیرون آمده باراده زدن و بخوان کشته گردد غسل داده نشود و بعضی گفته
اند که این حکم مخصوص است بصورت قتل در حالت محاربه و اگر بعد ثبوت جدا امام بر آنها

کشته گردد

واما خطمی که بسته اند از پس غسل واده شود او را بی وضو چون فارغ شود از ان بشویند
سر وریش او را اگر موی داشته باشد بخطمی عراقی اگر میسر شود واگر نه اکتفا بصابون کنند
وشانه نکنند مویها را پس از ان اضجاع کنند او را بر پهلوی چپ او تا شروع در غسل بجانب
راست شود پس غسل دهند او را اولا با آب گرم خالص تا انکه برسد اب بجانب چپ او که بتخت
ملصق است واین یک غسل شد وبعد از ان اضجاع کنند او را بر پهلوی راست و پس غسل
دهند با آبی که جوش داده شده است با برگ کنار واشنان تا انکه برسد آب بجانب راستش
که بتخت ملصق است پس از ان بنشانند او را وتکیه کردانند بخود و بمالد شکم او را بنرمی پس اگر برایید
از ان چیزی بشویند او را واعادت نکنند غسل او را ونه وضو را از سر نو بعد از ان باز بر پهلوی
چپ اضجاع نماید و بریزد اب را که در وی کافور است وتمام کنند بدان هر سه عدد غسل را
وترتیب آبها باین نهج از ان وجه است که تا تر شود اولا بآب صرف انچه بر بدن اوست از چرک
پس تمام شود قلع ان بآب برگ کنار پس از ان خوشبو کنند بدن را باب کافور واگر میت
اماسیده باشد ومتعذر شود مسح شکم کفایت می کند ریختن اب بروی وچون فارغ شود از ریختن
اب بچینند از جامه پس قمیص بپوشانند وبسط کنند کفن را بنحوی که در محلش مذکور گردد ونهند
میت را بران و بمالد بر سر وریش وسایر بدن او حنوط را که مرکب میشود از خوشبوها چون انجه
وهر چه از خوشبو میسر شود سوای زعفران وورس که در حق مرد جایز نیست وزن را درست است
وکافور را بر جاهای سجده که هفت اند جبهه وهر دو دست وهر دو زانو وهر دو پا وگرفته نشود
ناخنهای دست وپا ونه مویهای او از هر جا که باشد مگر انکه شکسته بود پس در ینصورت
باک نیست در دور کردن ان ودفن کرده شود میت بجمیع انچه بروی بود از اعضا
واجزای او واستعمال پنبه در باب غسل در روایت ظاهره نیست ودر روایتی از ابی حنیفه
گردانیدن ان در منخرین ودهن آمده کذا فی فتح القدیر ودر تبیین گفته که باک نیست
بگردانیدن پنبه بر روی میت وپر کردن در بینی ها ی او وبینی مانند قبل ودبر وهر دو گوش

پیش از وضع یکمرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه و زیاده از ان نکنند بروی و باید که نزد غسل نیز در
مجمر عود بسوزانند تا از پراکندگی بوی بد از میت پناه باشد و کیفیت وضع نزد بعضی اصحاب
انچنانست که در حال نماز هنگام مرض بود و پیش ازین اشاره گذشت و نزد بعضی که نهاده
میشود در قبر سرخسی گفته اصح انست که نهاده شود هر قسم که اسان باشد و مستحب است پرده
گرفتن بر موضعی که غسل داده میشود در ان تا نبینند او را مگر غاسل و مددگار او و چون خواهند
که غسل دهند برهنه کنند میت را نزد مشائخ ما حنیفه خلاف مر شافعی را و غسل در ثیاب که از پیغمبر جدا
ما نواست مخصوص بجناب خاص وی دارند و واجب است که ستر کنند عورت او را و در مقدار ستر عورت
اختلافست در هدایه و خلاصه گفته صحیح انست که ستر کنند عورت غلیظه را نه هر دو ران و در کافی
و زیلعی گفته همین ست ظاهر روایت و در محیط و نوادر و قاضیخان و ملتقط از زانو تا ناف اختیار
کرده و تواند که مراد از اول قدر کفایت باشد و نه بیند مرد بسوی ران مردی در غسل و نه زن بسوی
عورت زن و دیدن احد النوعین بسوی اخر بطریق اولی ممنوع و محظور باشد و غسل باب گرم
بهتر است نزد ما و باید که برگ کنار و اشنان جوش دهند برای مبالغه در طهارت و اگر میسر
نباید پس اب خالص کفایت کند و نزد شافعی باب سرد کنند و جوش ندهند و استنجا کند غاسل باین
نهج که بپیچد غاسل بر دست خود جامه و بشوید شرمگاه او را بواسطه ان جامه زیرا که مس عورت میت
حرام است چون مس عورت حی بعد وضو کنانند مانند وضو نماز لیکن انکه در دهن و بینی اب اندازند
بر خلاف قول شافعی چرا که بر اوردن آب از ان هر دو متعذر است و لیکن مستحب گفته اند و بعضی
علما که بگردانند غاسل جامه را بر انگشت خود و در ارد انرا در دهن او و بمالد بان کام و دندان
و لبهای او را و نیز در ارد هر دو سوراخ بینی را و صاف کند و شمس الائمه حلوانی گفته که همین
است عمل مردم درین زمان کذا فی المحیط البرهانی و شروع کند بشستن روی او و بشستن
هر دو دست و در شرعه در مسح سر اختلاف است صحیح آنست که کنند و تاخیر نکنند در شستن پایها
کذا فی التبیین و شمس الائمه گفته که وضو در حق بالغ است و کودکی که نمیدانند نماز را

وا

درحق زوجه ظاهر است که مخالف است مر روایة عامه کتب فروع واصول را که ناطق اند بجواز غسل
دادن زن شوی خود را چه تیمم بر تقدیر تعذر و عدم جواز غسل است وآن در صورت حضور زوجه
متحقق نه یارب مگر آنکه در توفیق گویند که صورت مسئله عام است از آنکه آب هم باشد یا نباشد
پس برای زوجه نظر بحق عدم تیسر آب است فافهم واگر بمیرد مردی در سفر و با وی زنان باشند
و یک مرد کافر تعلیم کنند زنان احکام غسل را بآن مرد کافر تا غسل دهد و همچنین اگر با زنان دختری
باشد که مشتهاة نبود و غسل میتواند داد تعلیم کنند او را و تخلیه نمایند میان او و میان مرده
و بر همین قیاس اگر بمیرد زنی و با وی زنی دیگر کافره و یا کودکی غیر مشتهی باشد تعلیم کنند
مردان او را احکام تا غسل دهد کذا فی المضمرات واگر بمیرد شخصی در سفر و نیست انجا آب تیمم کنانیده شود
و خنثی مشکل اگر مشتبه باشد حال او که مرد است یا زن بظهور علامات هر دو نوع در ان بی
غلبه یکطرف اگر بمیرد پیش از آنکه ظاهر شود امر او غسل نه دهد او را مرد و زن اگر مراهق است و تیمم
کنانیده شود او را و همچنین او نیز غسل نه دهد مرد و زن را چه در هر صورت شبه تحقق حرمت کشف
عورت یک نوع بر نوع مخالف هست و مراهق مانند بالغ است در وجوب ستر عورت واگر بمیرد
کافری و مر او را قریب مسلمان است غسل و کفن و دفن کند او را بی مراعات سنة چنانچه
بشوید او را مانند شستن پارچه نجس و به پیچد آنرا در جامه پاره و بکنند گوی صغیر نه لحد و نهاده نشود در وی
بلکه انداخته شود کذا فی الهدایة والجامع الصغیر للصدر الشهید و در جامع زیاده کرده واگر قریب مسلمان
نباشد دفع کرده شود باهل دین او تا هر چه خواهند بوی کنند در فتح القدیر شرح جامع گفته جواب
مسئله اولی مقید است بصورتی که آن میت را غیر از قریب مسلم قریب کافر نباشد واگر باشد
تخلیه کنند مسلم در میان هر دو کافر و خود پیروی کند جنازه را از دور و نیز ابن همام گفته که این وقتی
است که کفران میت بارتداد نباشد واگر باشد کنده شود گوی صغیر و انداخته شود در وی
چون سگ و دفع کرده شود بسوی کفار تا هر چه خواهند بوی کنند واگر کافری را پسر مسلمان
مرده باشد نگذارند او را که غسل دهد بلکه والی شوند او را مسلمانان بر طریق سنت بجا آرند کذا فی النهایة

و همچنین فقها حنفیان گفته گردانیدن پنبه را در قُبل و دبر قبیح داشته‌اند بعضی علما و حکم زن در حق غسل مانند حکم مرد است ولیکن ارسال کرده نشود موهای سر او را بر پشت او بلکه گذاشته شود بر سینه اش و غسل دهد مرد مرد را و زن زن را و غسل ندهد یکی از ان دو نوع مختلف دیگری را و اگر میت کودک باشد و محل شهوت نبود جایز است که غسل دهد آن را زنی و همچنین خنثی که غیر مشتهاة باشد روا است که غسل دهد او را مردی چه اعضای اینها حکم عورت ندارند و کسی که آلت تناسل او را بریده یا هر دو خصیه اش را کشیده باشند مانند مرد سالم است در عدم جواز غسل زن او را و بالعکس و جایز است زن را که غسل دهد شوهر مرده خود را اگر حادث نشده است بعد موت او چیزی که موجب بینونت و فرقت باشد میان زن و شوهر مانند بوسه گرفتن پسر یا پدر شوهر او از ان و اگر اینچنین حادث شده جایز نیست مر او را که غسل دهد کذا فی الخلاصة و غیرها و همچنین اگر طلاق رجعی دهد شوهر زن خود را و بمیرد در زمان عدت و غسل دهد زن شوهر خود را برابر است که منقضی شود مدت عدت پیش از غسل یا باقی ماند کذا نقل فی فتاوی عالمگیری و غسل دهد زن شوهر مرده خود را نزد مشایخ ما حنفیه در هیچ حال و در زن یهودیه و نصرانیه چون زن مسلمه است در جواز غسل شوهر مسلمان خود را ولیکن قبیح است چنانچه زاهدی گفته و اگر نباشد نزد زن مرده زنی دیگر که غسل دهد او را بجای غسل تیمم بکناند اجنبی بجامه پاره که بر دست گیرد و بپوشد چشم خود را از دیدن هر دو دست او و همچنین مرد در حق زن خود تیمم بجامه پاره کناند لیکن پوشیدن چشم او را لازم نیست و در این صورت فرق نیست در آنکه زن پیر باشد یا جوان کذا ذکره فقها حنفیان و اگر بمیرد ام ولد شخصی که استیلاد کرده باشد از وی یا آزاد کرده باشد او را از پس مرگ خود یا مکاتب کرده باشد یا حائض باشد از این چیزها نمیرسد مولی را که غسل دهد و همچنین اگر مولی بمیرد نمیرسد ان جاریه را که غسل دهد و اگر بمیرد مردی و نباشد آنجا مردی دیگر که غسل دهد تیمم بکناند او را زن او یا زاده او و دیگری بی توسط جامه کذا فی الخلاصة و از معراج الدرایة نقل کرده که تیمم بکناند او را ذو رحم محرم یا زوجه یا امه او بی توسط پارچه و غیر اینها بتوسط پارچه و نظر این روایت

[illegible]

نیز جبر کرده نشوند بر اعطای کفن وی ذکره قاضیخان و چون باز گور کنده شد مرده از گور
کشیده شد کفن او باز کفن داده شود از مال او بار دوم اگر باشد و اگر قسمت شده باشد
مال و میان قرضخواهان و وارثان و اهل وصیت و واجب میشود بر ورثه و باز گرفته شود از انها
نه از دیگران کذا فی الخلاصه و در رساله بعض نسبه الی اللیث تعمیم حکم مسئله در هر بار که احتیاج افتد تصریح
نموده و گفته پس اگر آن مرده فاسد نشده کفن ساخته شود بسه پارچه و اگر فاسد شده است کفایت کنند
بیک پارچه انتهی و اگر فاضل نباشد ترکه از دین پس اگر قبض نکرده باشند قرضخواهان شروع
کرده شود بکفن و اگر قبض کرده باشند باز گرفته نشود از انها چیزی و اگر خورده باشند مرده را درنده و
مانده باشد پس اگر از مال وی بوده عود کند بترکه و اگر از اجنبی و یا از زوجگی بود پس آن هر که باشد بوی باز
و کفن سنت در حق مرد سه پارچه است قمیص و ازار و لفافه و کفن کفایت دو پارچه ازار و لفافه و کفن
ضرورت هر قدر که میسر گردد پس اگر یافته نشود جامه که بپوشد تمام بدن را ضم کرده شود باوی چیزی
چون برگ و اذخر و اینها به ستر عورت کفایت نمی کند ذکره الزیلعی و نو و شسته و کهن در کفن برابر است
کذا فی الخزانه و اگر بمیرد مردی و او را جز سه پارچه نیست که پوشیده است آنرا و بر ذمه وی دین است
کفن کرده شود در آن و فروخته نشود جامها و از برای دین چنانکه در حال حیات اگر مفلس شود
و مراد از سه پارچه باشد که می پوشد آنرا از وی کشیده فروخته نشود از برای قضای دین نقله
ابن الهمام و کم کرده نشود از کفن سنت اگر چه میت قرضدار باشد چنانکه در بعضی رسایل ذکر کرده و گفته
و علیه الفتوی و اختاره اهل المتون و ما آنرا در متون متداوله و در فتاوی معتبره نیافتیم و مسئله
مشهوره که آنرا نیز در رساله ظهیریه نقل کرده که اگر ترکه اندک باشد و ورثه بسیار اولی کفن کفایت
شاید بر خلاف آنست چه بر تقدیر کثرة دین که بر ورثه هم حق تقدیم وارد او لو نیه کفن کفایت بطریق
اولی باشد و بتحقیق تصریح کرده اند بعضی مشایخ که اگر باشد بر آن میت دینی که محیط باشد بمال
او میرسد غرما را که منع کنند ورثه را از تکفین میت بقدر سنت بلکه کفن داده شود بقدر کفایت
و ظاهر السنت که این تصریح مخصوص باشد بما سوی الجامه پوشیده است از آنچه در عامه روایات

فصل چهارم در احکام تکفین کفن ساختن میت را فرض کفایت است پس اگر گذاشته
باشد میت مالی را واجب شود کفن در مال او بقدر سنته که مذکور گردد و مقدم است بر دین وارث
و وصیت مادام که متعلق نشده است بعین ان مال حق دیگری چون چیزی که بگرو نهاده یا بیع کرده [illegible]
فروخته و هنوز بوی تسلیم نکرده و بنده که جنایت دیگری نموده و اگر نگذاشته باشد مالی را پس
کفن او بر کسی است که واجب بوده است بران نفقه ان مگر نزد امام محمد در کفن زوجه بر زوج
میگوید که بر تقدیر عدم ترکهٔ زوجه لازم میشود کفن ان بر پسر او پس از ان برانکس که لازم است
بران نفقه ان از اقربای او پس از ان از بیت المال و امام ابو یوسف لازم می کند تجهیز زوجه
بر زوج اگر چه مال گذاشته باشد و هم برین است فتوی چنانکه در غیر موضع واحد است و در مواهب
الرحمن در صورت یسار زوجه بروایتی دیگر از امام ثانی مخالف روایه اولی نیز اشارت است اما
مشهور و معمول علیه اول است و باتفاق واجب نمی شود کفن شوهر بر زن اگر چه زن مالدار باشد
و شوهر فقیر و چون متعدد شوند کسانیکه واجب است برانها نفقه چنانکه در محلش معلوم گشته پس وجوب
کفن برانها بقدر میراث انهاست از وی چنانکه وجوب نفقه برانها بقدر میراث بوده و اگر نباشند
مر او را کسی که واجب بوده بران نفقه او پس کفن او از بیت المال است و اگر از انجا هم بدست نیاید
پس واجب میشود بر عامهٔ مسلمین و واجب است برانها که سوال کنند برای وی از یکدیگر و بقدر
احتیاج گرد آرند و کفن سازند پس اگر جمع کند مردی درهم را برای تکفین پس فاضل شد از ان
چیزی اگر دریافته شود صاحب این فضل که کیست واپس داده شود باو و اگر دریافته نشود او را
تکفین کرده شود بان فضل محتاجی دیگر را و اگر عاجز باشد از صرف ان بر کفن احدی تصدق کند
انرا بر فقرا و اگر بمیرد در جای که نیست انجا کسی مگر یکی که جز از یک جامه با خود ندارد اگران جامه مملوک
او ست میرسد او را که خود بپوشد و بکفن ندهد و اگر از میت است کفن نماید و اگر یافته نشود چیزی
که بدان کفن نمایند غسل داده شود او در خرقه و اندخته دفن نمایند و نماز بر قبر گذارند کذا فی الغیاثیه
و کسانیکه جبر کرده نشوند در حیوة او برادای نفقه چون بنی اعمام و عمات و اخوال و خالات

نیز جبر کرده

و عورتش از زیر ناف تا زانو گرفته اند و خرقه که نهاده می شود عورت میت وقت غسل طولش یک نیم
گز و عرضش و وگز پس هر که کم و زیاد کند از ان پس تحقیق تجاوز کرده از حد شرع و ظلم
نموده بر نفس خود کذا فی حاشیه چلپی علی شرح الوقایه و مکروه است که اقتصار کند در حق زن
بر دو پارچه و در مرد بر یک پارچه مگر نزد ضرورت و بضرورت اگر ترکه بسیار باشد و ورثه اندک اولی
کفن سنت است مرد باشد یا زن و در عکس آن اولی کفن کفایت است کذا فی عامة الفتاوی
و اگر اختلاف کنند ورثه در تکفین پس گویند بعضی که کفن کرده شود در دو پارچه و بعضی در سه پارچه
کفن کرده شود میت را در سه پارچه از انکه ان مسنون است کذا فی الجوهره و کودک مراهق یعنی انکه قریب
بلوغ باشد بمنزله بالغ است و دختر مراهقه بمنزله بالغه در جمیع این احکام و انکه باین حد نرسیده
احب السنت که کفن کرده شود در دو پارچه ازار و لفافه و اگر در یک ثوب کنند نیز جایز است کذا فی
البدایع و در قاضیخان و خلاصه گفته احسن انست که کفن کرده شود در چیزی که کفن کرده می شود
در وی بالغ و اگر یک ثوب و سند نیز جایز باشد و در تبیین گفته اولی چیزی که کفن داده شود بان
صبی صغیر را یک ثوب است و صبیه را دو ثوب ظاهر تر آنست که ازین قصور جایز نیست پس
روایة اولی که در جواز یک ثوب مطلق آمده محمول بر صبی ذکر باشد تا تعارض میان روایات
مهما امکن نشود و بالجمله اعتماد اهل جوامع بر روایت تبیین است و خنثی کفن داده شود مثل کفن زن
از راه احتیاط و هم ازین جهت پرهیز کرده شود از انچه پرهیز کرده میشود مرد و در کفن از جامه حریر
و ابریشم و معصفر و مزعفر و باک نیست زنان را که کفن کرده شوند بدان و اگر یافته نشود برای مرد مگر حریر
جایز است کفن بدان لیکن بحکم ضرورت زیاده بر یک ثوب نشود و جایز است از عتیبه و کتان و
برد یمانی و امثال آن اگرچه بر وی خطوط باشند مادام که مصور نباشد کذا فی القنیه و در رنگهای دیگر
سوای معصفر و مزعفر که در حین حیات مشروع اند همه جایز است و خوشترین اکفان جامهای سفید
اند چنانچه در حدیث است بپوشید جامهای سفید را که آن بهترین جامهای شما است و کفن کنید در ان
مرده های خود را و تجمیر کرده شوند جامهای کفن پیش از انکه گردانیده شود در ان میت را که تجمیر

معتبر مختلف آن چنان آمده که گذشت و کم کرده نشود و در قیمت کفن از آنچه می پوشیده است
در حین حیات خود و این را کفن مثل خوانند پس اگر پوشش میت را پارچهای که می پوشید آنرا در عید و جمعه و پارچهای
دیگر که می پوشید آنرا در میان برادران و همچشمان خود و دیگر که می پوشید آنرا در خانه
خود کفن دهند آنرا از جنس متوسط که در قیمت مانند پارچهای که در برادران می پوشیده باشد و بعضی
گفته اند که کفن داده شود بمثل چیزی که می پوشید آنرا در جمعه و عیدین و در فتاوی معتبره چون
خلاصه و قاضیخان و مختار الفتاوی و امثال آن همین را اختیار کرده و در ابراهیم شاهی
نظر بفرق در لباس جمعه و لباس عید اعتبار کفن بلباس جمعه را اصح گفته و مختار ابی جعفر طحاوی آنست
که اعتبار کنند چیزی را که می پوشید آنرا برای زیارت پدر و مادر خود و حد قمیص از بیخ گردن تا قدم است
بی چاک گریبان که جانب سینه باشد و بی تریز و آستین و ازار از سر تا قدم و در مبسوط ازار دو گفته و مختار جمهور اولست و لفافه مانند ازار است بلا تفاوت کذا فی الشروح و در ظاهر روایت
در کفن دستار نیست و بعضی مشایخ مکروه داشته اند دستار را زیرا که مجموع اثواب کفن با دستار
جفت میشود و سنت طاق است و مستحسن داشته اند آنرا بعضی متاخرین برای علما و اهل شرف نه برای
دیگران و مرویست از ابن عمر رض که عمامه می بست میت را و وصیت کرده بود بوی و همین روایت
اخذ کرده اند بعضی مالکیه و باید که گردانیده شود ذنب عمامه یعنی شمله را بر روی میت بر عکس حال
حیوة چنانچه از ابن عمر همین طریق آمده و بعضی گفته اند که اگر از ورثه یکی صغیر باشد عمامه نه بندند
میت را و کفن سنت زن را پنج پارچه است پیرهن و گور و خمار که ستر کنند سر او را و خرقه که بندند هر دو پستان
او را اما قمیص زن باید که قدری چاک باشد بجانب سینه و آنرا درع خوانند و کفن کفایت او ازار
و لفافه و خمار و در خلاصه قمیص و ازار و لفافه گفته و ابن همام عبارت هدایه را که ثوبان و خمار است
قمیص و لفافه و خمار تفسیر کرده و اعتبار خمار را با عدم ازار ترجیح داده و صدر شهید موافق اولست
و در جامع صغیر ثوبان را با ازار و لفافه تفسیر کرده و مقدار طول خمار دو گز و عرض یک وجب و عرض خرقه
از پستان تا ناف است و اولی آنست که تا ران باشد کذا فی الجوهرة و بعضی طول شش و سه گز

[illegible]

و عرض

وکمال سنت که در یکی از انها فقط محقق شود انست که بگیرد اولا جانب راست پیش جنازه را که راست
میت است بر دوش راست خود تا ابتدا بهمین شود و ببرد ده قدم پس ازان موخر جنازه
ازین جانب تا ده قدم و بعد ازان پیش جنازه را از جانب چپ بر دوش چپ خود تا همان قدر پس
موخر جنازه را ازان ضلع همچنین و تمام کند عدد چهل را کذا فی غیر واحد من الفتاوی و در حدیث
امده کسی که بردارد میت را چهل گام کفارت داده میشود چهل گناه کبیره وی را و مکروه است برداشتن
دو کس آن را مگر نزد ضرورت چون تنگی مکان و جز ان و برداشتن آن بر پشت و چهار پایه نیز مکروه است
و باک نیست به برداشتن آن بر دست و بالغ و صبی در جنازه برابر است مگر انکه طفل شیرخوار باشد یا آنکه
جدا کرده باشند او را از شیر یا آنکه در عمر اندک زیاده ازین باشد چون بمیرد باک نیست که بردارد او را
مردی بر هر دو دست خود بلی جنازه پیاده باشد یا سوار و دست بدست گیرند مردم و بمنزل رسانند
کذا فی البحر والقنیه و باید که بوقت برداشتن و بیرون مقدم جنازه را پیش نمایند و تیز و شتاب ببرند
چنانچه در حدیث بدان امر وارد شده لیکن نه آنکه پویه روند بحدی که اضطراب کند میت در جنازه
و متحرک گردد که ان مکروه است و پیروی کردن جنازه و همراه آن رفتن سنت است و گفته اند
که اگر نظر همسایگی یا قرابت یا صلاح میت باشد از نوافل افضل است و مستحب است کسی را
که برود همراه جنازه مشی در دنبال آن نزد امام اعظم رح و ایمه ثلثه گویند پیش جنازه رفتن افضل
است و ترمذی و ابو داود از ابن مسعود اورده اند که جنازه متبوع است هرکه پیش وی میرود
گویا که همراه وی نیست و مشی نکند در چپ و راست ان اگرچه جایز است در روایتی از امام چنانکه
جایز است مشی در پیش ان مگر انکه دور روند از پیش جنازه یا همه کس پیش روند پس این مکروه
و باک نیست بسواره رفتن در همراه جنازه ولیکن پیاده رفتن بهتر است و مکروه است که بسواره
پیش روند و در شرح منیه گفته مگر انکه دور برود تا ایذا نکند به برانگیختن غبار لیکن درین صورت
می باید که کراهت در رفتن از پیش جنازه باقی باشد و اگر پیش از جنازه بنماز گاه
رفته بنشیند و انتظار کند ان نیز روا باشد محمد مرویست که مکروه است و بعض الایمه گفته این فی وقت

یا سه مرتبه یا پنج مرتبه و زیاده بر پنج بار نکنند و جمیع آنچه تجمیر کرده میشود میت را سه موضع است
نزد خروج روح و نزد غسل و نزد تکفین و بعد ازان تجمیر نکنند کذا فی التبیین و امه و حره
هر دو برابر اند در تجمیر و کیفیت تکفین برای مرد آنست که گسترانیده شود اول لفافه بر بوریا یا بساط
دیگر و انداخته شود بران خوشبو پس ازان بران لفافه ازار نیز انداخته شود و خوشبو پس تر
قمیص را همچنین پس ازان نهاده شود میت را بران و چاک کرده شود از میان قمیص پاره در
طول بنحوی که شق بطرف دوش باشد و داخل کرده شود سر میت را دران و در غنیه گفته و دوخته شود
و نهاده شود حنوط و کافور بنحوی که در فصل سابق ذکر یافت پس ازان پیچیده شود ازار بروی از جانب
چپ پس ازان از جانب راست چنانکه چادر را در حال حیوة می‌پوشند پس تر لفافه همچنین و بسته شود
از بالای بچیزی اگر خوف انتشار باشد و همچنین زن را کفن سازند و چون قمیص بپوشانند موهای
سرش را دو گیسو کرده بر قمیص گذارند چنانکه در حیوة وقت مصیبت کنند و خمار بالای ان بر سرش
نمایند و منشور و پراکنده گذارند و خرقه را بالای اکفان بندند و بعضی گفته اند در میان ازار و لفافه
و در بحر رائق گفته ظاهر همین است و محرم و حلال در کفن برابر است نزد امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله و پوشیده
شود سر وی در روی وی و خوشبو مالیده شود و نزد شافعی و احمد مس طیب و ستر سر جائز نیست و اگر دو کس
در سفر بودند و بمیرد یکی ازان و صرف کند دیگری مال او را در تجهیز و تکفین او ضامن نشود مال را استحسانا
کذا فی الخلاصه **فصل** پنجم در احکام امور متعلقه بجنازه اولی آنست که پوشیده شود جنازه زن را
و مستحسن داشته اند گرفتن صندوق را برای وی نه برای مرد مگر آنکه ضرورتی داعی باشد چون خوف
باران و برف و شدت گرما و نحو آن و در حکم برداشتن جنازه در کتب تصریح نیامده ظاهر آنست که این
نیز فرض کفایت است زیرا چه مقدمه فرض صلوة و دفن است و باید که بردارد جنازه را کسی که افضل
باشد و اگر کسانی را بمزد و در مقرر نمایند نیز جائز است و سنت در حمل جنازه آنست که بردارند آنرا چهار مرد
و هر یک بطریق تناول و تناوب بگیرد هر چهار پایه او را و بردارد از هر طرف ده ده گام تا از
هر یک چهل گام حاصل آید و این قدر خود اصل سنت است که مشترک میشوند در وی هر چهار حاملان

بر سر راه و بلند رد بر روی جنازه برخیزد مگر آنکه قصد پیروی پیش نماید و همچنین اگر قوم در نمازگاه باشند
پس آورده شود بجنازه صحیح آنست که پیش از نهادنش برنخیزند زیراکه قیام برای جنازه
نسخ کرده شده است و بقول بعضی برخیزد هرگاه که ببیند و اگر نهاده شود جنازه بر زمین بمنزل
باک نیست نشستن درآن وقت کذا فی الخلاصه و سرخسی از محیط گفته بهتر آن است که نشینند مادام
که هموار نکرده باشند بر روی خاک را و سزاوار نیست که برگردند از جنازه پیش از نماز و نیز برنگردند مگر
باذن اهل جنازه و لهذا گفته اند که اولی آنست که بعد از نماز اذن دهند مردم را اهل جنازه
در رجوع بمنزل خودها تا بتکلیف حضور دفن بلوجود موانع حوائج تضییع نکشند کذا فی الفتح
و در شرح منیه از محیط نقل کرده از حق آنست که گنجایش دارد ایشان را رجوع بی اذن اهل آن
و گفته اولی و اوجه همین است و هم از محیط است کراهیت رجوع بی اذن پیش از دفن و بعد از دفن
میرسد رجوع بی اذن بلا کراهیت و کسی که مشی کند چند قدم بدنبال جنازه بعد از نماز لازم نمی شود
بر وی رفتن همراه آن تا دفن اگرچه اذن داده باشند او را اهل جنازه و اگر نباشد میت را
ولی لازم نیست استیذان از هیچکس در رجوع کند هر کس که خواهد کذا فی خلاصة الفقه **فصل**
ششم در احکام نماز میت و صفت آن نماز جنازه فرض کفایت است اگر ادا کنند آنرا بعضی یک کس
یا زیاده مرد یا زن ساقط شود از ذمه همه و اگر ادا نکنند او را هیچ یکی همه گناهگار شوند و ابن همام
بر بودن آن فرض کفایت نقل اجماع کرده و در معراج الدرایه خلاف بعضی مالکیه در آن و
قول بسنیت آن ذکر کرده و آنچه امام ناصر الدین در حسب المفتین گفته که نزد مشاهده جنازه فرض عین
شود بر هر که ببیند و بفعل بعضی از آن ساقط نگردد از دیگران و گفته که خلاف نیست جماعتی مرجح
یکی را مخالف آنست که در متون معتبره حکم بفرض کفایت مطلق آمده و مفاد دلیل فقهاء که برای
بودنش فرض کفایت آورده اند که مقصود از نماز جنازه اداء حق میت است و آن باداء بعض ساقط
میشود چون غسل و تکفین و نیز دلیل دیگر ایشان را که آنحضرت صلعم نزد حضور جنازه بیاران خود فرمودی
نماز کنید بر صاحب خود و اگر فرض عین بودی آنحضرت چرا ترک کردی و نیز دلیلی دیگر را که آورده اند

کرده بعد

که جنازه تنها ماند اما اگر در همراهیان جنازه کثرت باشد باک نیست بان و مشی با جنازه بهتر است
کذا فی الخلاصة و مکروه است مشیع جنازه را بلند کردن آواز بذکر خدا و قرائة قران و در قنیه
و شرح منیه بکراهیت تحریم گفته و بقول بعضی ترک اولی است و باید که ذکر کنند و بخوانند در نفس خود و از
ابراهیم نخعی مرویست بودند صحابه که مکروه میداشتند گفتن مرد را در حالی که میرود با جنازه استغفروا الله
غفر الله لکم طلب آمرزش کنید برای میت بخشد خدا تعالی شما را و در تتمه گفته که خواندن قران
پیش جنازه در حال پیاده رفتن و گفتن همراهیان کل حی یموت هر که زنده است البته خواهد مرد
بخوان بدعت است و مکروه داشته امام ابو یوسف کلام را بچیزی از امور دنیا و مستحب خاموش بود
و دراز کردن خاموشی را و در شرح طحاوی مسئله صمت را بلفظ علی که حقیقت آن وجوب است ذکر کرده
و سزاوار است که بخشوع و فکر و اندیشه باشند در حال خود که چه چیز برای مرگ خود آماده کرده ایم و پند
پذیر شوند بموت و بچیزی که رجوع میت است بوی و پیش می آید آنرا در حدیث آمده کفی بالموت
واعظا مرگ همسایه بواعظ بودن کفایت می کند و نخندد که خنده در این وقت دلیل کمال قسوت
و غفلت است و شنید عبد الله بن مسعود مردی را که می خندید در راه جنازه پس گفت مرد را
آیا خنده میکنی در حال آنکه همراه جنازه کلام نخواهم کرد ترا بعد ازین گاهی و سزاوار نیست زنان را که بسوی
جنازه برآیند بلکه در زمان ما مکروه است بکراهیت تحریم کذا فی شرح المنیة و اگر با جنازه زن نوحه گر
باواز بلند کننده باشد منع کرده شود از آن و اگر باز نیاید باک نیست مردان را که همراه جنازه
روند و بدل منکر دارند عمل او را و در صلوة مسعودی گفته شمع بردن در پیش جنازه و گل پوشانیدن
بدعت است و در بحر رایق گفته پیروی کرده نشود با آتش در عود سوزنده یا شمع و مکروه است که پیش آید
مرد جنازه کافر را بروی خود در خبر است بدرستی که در پیش او شیطان است که بدست او شعله ایست
از آتش و حمل کرده نبرند میت را از شهری بشهری کذا فی الخلاصة و الملتقط و اگر تا دو میل نقل
کنند لا باس است زیرا چه مسافت راه قبرستان اکثر است که میرسد باین مقدار کذا فی
التجنیس و تفصیل این مسئله در فصل دفن مذکور کرده وانشاء الله تعالی و کسی که نشسته باشد

چون قصاص و رجم و جزان عمل کرده شود بادی انچه عمل کرده شود با مردگان مسلمانان
دیگر و کسی که بر دار کشیده باشند او را از امام ابو حنیفه رح در وی دو روایت است در روایتی سلیمان
نماز گذارده نشود کذا فی قاضیخان و کسی که بشکنند در چاهی و دشوار بود برآوردن او نماز گذارده شود
بر وی بهمان حال و کسی که بمیرد در کشتی غسل و کفن داده نماز گذارده شود بر وی و گران کرده شود
او را بسنگی و انداخته شود در دریا کذا فی المعراج و در فتح القدیر قید کرده آنرا بصورتی که زمین
نزدیک نباشد و شرط صحت نماز جنازه اما در حق میت پس اسلام اوست تا آنکه جایز نیست بر کافر
اگرچه دوستش مسلمان باشد و طهارت او بغسل و ستر عورت ما دام که ممکن باشد پس اگر نماز گذارده شده
پیش از غسل و بعد از ان یاد کردند که غسل نداده اند اعادت کنند نماز را بعد از انکه غسل
دهند و اگر دفن نیز کرده شده پیش از غسل و ریخته شد بر وی خاک و ممکن نشد برآوردن ان مگر
بکندن بروایتی نماز سابق جایز گردد از برای ضرورت و بروایتی دیگر از امام محمد اعادت کنند
بر قبر در شرح منیه گفته اظهر همین است و باتفاق روایات غسل ساقط شود و اگر دفن پیش از نماز
واقع شود و ریخته باشند بر وی خاک را نماز گذارند بر قبر و تقدیر کرده اند بعضی نماز را بر قبر
تا سه روز از دفن و صحیح آنست که این تقدیر لازم نیست بلکه نماز گذارده شود و مادام که دانسته
شود که میت ریزیده و اجزا او از یکدیگر جدا شده نه برای نظر باختلاف حال میت و زمان و مکان
در تفتیح و عدم ان کذا فی الفتاوی و همچنین اگر میسر نشود چیزی که بان ستر عورتش نمایند دفن
کرده نماز گذارده شود بر قبر کما هو المفهوم من العنایة و از جمله شروط بودن میت پیش مصلی است
پس اگر غایب باشد یا خلف مصلی جایز نیست نماز و بودن او موضوع بر زمین پس اگر میت
محمول باشد بر دابه یا بر دستها جایز نیست نماز بر وی چنانکه جایز نیست اگر مصلی سواره گذارد چنانچه
در محیط گفته و قهستانی در این شروط در بودن میت بر زمین یا دستها تردید کرده پس برین
تقدیر مبنی که محمول بر دستها بود نماز بر وی جایز باشد و در غرایب و سراجیه فتوی بر اولی است
و شرط نیست که مکان میت طاهر باشد کذا فی المضمرات و در فتاوی نادره گفته

گردد واجب بودن نماز بر همه بطریق فرض کفایه حرج عظیم است بحدی که عملش محال عادیست پس
اکتفا نموده شد در سقوط واجب باداء بعض چنانچه در جهاد و چه این دلیل فائده میدهد بودن این فرض
را کفایت مطلقا چه نسبت آنانکه دیده اند آنرا و چه نسبت دیگران زیرا که در ایجاب آن بر [illegible]
جنازه برگذشتگان راه بطریق فرض عین حرج عظیم است خصوصا وقتی که نمازگاه دورتر باشد
و نماز گذارده شود بر هر مولود مسلمان که بمیرد صغیر باشد یا کبیر حر باشد یا عبد مگر باغی و راه زن
که پیش از ثبوت امام برایشان کشته شوند و قاتل پدر و مادر و نحو آن و اگر یافته شود اکثر بدن میت
یا نصف آن که در وی تمام سر است نماز گذارده شود بر وی و الا فلا کذا فی المضمرات و اگر نماز
گذارده شود بر اکثر باز گذارده نشود بر باقی اگر یافته شود کذا فی الایضاح و گفته است امام ابو حنیفه
چون برآید بعض ولد و حرکت کند یعنی اثری از حیات وی ظاهر شود بعد از آن بمیرد پس اگر اکثر پیشتر
برآمده نماز گذارده شود بر وی و اگر از نصف کم برآمده گذارده نشود بر وی کذا فی البحر الرائق و اگر
نصف برآمده ذکر نکرده امام محمد در کتاب حکمش را در بدایع گفته واجبست که قیاس نماز بر نصف
میت باشد و متفق اند روایات بر اینکه اگر از شکم مادر مرده برآید مر نماز گذارده نشود بر وی و همچنین
سقط که کم از چهار ماهه باشد نماز گذارده نشود بر وی باتفاق روایات کذا فی الجواهر الاخلاطی و ظهور
آثار حیات در حق جواز نماز ثابت میشود بقول قابله و مادر کذا فی المضمرات و لیکن ظاهر انست که این
هر دو مقید باشند بعدالت چه در عامه مسایل شهادات فقها قایلند باشتراط عدالت و کسی که بکشد
نفس خود را بخطا نماز گذارده شود بر وی بخلاف بقصد نزد امام ابو حنیفه و محمد رحمه الله نیز همچنین است
و همین است اصح کذا فی التبیین و در جواهر اخلاطی نقل کرده که نزد قاضی ابو یوسف کشنده نفس خود را
بقصد نماز گذارده نشود بر وی اگرچه غسل داده شود و بعضی تفصیل کرده اند که اگر بسوزاند نفس خود
را نماز گذارده نشود بر وی و اگر گلو گرفته هلاک کند نماز گذارده شود بخلاف خناق که عادت بدان
گرفته نماز گذارده نشود بر وی و نیز ابو یوسف رح گفته کسی که کشته شود بر متاعی که میگرفت
آنرا نماز گذارده نشود بر وی ذکره فی الایضاح و کسی که کشته شود بسبب حق شرعی

وهمچنین اگر قصد کنند لیکن کرده باشند کذا فی شرح المنیة واحسن توافق امام برای نماز میت ابر
سینهٔ میت است مرد باشد میت یا زن واگر بایستد در غیر ان نیز جایز است ودر روایة از امام
ابیحنیفه رحمه بایستد از مرد مقابل میان او برای تسویه هر دو جانبش در نماز و از زن مقابل سینهٔ
او تا دور باشد از عورت غلیظه اش و در روایتی بایستد مقابل وسط در هر دو صورت ومختار نزد جمهور
اول است وصفت نماز آنست که تکبیر افتتاح گوید پس بگوید سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک
وتعالی جدک وجل ثناءک ولا اله غیرک تسبیح میکنم ترا خداوندا به تسبیحی که لایق باشد بجناب قدس تو
ومتلبس بحمد تو بابرکت است نام تو وبلندتر است غنای تو وبزرگتر است ثنای تو ونیست معبودی بحق
سوای تو پس ازان تکبیر ثانی گوید درود فرستد عقب ان بر پیغمبر خدا صلعم واین ثنا وصلوة مقدمهٔ
دعا است که درین نماز اصل ومقصود است واولی آنست که اختیار کند صیغهای درود وانچه در تشهد
خوانند کذا فی الفتح پس ازان تکبیر سوم گوید ودعا واستغفار کند برای خود وبرای میت اگر کبیر باشد
وجمیع مسلمین ودعای موقت معین نیست برای این نماز بلکه هر دعای که بخواهد بخواند لیکن این
قدر باید که بامور آخرت بود واگر دعای ماثور بخواند بهتر باشد وبود انحضرت صلعم که میخواند در
نماز جنازه اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللهم من احییته
منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان خداوندا بیامرز زنده ما را ومردهٔ ما را که مسلمانانیم
وحاضر ما را وغایب ما را وخرد ما را وبزرگ ما را ومرد ما را وزن ما را خداوندا کسی که زنده داری او را ازما پس زنده
دار او را بر اسلام وکسی که بمیرانی او را ازما پس بمیران او را بر ایمان واگر میت صغیر باشد استغفار
نکند بروی وبگوید اللهم اجعله لنا فرطا اللهم اجعله لنا اجرا وذخرا اللهم اجعله لنا شافعا مشفعا
خداوندا بگردان او را برای ما پیش رونده بسوی منزل ما که تیار کند اسباب معاش را خداوندا
بگردان او را برای ما اجر وذخیره که بعاقبت بکار اید خداوندا بگردان او را برای ما شفاعت کننده
وقبول شفاعت کرده شده وبعد ازان تکبیر چهارم گوید پس ازان سلام گرداند ودر سلام
ونیت نکند در هر دو سلام میت را بلکه باول کسی را که جانب راست اوست وبثانی انکس

مقابل سر مرد و از زن مقابل سینه ...

الا باشند نیست بر جنازه شک نیست در جواز نماز یعنی در مکان ناپاک و اگر بغیر جنازه باشد
روایتی نیست دران و در قنیه و قهستانی شرط طهارت مکانرا در حق امام و میت هردو گفته
و در قنیه شرط طهارت اثواب را زیاده کرده و در شرح ابی المکارم نیز طهارت کفن را شرط کرده
واما در حق مصلی پس همه انچه شرط است از برای صلوة مطلقه از استقبال قبله و ستر عورت و طهارت
بدن و ثوب و مکان و نیت دران نیز شرط است و شرط نیست جماعة تا انکه کفایت میکند ادای یکی
پس اگر بایستند بر نجاست در نماز و حال آنکه در هر دو پای او کفش است یا جورب جایز نیست نماز اگر
تنگ باشند بخلاف و اگر گشاده باشند پس اختلاف است کذا فی الجواهر الاخلاطی و اگر نماز گذارد
به نیت مرد بگمان آنکه میت مرد است پس ظاهر شود که زن است صحیح نیست نماز و ظاهر انست که در نماز خنثی
مشکل نیت زن کند کذا فی الاشباه و نیت نماز جنازه انست که بگوید اللهم انی نویت ان
اصلی الصلوة و ادعو لهذا المیت خداوندا بدرستی که ما قصد داریم که نماز گذاریم برای تو
و دعا کنیم برای این میت کذا فی السراجیة و اگر در دل تفکر کند امام که ادا میکنم نماز جنازه را کفایت
میکند و اگر گوید مقتدی اقتدا کردم باین امام جایز میشود و کذا فی المضمرات و رکن ان قیام است
و برابر میت ایستادن و تکبیرات کذا فی التحفة و تا بی تر و تحقیق اشبه بشرطیه هست چنانکه استقبال قبله
در نماز مطلق و شرط بودن میت پیش مصلی چنانچه سبق ذکر یافت معنی ازانست و شیخ ابن همام گفته
که مفهوم از کلام فقها انست که ارکان دعا و قیام و تکبیرات باشند از برای قول ایشان مثلا که گویند
حقیقت این نماز و مقصود ازان همین دعا است و تکبیره اولی را شرط گفته زیرا چه ان تکبیر احرام است و این
او جه و اشبه است پس اگر بی عذر نشسته گذارد جایز نیست و اگر بعذر باشد جایز است و همچنین کسی
که هیچ نداند دعا را و تکبیر گوید چهار تکبیرات جایز است نماز او و در فتاوی بلخی گفته که این وقتی است
که نباشد دعا نخواند کسی که تعلیم کند دعا را و این اقیس است و کسی که ترک کند تکبیر را
جایز نیست چنانکه اگر ترک کند رکعتی را از نماز دیگر و نهاده شود جنازه برای نماز بنحوی که سرش
جانب یمین امام باشد و پاها جانب یسار و اگر خطا کرده بر عکس نهاده باشند جایز است

و امام و قوم در همه آنچه ذکر کردیم برابر اند و اگر حاضر شود مردی بعد آنکه تکبیر گفته باشد امام در غیبت
او یک تکبیر یا دو تکبیر یا سه تکبیر خود شروع به تکبیر نکند تا که امام بحضور وی تکبیر دیگر نگوید و چون
تکبیر گوید امام بحضور وی متابعت کند او را و تکبیر گوید با وی و شروع در نماز کند همچنین است نزد امام ابو حنیفه
و محمد رحمهما الله و اگر انتظار نکند و پیش از تکبیر امام تکبیر گوید فاسد نمیشود نزد ایشان لیکن آنچه او کرده معتبر نبود
و نزد ابی یوسف تکبیر گوید برای افتتاح هرگاه که حاضر شود و انتظار نکند تکبیر دیگر امام را و متابعت کند
در تکبیرات باقیه و در شرح منیه گفته و بقول وی اخذ کنیم پس اگر امام یک تکبیر پیش از حضور او گفت
قضا نخواهد کرد چیزی را و اگر دو تکبیر گفته یک تکبیر قضا لازم شود نزد قاضی و نزد طرفین هر قدر که پیش
از حضور گفته قضا لازم شود و چون سلام کرد ابتدا امام قضا کند پیش از برداشتن جنازه از تکبیرات
هر قدری که فوت شده متصل سلام امام پی در پی بی فاصله دعا نزد علماء ثلثه و اگر برداشته شود جنازه پیش
از تمام تکبیرات قطع کند پس اگر برداشته شود بر دستها و نهاده نشود بر دوشها بحسب ظاهر روایة تکبیر گوید
و قطع نکند و بروایتی از امام محمد اگر بزمین اقرب است تکبیر گوید و اگر بدوش اقرب است نگوید و اگر حاضر
شود بعد از آنکه تمام کند امام هر چهار تکبیر را فوت شود او را نماز اگر چه پیش از سلام است و بروایتی از ابو حنیفه
واضح همینست که داخل شود و تکبیر افتتاح گوید پیش از سلام امام پس از آن سه تکبیر دیگر گوید پیش از
برداشتن جنازه در مضمرات گفته و علیه الفتوی و اگر از ابتدا با امام حاضر باشد و فوت کند با وی تکبیر اول را
مثلا بتغافل تکبیر گوید برای افتتاح و با امام داخل نماز شود و منتظر نماند تکبیر ثانی امام را در قول همه
علماء رحمهم الله و اگر تکبیر اول با امام گوید و تکبیر دویم و سویم با وی فوت کند این هر دو فایت را اولا بگوید
بعد از آن تکبیر چهارم با امام شریک شود کذا فی الخلاصة و قاضیخان و نیز در قاضیخان است اگر امام
تکبیر پنجم گوید متابعت نکند او را مقتدی در این تکبیر مگر نزد زفر رح و منتظر باشد سلام امام را
تا سلام با وی گوید و بروایتی دیگر سلام دهد و انتظار نکند و مختار اول است و اگر سلام گرداند
امام بفراموشی بعد تکبیر سویم نیز متابعت نکند مقتدی بلکه تکبیر چهارم گفته سلام گوید کذا فی التاتار
خانیه و مستحب است که مصلیان چهل کس باشند که در وی قبول شفاعت این جماعت در حق

بر جانب چپ و سنت کذا فی قاضیخان و غیره و در فتح القدیر هیئت نیز تجویز کرده و میان تکبیر
چهارم و سلام دعا مستحب نیست در ظاهر روایة و بعضی مشایخ ما اختیار کرده اند بعد ازین تکبیر
ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار پروردگار عطا کن ما را در دنیا امری
نیک و در اخرة جزای نیک و نگاه دار ما را از عذاب دوزخ و در کافی وقنا برحمتک عذاب القبر
و عذاب النار گفته و قایم نشود بعد از نماز برای دعا کذا فی اکثر الکتب صاحب قنیه گفته زیرا که مشابه
زیادة هست در نماز جنازه و بعضی گفته اند که چون منع در کتب بلفظ قیام واقع شده شاید که دران
اشارت باشد بانکه اگر نشسته دعا کند جایز باشد بلا کراهیة و بیشتر نمازیان دعا نایستند زیرا چه
دعامی کنند بر عای که او فرد اکبر است بودن دعا یعنی نماز جنازه کذا فی التجنیس و فاتحه و دعا
برای میت پیش از دفن بدعت است و همین است روایة معموله کذا فی الخلاصة الفقه واما خواندن
سوره فاتحه در نماز جنازه بطریق ثنا و دعا لا باس است و خواندن بعضی صحابه این را درین نماز
شاید که بهمین طریق بوده باشد و اگر به نیت قراة خواند جایز نیست نزد ابی حنیفه و مالک زیرا که
این محل دعا و ثنا است نه قراة و ثابت نشده از انحضرت صلعم قراة در نماز جنازه و در موطا
از ابن عمر امده که وی رضه قراة نمیکرد در نماز جنازه کذا فی الفتح القدیر و رفع کنند هر دو دست
را در تکبیر اول پیشتر نهند دست راست را بر دست چپ چنانکه در نماز مطلق کنند و در تکبیرات
دیگر رفع نکنند در ظاهر روایة از امام ما و بقول بعضی مشایخ بلخ رفع کرده شود در هر چهار تکبیر
و این قول بهر دیگر است اما رفع صوت پس جایز نیست بچیزی از ثنا و صلوة و دعا بلکه مخافت
کند در همه مگر در تکبیرات که جهر کند دران مختار همین است و مشایخ بلخ گویند سنت آنست که بخواند
صف اول صفت ثانی را و ثانی ثالث را و همچنین از ابی یوسف مرویست که بخواند بین الجهر والمخافتة
چنانکه در تجنیس نقل کرده اما رفع صوت بسلام پس در ظاهر روایة ذکر نکرده و از حسن مرویست
که بلند کرده نشود ادا و سلام در نماز جنازه و در بدایع گفته که عمل برخلاف قول حسن است
و تسلیم دو مروف در کتب عدم رفع است و در کافی و شرح الی الکلام نیز همانرا ذکر کرده

وامام

علیحده را پس کسی که تقدیم کرده است او را بزرگ اولی باشد همچنین اگر دو پسر باشند خرد و بزرگ
واگر یکی از هر دو برادر علاتی باشد و دیگر عینی پس آن عینی اولی است اگرچه خرد باشد واگر او تقدیم
کند ثالثی را بحضور خود نیز جایز است و نمیرسد علاتی را که منع کند واگر خرد غایب باشند و امر بتقدیم ثالثی
کرده میرسد او را منع در اینصورت وحد غیبت آنست که قادر نشود از آنجا بر قدوم وقت نماز و در یافت
آن و انتظار نکنند او را مردم برای نماز کذا فی قاضی خان و بالجمله نمیرسد اقرب را که تقدیم کند
مر ابعد را هر که خواهد پس اگر غایب شود اقرب بمکانی که فوت میشود نماز تا بحضور او بگذرد ابعد نماز را
و منع کند اگر غایب اقرب ثالثی را امر نماید و قریب که مریض باشد در شهر میت بمنزله صحیح است
تقدیم کند هر کرا خواهد و نمیرسد ابعد را که مانع آید و حق نیست زنان را در نماز میت و طفلان نیز کذا فی الجوهرة
واگر نباشد میت را ولی پس زوج اولی است پس زنان همسایها احق اند از اجنبی واگر میرد زنی مر او را
زوج است و پسری از صلب آن زوج که عاقل بالغ است پس ولایت مر پسر راست نه زوج را لیکن مکروه
است پسر را که تقدیم کند بر پدر خود بلکه سزاوار انست که پدر خود را تقدیم نماید واگر آن پسر از زوج دیگر
باشد باک نیست که پیش آن زوج بایستد زیرا که تعظیم زوج مادر خود که غیر والد باشد واجب نیست
بر این پسر کذا فی البدایع واگر وصیت کند میت بانکه نماز گذارد بر وی فلان کس بروایة
ابن رستم این وصیت جایز است و امر کرده شود آنکس را به نماز بر وی و در عیون گفته که باطل
است و بر این است فتوی کذا فی الخلاصة و المضمرات مصابیح مسایل گفته صحیح انست که وصیت
صحیح است در شخصی که راضی باشد ولی بتقدیم او و این انسب برعایت حق ولی و حق میت است
و مولی میت احق است نماز را از پدر و پسران اگرچه حر باشند کذا فی المضمرات و تکرار نماز جنازه
غیر مشروع است نزد ما حنفیه بخلاف شافعی مگر آنکه مصلی اول غیر ولی بوده و غیر آنانکه مقدم اند بر ولی
پس در اینصورت ایشانرا حق اعادت است واگر مصلی یکی از ایشان بوده پس اگر سلطان اعظم
که در مراتب ولایت نماز بر همه مقدم است بوده نمیرسد هیچ یکی را که بعد از وی اعادت کند
اگرچه از اولیا باشند و مگر از اصحاب ولایت نماز دیگری باشد پس هر که در مرتبه از وی موخر است

موجود است و افضل تعدد صفوف است تا آنکه اگر هفت کس باشند نیز سه صف کنند یک کس امام شود و در صف اول سه کس پس ازان دو کس پس ازان یک کس و اگر شش کس باشند در صف اول نیز دو کس بایستند و افضل صفوف مردان درین نماز صف آخر است و در غیر آن صف اول شفاعت بحسب تواضع داعی تر و مقبول باشد کذا فی القنیة و غیرها و در صلوة مسعودی گفته در نماز جنازه هر چند از امام دورتر ایستند ثواب زیاده تر یابد که نماز جنازه بر خلاف نمازهاست و احق بنماز میت بادشاه است اگر حاضر شود پس ازان قاضی پس ازان امام مسجد جامع پس ازان امام قبیله که امام میت بود وقت حیات پس ازان ولی بترتیبی که در عصبات است یعنی اقرب بمیت اولی بامامت است از قریب چون برادر نسبت بعم و بعکس پدر و پسر که در اینجا ترتیب بعکس عصبات است چنانچه معلوم شود و در اکثر متون ذکر امام جمعه ساقط است و ابن همام در جوامع الفقه گفته که امام مسجد جامع اولی است از امام حی و بروایت حسن از ابی حنیفه امام اعظم یعنی خلیفه اولی بامامت است اگر حاضر شود و اگر حاضر نشود پس امام شهر و اگر این نیز حاضر نشود پس قاضی و همچنین بعد ازان صاحب شرط که شحنه باشد و بعد ازان امام حی و بعد ازان هر کس که نزدیکترین باشد بمیت از جهة قرابت و بهمین اخذ کرده اند بسیاری از مشایخ ما کذا فی معراج الدرایة و شروح الهدایة و در خلاصه گفته مختار آنست که اگر نباشد امام اعظم پس سلطان مصر باید و اگر نباشد پس امام مصر یا قاضی و اگر نباشند پس امام حی و بالجمله امام حی احق است از اولیای میت نزد ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و شاید فرق در سلطان مصر و امام مصر ان باشد که سلطان مصر نایب بادشاه اعظم باشد در جمیع امور متعلقه باصلاح ان مصر و آنرا در متعارف اهل این دیار صوبه دار خوانند و امام مصر امام اعظم مساجد ان مصر باشد که مساجد دیگر تبع ان مسجد باشند چون مسجد جامع جهان نما که درین شهر شاهجهان آباد عمره الله الی یوم التناد و اگر جمع شوند پدر و پسر میت پدر اولی است باتفاق علما ثلثه بر قول اصح کذا فی الفتح مگر آنکه پدر جاهل باشد و پسر عالم پس سزاوار آنست که تقدم کرده شود پسر را و اگر میت را دو برادر عینی یا هر دو علاتی باشند پس بزرگ اولی است و اگر بزرگ خواهد که تقدیم کند غیر خود را خرد را میرسد که منع کند ازان و اگر هر یکی تقدیم کنند مردی

کرده دفن تاخیر نمایند کذا فی القنیه و اگر حاضر شد جنازه بعد غروب آفتاب شروع کرده شود
نماز فریضه مغرب پس ازان نماز جنازه پس ازان سنت مغرب و اگر حاضر شود وقت نماز عید
تقدیم کنند نماز عید را از نماز جنازه بر خلاف قیاس و نماز جنازه را بر خطبه عید و اگر حاضر شود
وقت کسوف تقدیم کنند نماز جنازه را و اگر جمع شوند جنازها در یکوقت پس امام مخیر است اگر خواهد نماز
گذارد بر هر واحد علیحده و اگر خواهد جمع کند همه را در یک نماز و افراد هر جنازه نماز علیحده اولی
و افضل است از جمع کردن میان آنها در یک نماز زیرا چه ان مختلف فیه است و بتقدیر جمع نیز در کیفیت
وضع اینها مختار است اگر خواهد بگرداند اینها را صف واحد و بایستد خود نزد افضل اینها و اگر خواهد
بنهد یکی را پس دیگری بسوی قبله و در غرائب گفته این احسن است تا امام قایم باشد مقابل همه میت
و ترتیب اینها از امام مانند ترتیب اینها در نماز است خلف امام در حال حیات پس نزدیک کرده
شود از امام افضل و بعد ازان انکه از دیگران افضل باشد و همچنین نهاده شود مرد را نزدیک امام
پس ازان کودک پس خنثی پس زن پس دختر و اگر جمع شود حر و عبد افضل گردانیدن حر است
متصل امام و تقدیم او بر عبد اگرچه صبی باشد و در بحر الرایق گفته که اگر جنس متحد باشد پس اگر خواهند
بنهند جنازها بطریق صف واحد چنانکه در نماز صف بندند و اگر نهاده شود سر هر یک را برابر سر دیگری پس
این خوبست و اگر نهاده شود برابر دوش دیگری نیز خوبست و در فتح القدیر گفته اینهمه نزد تفاوت
در فضل است و اگر تفاوت نباشد سزاوار است که عدول نکنند از محاذات و اگر تکبیر گوید امام بر جنازه
پس ازان جنازه دیگر آمد و نهاده شود با جنازه اولی نماز کند بر جنازه اولی در جنازه دویم نماز از سر نو
کند و تکبیر دوم اگر در وی نیت جنازه اولی کند یا نیت هر دو جنازه را یا چیزی نیت نکند از نماز اولی است
و اگر تنها نیت جنازه دویمی ورد کند می براید از نماز اولی و این تکبیر برای ثانیه میشود چون فارغ شود
از نماز ثانیه اعادت کند نماز را برای اولی کذا فی الخلاصه و السراج الوهاج و نماز گذاردن بر بزرگ افضل است
از نماز گزاردن بر خرد پس اگر جمع شوند دو جنازه صغیر و کبیر نماز گذارده شود نخستین بر کبیر اگر خواهند
که جدا گذارند ما ندا اینجا کلام و در نیت و ادعیه در صورت اختلاط جنائز مرد و زن در فتاوی عالمگیری

نیز نرسد او را که بعد از وی اعادت کند و هر کس که در مرتبه از وی مقدم است نیز نرسد او را که اعادت
کند مثلا اگر ولی میت که پدر او بود نماز گذارده باشد نیز نرسد سایر الناس را که اعادت کنند و نیز نرسد
امام حی و قاضی را و علی هذا القیاس اگر نماز گذارد بر وی ولی دور و مر او را اولیاء دیگر اند در مرتبه آن فی
نیز نرسد ایشان را که اعادت کنند کذا استفاد من الجوهرة و قاضیخان و الخلاصة و غیرها من شروح الهدایه
و جواز اعادت در صورت خود مشروط بآنست که اذن نداده باشد صاحب حق مقدم آن موخر را
و اگر اذن داده حق ساقط شود و اعادت نرسد کما هو المفهوم من الفتاوی و الشروح کمر دے
اگر نماز گذارد بر میت و ولی خلف او اگر چه راضی نباشد بگذاردن نماز با وی جایز است نماز و ولی را
اعادت نیز نرسد زیرا که گذارد دیگر مرتبه نفل و این غیر مشروع است و همچنین نیز نرسد کسی را که نماز گذارده
باشد بغیبت ولی یکبار و چون ولی اعادت کند باز با وی گذارد و اگر ولی اهل نباشد برای
نماز مثلا صغیر باشد یا مجنون یا صاحب پیش سایل پس هر که نماز گذارد جایز است و اگر ولی جنازه
مریض بود و نماز گذارد بر وی نشسته و قوم خلف او ایستاده جایز است و اگر در نماز جنازه امام
بر طهارت نباشد اعادت کنند و اگر باشد و قوم بر طهارت نباشند نکنند و اگر امامت کند زنی
در نماز جنازه اعادت کرده نشود و اگر زنان نماز بجماعت گذارند جایز است و بایستد امام در میان ایشان
نه متقدم از همه و در غنیه گفته و مستحب آنست که زنان یکبارگی از یکدیگر جدا گذارند نه بجماعت
و اگر حدث کند امام در نماز جنازه و بجای خود دیگری را خلیفه کند و بنا نماید جایز است کذا فی
الخلاصة و فاسد می شود نماز جنازه بهر چه فاسد میشود بوی نماز مطلق مگر محاذات زن که در اینجا
مفسد است و اینجا نه کذا فی الزاهدی و مکروه است نماز جنازه نزد طلوع آفتاب و غروب
و استوای آن و لیکن اگر گذارند در این اوقات اعادت واجب نگردد و در تحفه گفته افضل
آنست که نماز گذارده شود بر جنازه هرگاه که حاضر شود اگر چه وقت مکروه باشد و تاخیر کرده نشود و آن
و اگر بمیرد پگاه روز جمعه مکروه است که بعد تجهیز وی هم نماز و دفن تاخیر کنند تا وقت جمعه تا نماز
گذارند بر وی گروه عظیم مگر بخوف آنکه اگر بدفن مشغول شوند جمعه فوت میشود جایز است

که در دفن

وقتی علامت شود که درمیان اهل یهود نباشند و همچنین لوخ سیاه نیز در کفار بسیار است اما کوته
بودن بروت سزاوار انست که آنرا نیز علامت نگویند زیراچه مستحب است برای غازیان دراز کردن
بروت در دار الحرب و در صلوٰة مسعودی از سیر کبیر اورده اگر کسی را موی لب پست بود واگرچه سنت فرج
نبود او را حکم کنیم باسلام واگر موی لب دراز بود واگرچه سنت فرج بود حکم نکنیم باسلام و بر وی نماز نگذارند
بعضی گویند اگر در بغلش مصحف باشد و در میانش زنار اگر دار الحرب بود حکم بکنیم باسلام روا باشد
که جاسوس بود غدر برایشان کرده باشد واگر در دار الاسلام باشد او را حکم بکنیم باسلام که اینجا
ضرور نیست انتهی و در بدایع گفته اگر یافته شود در دار الحرب پس اگر باشد بروی علامت مسلمین غسل داده
نماز گذارده شود بروی واگر نباشد پس در وی دو روایت است و صحیح انست که معامله کرده نشود بوی
مانند مسلمین حاصل انکه شرط کرده نمیشود جمع درمیان علامت و دلالت مکان بلکه عمل کرده میشود
بسیما تنها باجماع و در عمل بدلیل مکان تنها دو روایت است صحیح انست که عمل کرده شود از برای حصول
غلبه ظن باحد الطرفین نزد بودن او در مکان کفر و اسلام انتهی و تصریح ازین در شرح منیه هست که اگر یافته
شود در دار الاسلام و بر وی سیمای مسلمین باشد عمل کرده شود بدان واگر نباشد پس در روایتی غسل داده شود
و نماز گذارده نشود و صحیح آنست که نماز نیز گذارند به تبعیت دار چنانکه اگر یافته شود در دار الحرب و علامت
نباشد صحیح آنست که کافر است بحکم این دار واگر نفید اورده شود صبی از دار الحرب با یکی از پدر و مادر او
یا بعد از وی چنانچه در زاهدی گفته پس بمیرد نماز گذارده نشود بروی زیرا که ان تابع ابوین است مگر انکه
اقرار کند خود باسلام در حالیکه عاقل باشد زیراچه صحیح میشود اسلام او از روی استحسان یا اسلام آرد یکی از
پدر و مادر او از انکه ولد در دین تابع میشود از پدر و مادر هر کسی را که در کیش بهتر باشد واگر در قید نیاید
هیچ یکی از پدر و مادر او نماز گذارده شود بروی به تبعیت دار و در فتح القدیر از محیط نقل کرده که نزد عدم
پدر و مادر او تابع میشود صاحب ید را نزد عدم صاحب ید تابع دار میشود و گفته که این اولی است پس اگر
واقع شود صبی از غنیمت در حصه غازی مسلمان در دار الحرب و بمیرد آنجا نماز گذارده شود بروی
و حکم کرده شود باسلام او به تبعیت کسی که در دست اوست و مکروه است نماز جنازه در مسجد جماعت

از معراج الدرایه نقل کرده که اگر خواند نماز گذارد و بر جمله یکبار کی به نیت همه و اگر مختلط شوند مردگان مسلمانان
و مردگان کافر پس اگر باشد مسلمانان را علامتی که تمیز کنند ایشان را از کفار نماز گذارده شود بر ایشان
و ترک کرده شود کفار را و اگر علامتی نباشد پس اگر غلبه و اکثریت مسلمانان راست نماز گذارده شود
بر همه و نیت کرده شود نماز و دعا برای مسلمانان و دفن کرده شوند در قبرستان ایشان و اگر غلبه
و اکثریت فریق ثانی است نماز گذارده نشود لیکن غسل و کفن داده شوند بر وجه مسنون چنانکه موتی مسلمین
را دهند و دفن کرده شود در مقابر مشرکین و اگر هر دو صنف برابر باشند نیز نماز گذارده نشود بر آنها
و اختلاف کرده مشایخ در دفن آنها بعضی گفته اند در مقابر مشرکین و بعضی در مقابر مسلمین و نزد بعضی
در مقبره علیحده کذا فی المضمرات و شافعی گفته نماز گذارده شود بر آنها اگرچه برابر باشند برای ترجیح مسلمین
بر کفار و دلیل ما انست که در صورت برابری طرفین برابر باشد جانب نماز و جانب ترک پس ترجیح دادیم
جانب ترک را زیرا چه نماز بر کافر جایز نیست اصلا و ترک نماز بر مسلمین فی الجمله مشروع است چنانچه در حق باغی
و یخوان نزد ما و در حق شهید نزد شافعی پس اختیار کردیم مباح فی الجمله را بر محظور علی الاطلاق اگر گوئی
نیت نماز بر مسلمانان کفایت میکند در انفراد ایشان بنماز پس واقع نمیشود نماز بر کافر و ادا میشود
حق ایشان و لهذا گفته اند که قبور مسلمانان اگر مختلط شوند بقبور کفار و همچنین جاهای ایشان بجا
آنها سلام گفته شود و دعا خوانده شود و تخیر به نیت مسلمانان و ترک کرده نشود مطلقا از جهت اختلاط
پس چگونه ترک کرده شود نماز را که فرض است گویم نیت صرف درین باب کفایت نمیکند در دفع ارتکاب
محظور بدلیل عدم جواز در صورتی که اکثریت طرف ثانی را باشد اگرچه نیت مسلمین کنند بالاتفاق و قیاس
نماز بر سلام و دعا مع الفارق است چه ان هر دو بر کفار علی الاطلاق محظور نیستند بلکه جایز است
سلام بر اهل ذمه نزد احتیاج بایشان بخلاف بی احتیاج نیز ممنوع نیست نزد بعضی ذکره فی الذخیرة و همچنین
جایز است ذمی را دعا بعافیت و طول عمر ذکره الزیلعی و چون نیة صرف معتبر نشد ترجیح دهیم
باکثریت احد الطرفین اگر باشد و اگرنه ترجیح دهیم مانع را بر مقتضی و اصل ان در اصول مذکور است
و علامة مسلمین چون خضاب ختنه و پوشش سیاه و کوتهی بروت است و در شرح منیه گفته که ختان

دقتی

درمسجد باعتبار قرب ان مکان بمسجد باشد وشاید از اینجاست انچه گفته اند اگر مسجدی بود مبنی

برای نماز جنازه پس باکی نیست که نماز گذارده شود درو کذا فی التبیین و در معدن گفته و اینچنین است

مکروه نیست باجماع و همچنین در عیدگاه مکروه نیست باتفاق و مکروه است نماز جنازه در راه و در زمینهای

مردم و در حق کسی که مبتلا باشد بضرورت نایافتن جای برای نماز غیر ازین دو قسم و در قنیه در غرائب

نقل کرده بروایتی نماز نگذارد در راه و در زمین مزروع دیگری زیرا چه در راه حق میت هم فی الجمله

متعلق است و بروایتی بگذارد در زمین مزروع دیگری زیرا چه اول حق عام است و ثانی حق خاص

پس این سبک باشد به نسبت اول و قول فقها که مکروه است نماز در تابوت معنیش ان نیست که مکروه

است نماز حال بودن میت در تابوت چنانکه از ظاهر عبارت توهم میشود بلکه مراد حال بودن

مصلی تابوت است چنانکه در جواهر بدان تصریح کرده زیرا که تابوت خالی نمی باشد از تلوث بنجاست

و جایز است باتفاق روایات تیمم مقتدی را در شهر و در غیر ان وقتی که حاضر شود او را جنازه و خوف

کند که اگر بطهارت مشغول گردد فوت میشود او را نماز و اما در حق امام پس نیز جایز است در ظاهر روایت

و در خزانه و نصاب همین را اختیار کرده و در روایه حسن جایز نه و فتوی اکثر به همین است و همین قایل

است شمس الائمه سرخسی و صدر شهید حسام الدین و شمس الائمه حلوانی گفته صحیح جواز است کسی را

که انتظارش نکنند و در خلاصه گفته مباح نیست تیمم در حق ولی و نه در حق کسی که امر کرده است

او را ولی و مراد ولی نماز است نه خاص ولی میت تا انکه جایز نیست تیمم کسی را که مقدم است بر ولی

میت از سلطان و نحو ان و بر تقدیر حضور کسی که مقدم است بر ولی میت جایز است او را که تیمم

کند باتفاق روایات زیرا چه درین صورت خوف فوت ان نماز متحقق است چه در این حال

گنجایش اعادت نیست او را و همچنین اگر اذن داده باشد کسی دیگری را به نماز و فرق نیست در جواز

تیمم بخوف فوت نماز در میان بودن مصلی محدث یا جنب یا نفسا یا حایض است در جواز تیمم از خوف

فوت جمیع نماز بر تقدیر اشتغال بوضو و اگر امید داشته باشد که بعض را خواهد دریافت تیمم روا نبود

کذا فی البحر الرائق و مگر نماز گذارده شود بر جنازه به تیمم و بعد از ان جنازه دیگر اید پس اگر یافت

نزد ابی حنیفه و مالک رحمهما الله و نزد شافعی جایز است بلا کراهیة و احمد با شافعی است و اگر نهاده شود میت
بیرون مسجد و امام و قوم تمام در مسجد باشند یا بعض قوم یا امام خارج مسجد اختلاف کرده اند دران مشایخ
رحمهم الله صدر شهید گفته که مکروه است در هر دو وجه و سرخسی گفته که در هیچ یکی ازین دو وجه مکروه نیست
و به قول بعضی مکروه است در وجه اول نه ثانی کذا فی شرح ابی المکارم و در عنایه گفته میت و بعض
قوم اگر بیرون مسجد باشند و باقی قوم در مسجد منتفی میشود کراهة بالاتفاق و همین است عادت اهل حرمین
که قوم می ایستند در مسجد و جنازه و امام با بارها از قوم بیرون مسجد و در خلاصه گفته مختار کراهة است برابر است
که میت و قوم هر دو در مسجد باشند یا میت بیرون مسجد باشد و قوم در مسجد یا انکه امام با بعض قوم بیرون
مسجد باشد و باقی قوم در مسجد یا میت در مسجد باشد و قوم تمام خارج مسجد و همچنین در تجنیس است و در ابنا
گفته ممنوع است در آوردن میت در مسجد مگر بعذر باران و نحو ان و صحیح آنست که این منع برای
نماز جنازه است اگرچه در مسجد میت نباشد و اختلاف دارند در علت منع بعضی تعلیل کرده اند بخوف تلوث
مسجد و بعضی بعدم بنا مساجد برای نماز جنازه و بر تقدیر اول کراهة تحریمی است و بر تقدیر ثانی تنزیهی
و هیچکس از علما تعلیل نکرده بنجاست میت برای اجماع بر طهارت میت بغسل نه برانچه مسلمانست انتهی و شیخ
ابن همام گفته روایة کراهة علی الاطلاق اوفق است بقول انحضرت صلعم که فرمود که کسی که نماز گذارد بر میت
در مسجد پس اجر نیست مر اورا و بودن کراهة تنزیهی اختیار کرده و حدیث نماز انحضرت صلعم بر دو پسر
زنی که نامش بیضا بود و سهل و سهیل در مسجد بعذر اعتکاف حمل نموده و گفته که ازین واقعه پیش از
اصل جواز ثابت نمیشود و همچنین روایت نماز بر شیخین ابی بکر و عمر رضی در مسجد جواب داده که بعد صحت
روایة لازم نمی آید که جنازه در مسجد باشد و احتمال دارد که چون دفن ایشان برابر انحضرت صلعم بود
بمکانی که مسجد محیط بود بوی لهذا انخطاط کردند بسوی امری که فی الجمله جواز داشته باشند و صدر شهید
در جامع صغیر روایة نماز را بر عمر رضی محمول بر عذر کرده و در بعضی شروح شرحش تفسیر کرده آنرا بشدة
مطر و شیخ اجل در شرح سفر السعادت و شرح مشکوة نقل کرده که گویند مصلی جنازه مکانی بود
متصل مسجد شریف و بر این تقدیر اکثر اشکالات منحل گردد با احتمال انکه شاید روایة صلوة

در مسجد

واین اگرچه خلاف سنت است لیکن جایز است از برای اظهار عجز و قصد انکسار و لحد را
میکنند نیست پهلو راست تا بهتر بخاک از پهلوی چپ یا چنانکه جایز است نماز برهنه سر بلا کراهت
باین نیت اگرچه خلاف سنت است و مقدار عمق قبر بقول بعضی بقدر نصف قامت آدمی است
و سزاوار آنست که تا سینه مرد میانه بالا باشد و هر قدر که زیاده بران کنند افضل است و اگر بمقدار
قامت آدمی کنند بهتر باشد کذا فی مطالب المؤمنین عن المحیط و از عمر رض مقدار قامت میت
مرویست و قاضیخان قدر اول را ذکر نموده و گفته که عمق لحد نیز همین است و بقول بعضی آن قدر
که میتوان نشست و ظاهر آنست که شق نیز همین قیاس باشد و در روایة کرده حسن از ابی حنیفه رض که
که درازی قبر بقدر درازی میت است و عرضش بقدر نصف بالای او کذا فی المضمرات و دفن در
تابوت در امثال بلاد ما افضل است از ترک او بجهت نرمی و تری زمین و در انجا که این علت
نباشد مکروه داشته اند و از انچه در شرح منیه از محیط نقل کرده تخصیص استحسان آن بمکان نرم معلوم
نمیشود و یارب مگر حمل بران کنند و اگر بگیرند تابوت آهنی سزاوار آنست که بگسترانند در روی خاک را
و بچسپانند گل طبقه بالای او و راه و بگردانند چپ و راست میت خشتهای خام خشک تا بمنزله لحد باشد
کذا فی الخلاصه و همچنین اگر تابوت نگیرند مستحب است که در زمین ریگی خاک فرش کنند کذا فی الینابیع
و جایز است که برای کندن قبر کسانرا بمزدوری مقرر نمایند کذا ذکره قاضیخان و سنت نزد ما آنست
که نهاده شود جنازه را بطرف قبله بر قبر و برداشته شود میت را از جنازه و فرو آورده شود و را از آن طرف
در قبر نه چنانکه در طرف پایین ایستاده میگیرند میت را وقت اخذ مستقبل قبله باشند و سل کرده نشود
چنانکه مذهب شافعی است و صورتش آنست که نهاده شود جنازه پایین قبر بنحوی که سرش متصل
هر دو پای میت باشد اگر در قبر بود پس از آن کشیده شود میت را از طرف سر در قبر و نیز سنت است
که بگوید واضع آنوقت وضع بسم الله و علی ملة رسول الله و نهادم ترا تبرک بنام خدا و سپردیم
و دفن کردیم ترا بر دین و شریعت رسول خدا و در ظهیریه بیان هر دو کلمه و بالله و در بدائع و فی
سبیل الله زیاده است بحسب اختلاف روایات حدیث و صفت باشند طاق تا در عدد آیندگان

میان آن هر دو مدتی که دران وضو تواند کرد اعادت کنند تیمم را و اگر نه نماز گذارد و بهمان تیمم
و برین است فتوی و اگر تیمم کند در خانه خود و همراه جنازه شود و بکند و بر آب اعادت لازم
نبود اگر در تنگ نباشد زیرا چه خوف موت متحقق است و فرق نیست درانکه خوف کند فوت را
در مصلی یا در خانه کذا فی التجنیس و باتفاق جایز نیست تیمم برای جنازه که منتظر باشد کذا فی الخزانة

فصل در احکام دفن میت و انچه متعلق است بدان بدان که دفن میت فرض کفایه است کذا فی
الشرح و سنت در قبر لحد است نه شق خود و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لحد برای ما ست و شق
برای غیر ما و صفت لحد چنان است که بعد ازان که کنده شود قبر او را استطیل کنده شود در درون
آن از ته ضلع جانب قبله تا نهاده شود میت دران و صفت شق آنست که کنده شود در وسط
قبر گوی صغیر مانند نهر یا بنا نموده شود از هر دو طرف بازوی آن بخشت خام و انچه بدان مانند تا نهاده شود
میت دروی و اگر زمین نرم باشد باک نیست بشق کذا فی قاضیخان و انچه در توارث اهل مدینه در شق
منقول است برهمین محمول است چه زمینهای ایشان به بقیع سست و نرم اند کذا فی العنایه
و بعضی شروح النقایه و الآن در دیار ما نیز بسبب رخاوت زمین همین متعارفست حتی که تجویز
کرده اند مشایخ در امثال هندیا باین علت خشت پخته و چوب گرفتن تابوت را که از آهن باشد
بلکه در بعضی زمینهای ریگستان که سکونت دارند دران بعض اعراب شق نیز متحقق نمیشود و
نهاده شود میت ملفوف انداخته میشود بر روی خاک کذا نقله ابن الهمام و بنا بر همین اختلاف بقاع در صلابت
و رخاوت حمل کرده اند بعضی حدیث شریف را برانکه لحد برای ما اهل مدینه است که زمین آنجا بار
بسیار سخت است و این مخالف آنست که از عنایه و غیران از رخاوت و سستی ان زمین نقل
کردیم و مشهور از مذهب شافعی شق است لیکن در حاوی که کتابی معتبر در مذهب اوست لحد اولی
گفته و شیخ ابو المکارم نیز همچنین نقل کرده که انچه ذکر کرده شده در مینه و تحرز از مذهب و موافق شیوه
قول حنیفه را بسیاری از صحابه وصیت کرده اند بانکه خاک انداخته شوند و دفن کرده شوند
بی لحد و شق و بودند که ریخته میشد بر ایشان خاک و محفوظ داشته میشد او را از ان بخشتی

و در شرح منیه نقل کرده که اگر نوشته شود عهدنامه بر روی میت یا دستار و یا کفن او
امید است که بخشد او را خدای تعالی و از بعضی متقدمین نقل کرده که وصیت کرد که بنویسند در روی
و سینه او بسم الله الرحمن الرحیم پس همچنان کردند و چون دیده شد در خواب سؤال کرده شد
از حال او گفت هرگاه نهاده شدم در قبر آمدند ملائکه عذاب چون دیدند آنرا نوشته بر روی
و سینه من گفتند محفوظ شدی از عذاب خدا و مستحب است که بعد از وضع میت استاده کنند
خشتهای خام یا نی پارها را بر روی لحد کذا فی المتون و در شرح مذکور است که این باتفاق است و در نی
پارهای است که بافته نشده باشند و اما بافته چون بوریا نزد بعضی مکروه است و نزد بعضی جایز بلا کراهة
و باید که بند کرده شود رخنهای او تا خاک بر میت نیفتد و مکروه است خشتهای پخته و چوب پارها
و در خلاصه و فتاوی قاضیخان گفته که کراهة خشتهای پخته وقتی است که در لحد متصل میت باشند و در ما وراء
آن لا باس است برای پناه از درنده و در تجنیس گفته رخصت داده است امام اسمعیل زاهد که گردانیده
شوند خشتهای پخته خلف خشتهای خام بر لحد و تحقیق وصیت کرده بود بوی و مشایخ بخارا گفته اند در زمین
ما خشت پخته اگر نهند مکروه نباشد از برای نرمی زمین پس هر جا که زمین نرم باشد باک نیست بنهادن
خشت پخته و مانند آن از چوب و مستحب است پرده کردن قبر زن را مثلا بچادری از ابتداء
وضع وی در قبر تا آنکه فارغ شوند از تسویه خشتها تا مستور شود از نظر مرد و پوشند قبر مرد را اگر بعذر
باران و برف و امثال آن و نزد شافعی قبر مرد را نیز پرده کنند و بعد از تسویه خشتها بریزند خاک را
و باک نیست در ریختن آن بهر چه بریزند از دست و بیل آهنی و کلند و جز آن و مستحب است کسی را که حاضر
شود دفن را که سه مرتبه بهر دو دست از طرف بالین میت خاک در قبرش بپاشد و بگوید در مرتبه اول
منها خلقناکم یعنی از زمین آفریدیم شما را نخستین بار و در مرتبه دوم وفیها نعیدکم و در آن زمین باز می
آریم شما را بموت و در مرتبه سوم ومنها نخرجکم تارة اخری و از آن زمین باز دیگر خواهیم برآورد
شما را روز قیامت کذا فی الجوهرة و در صلوة مسعودی گفته چون مرده را در خاک نهند هر یک مشتی خاک
برگیرد و چیزی از قرآن بخواند و این خاک اندازد بعد و بر هر ذره از آن خاک خدای تعالی نیکوئی درجه

میت در قبر و معتبر قدر کفایت است برای این کار و سانفی گفته باید که وتر باشند و واضعان
انحضرت صلعم چهار کس بودند علی و عباس و پسرش فضل و در چهارم اختلاف است مشهور آنست که
کو صهیب بود و مستحب آنست که در آرند کان میت در قبر پیران اقویا و امنا و صلحا باشند و اگر پیران نباشند
پس جوانان اینچنین و نزد در حرم محرم اولی است یا و خال زن مرده در قبر و همچنین دو در حرم غیر محرم بهتر است
از اجنبی کذا فی البحر و در خلاصه گفته اگر باشد کسی از محارم نسب یا رضاع یا مصاهرة چون پدر شوهر
او درآید قبر او را و اگر نباشد کسی از پیران اجنبی درآیند و گرنه جوانان صالح در نیاید هیچ یکی از زنان
قبر را کذا فی الملتقط والمحیط و در عنایه گفته در نیاید قبر را کافر و نه زن اگرچه قریب باشند و در شرح منیه
گفته مرد باشد میت یا زن و نهاده شود میت را بر پهلوی راست او مستقبل قبله کذا فی الخلاصة و در عنایه
در اول باب جنائز اتفاق روایات بر این وضع ذکر کرده و در شرح منیه گفته و نهاده نشود بر پشت او
و تکیه داده شود میت را پس پشت او بخاک و مانند آن تا منقلب نگردد و در نهایه حدیثی در امر استقبال
میت بسوی قبله و نهی از القاء او بر پشت نقل کرده و نهاده شود زیر او خشتی کذا فی الغرائب
و کشاده شود گره ها از کفن که بخوف انتشار بر کفن بسته باشند کذا فی المتون و جایز است نظر بروی میت
بعد از آنکه نهاده شود در قبر و باکی نیست بگسترانیدن جامه زیر میت در قبر کذا فی الخلاصة والخزانة و قاضیخان
گفته این وقتی است که گنده شده باشد از زمین و نحو آن و شیخ اجل در جامع البرکات گفته علما جامه در ته
مرده انداختن را مکروه شمارند بجهت آنکه تضییع و اسراف است و سبب انداختن آن در قبر شریف
چنانچه در حدیث آمده آن میگویند که شقران که مولی انحضرت بود بی امر صحابه و رضای ایشان انداخته است
تا کسی بعد از انحضرت آن را نپوشد و در زیر پا ندارد و استعمال نکنند و بعضی میگویند که آن از خواص
نبوت است زیرا که انحضرت زنده است در قبر و آمده است که صحابه بعد از دفن خواستند که برآرند
باز خوش نداشتند کشف قبر را بعد از دفن انتهی و بعضی گویند برآورده شد آن چادر بعد از
نهادن خشتها از قبر شریف و صلعم و همه نامه در لحد نشاید نهاد و بعضی گفته در مثل حرم
بسوم اندر گیرند و استوار کنند و در پیش روی میت دفن کنند کذا فی الصلوة المسعودی

و در شرح

از آنحضرت در قبر ابراهیم پسر ایراد نموده و در مضمرات گفته مختار عدم کراهت است و در خلاصه
هر دو روایت را ذکر نموده و در شرح سفر السعادت از ترمذی نقل کرده که بعضی از اهل علم
که حسن بصری یکی از ایشان است در گل کردن قبور رخصت کرده اند و شافعی نیز همبرین است
و در تاتارخانی مذکور است اگر خراب شوند قبور باک نیست بگل نمودن ان و در جواهر خلاطی
گفته که همین است اصح و برین است فتوی و منقول از علما ما آنست که مکروه است نشان کردن
قبر بعلامتی و نوشتن چیزی بر آن برای ورود نهی دران کذا فی التحفة والملتقط والتجنیس و در خلاصه
و ظهیریه گفته و اگر بنویسد بر قبر چیزی یا بنهد سنگی باک نیست با آن نزد بعضی و در جامع الفتاوی
گفته تحقیق بتوارث یافتیم نوشتن بر قبر از مشایخ خود و اگر مکروه بودی چگونه اجازت دادندی و در شرح
سراجیه در اعلام مقابر بعلامتی تا شناخته شود بدان قبر را لا باس به گفته و در حدیث صحیح
آمده که حضرت رسول صلعم سنگی بدست شریف خود بتکلف برداشت و بر قبر عثمان بن مظعون نهاده
و فرمود این علامتی است که قبر او در خور رامی کنم تا دفن کنم نزد وی هر که بمیرد از اهل من رواه
ابوداؤد و مکروه است بنا نمودن گنبد و مانند آن بالای قبر برای وقوع نهی دران و در حدیث
است بر هم زدن بادها و باریدن باران بر قبر مومن کفارت است از گناهان او کذا فی الغرائب
و در عمدة الابرار گفته لا باس است نزد بعضی و در مطالب المومنین گفته که مباح کرده اند سلف
بنا را بر قبر مشایخ و علما مشهور تا مردم زیارت کنند و استراحت نمایند بجلوس دران و لیکن
اگر برای زینت کنند حرام است و در مدینه مطهره بنا قبها بر قبور اصحاب در زمان پیشین کرده اند ظاهر
آنست که آن تجویز آن وقت باشد و بر گنبد منور آنحضرت صلعم نیز قبه عالی است و مکروه است جامه پوشانیدن
قبر را و زدن خیمه و سایه بان بجهت آنکه سایه نمیکند میت را مگر عمل وی و برپا کردن الواح مکتوب بر قبور
نیز مکروه است و سبب آنست که معذب میشود میت بدان اگر راضی باشد بآن چنانکه معذب میشود بذکر فضایل
و مناقب و در ندبه اگر راضی بوده باشد وی در حین حیات خود اگر کسی که خطاب کرده شده باو او را بآن
مناقب کذا فی الشرعة و اگر غرضی صحیح داشته باشد دران باک نیست بآن چنانکه مدینا قبه

اعمال او ثبت نماید و مرده را از آن استانیس باشد و متعارف و معمول مشایخ خواندن سوره اخلاص
است سه بار بر بیرسته کلوخ و مکروه است که زیاده ریزند خاک را برانچه از قبر برآمده و نزد محمد لا بأس
به است کذا فی شرح المنیه و بلند کرده شود قبر را بمقدار یکوجب و این اکثر است در روایت و در لباب
اکثر از آن نیز جایز داشته و در بدائع گفته مقدار یکوجب یا زیاده از آن اندکی و در شرح هدایه همین
را اختیار کرده و اما بلند ساختن زیاده از این مقدار بقدر اعتدال در قبور علماء و اکابر جایز بلکه مستحسن
باشد نظر بتقاصر نظر ان زمان تا رعب ایشان بر قلوب آنها متمکن گردد و مستحب است که قبر را مانند
کوهان شتر شکل سازند و از آن مسنم گویند و چهار گوشه نکنند و در ظهیریه بوجوب تسنیم تصریح کرده کذا فی
البحر و در صحیح بخاری از سفیان تمار که از اتباع تابعین است روایت کرده که دید قبر شریف
آنحضرت صلعم مسنم دید و شیخ ابن الهمام از جماعه صحابه و تابعین آورده که قبر شریف آنحضرت صلعم و شیخین
مسنم اند و حدیثی در نهی از تربیع نقل کرده و نزد شافعی تسطیح کنند یعنی مربع سازند زیرا که آنحضرت صلعم
مسطح گردانید قبر پسر خود ابراهیم را و صاحب نهایه و مبسوط و محیط جوابش چنین نقل کرده که آنحضرت صلعم
اولا قبر ابراهیم مسطح کرد بعد از آن مسنم کردند و مستحب است پاشیدن آب بر قبر کذا فی الخلاصه و در بعضی
کتب بلفظ لا بأس به واقع شده و در روایتی از ابی یوسف مکروه و مرویست که آنحضرت صلعم
آب پاشید بر قبر پسر خود ابراهیم و هم مرویست که بلال ابن رباح آب پاشید بر قبر شریف آنسرور
صلعم بمشکی شروع کرده از جانب سر آنحضرت صلعم تا آنکه رسید بسوی هر دو پای او کذا فی المشکوة و در
خزانه گفته پاره آب از سر تا پای ریزند که رسول صلعم گفت آب ریختن ایمنی است از عذاب
گور و بعضی گفته اند علة در پاشیدن قبر غیر آنحضرت صلعم تفاول بنزول رحمت و شسته شدن گناهان
است و مکروه است گچ کردن بر قبر کذا فی اکثر الفتاوی و الشروح و در معدن گفته این قول قدما است
و متاخرین مستحسن داشته اند و در مطالب المومنین گفته دیدم در بخارا قبرها را که بنا کرده شده بود و خشتها
پخته هموار کرده شده و در کهگل نمودن قبر نیز اختلاف روایت است مشهور در او اول قول بکراهیت است
و در تجنیس لا بأس است بر خلاف آنچه کرخی در مختصر گفته و نیز در تجنیس حدیثی متضمن وقوع آن

از آنحضرت

که اگر سوگند خورد یکی که کلام نکنم فلانرا پس کلام کند او را بعد از مرگ او حانث نمیشود زیرا که یمین
منعقد نمیگردد مگر بر کسی که صلاحیت فهم دارد و میت اینچنین نیست زیرا چه نمیشنود و اشکال وارد
میشود برایشان بحدیث صحیحین که بدرستی که میت میشنود آواز نعال مردم را مگر آنکه مخصوص دارند
این حدیث را بوقت نهادن در قبر از برای مقدمه سوال لیکن بر این تقدیر لازم نمی آید نفی تلقین بعد
از موت زیرا چه آن هم باشد وقت باز گردانیدن روح انتهی و شیخ اجل در شرح مشکوة مسئله علم
وسمع میت را مفصل نوشته و بعد گفتگوی فریقین باحسن وجوه ثابت کرده از انجا باید جست
و بالجمله به مقتضی مذهب اهل سنت و جماعة که قایل اند بحقیقة سوال در قبر و اعادت روح و عقل بوی
بعد از دفن از برای سوال تلقین ملایم و مناسبت چنانچه در تخلیص الادلة از امام صفار نقل کرده
سزاوار آنست که تلقین کرده شود میت بر مذهب امام اعظم و هر که تلقین نمیکند و نمیگوید با آن پس او
بر مذهب اعتزال است که گویند میت جماد محض است و روح در قبر معاد نمیشود و آنچه در کافی گفته
که اگر مسلمان مرده است محتاج نیست بسوی وی بعد از موت و گرنه فایده نمیکند ناتمام است
چه باوجود اسلام احتیاج بسوی تذکیر تلقین برای ثابت داشتن دل باقیست چنانکه در حدیث آمده که
آنحضرت صلعم بعد از دفن فرمودی استغفار کنید مر برادر خود را و سوال کنید برای وی بهشت را
که بدرستی الآن سوال کرده میشود از وی و سیوطی در جمع الجوامع بتعدد طرق آورده که فرمود آنحضرت
صلعم وقتی که بمیرد یکی از برادران شما و بریزند بروی خاک را باید که بایستد مردی از شما نزد سر وی و بگوید
یا فلان ابن فلانه و وی میشنود آنرا ولیکن جواب نمیدهد پستر باز گوید آنرا چون این بار میشنود بر می
نشیند در قبر پستر باز گوید همانرا در این نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند خدای تعالی ترا ولیکن
شما نمیشنوید پستر گوید یاد کن ای فلان آنچیزی که بر آمده تو بران از دنیا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده
و رسوله و آنکه راضی شده که خدا پروردگار تست و محمد پیغمبر تست و اسلام دین تست و قرآن امام تو
چون این را بگوید میگیرد یکی از منکر و نکیر دست دیگر را و میگوید بیرون آئید از پیش این بنده
چکار داریم با اکنون با وی که حق سبحانه تلقین کرد حجت او را و گفت مردی یا رسول الله اگر نام

به بیت آسایش مردم و چراغ افروختن هم معتاد بقصد دفع ایذاء مردم از تاریکی راه و نحو آن گفته
اند کذا فی الفهم من شرح الشیخ و مستحب است که چون از دفن فارغ شوند بنشینند نزد قبر ساعتی بمقدار
زمانی که نحر کرده شود در آن شتر و قسمت کرده شود گوشت او و تلاوت کنند قرآن را و دعا کنند
برای میت کذا فی الجوهرة و وصیت کرده بود عمرو بن عاص مر پسر خود را وقت موت خود بنشستن
بعد دفن و گفت تا انس گیرم بشما و بدانم که چه چیز باز گردانم در جواب پیغام فرستادهای پروردگار خود
را که در قبر آمده سوال کنند در خزانة است چون میت را در گور پوشند از و سوال کنند و در اینحالت
سوره ملک باید خواند و ثواب آن باید بخشید تا جواب سوال او را آسان گرداند و در حدیث خواندن
افتتاح سوره بقره تا مفلحون نزد سر میت و اختتام آن از آمن الرسول تا آخر نزد هر دو پای او
بعد از دفن آمده و طیبی گفته مستحب است چنین و شنیدیم ما از بعض علما که مستحب است ذکر مسئله
از مسائل فقهیه در آن وقت و متعارف ذکر مسئله از علم فرائض است و اختلاف دارند مشایخ ما در تلقین
میت بعد از دفن قهستانی گفته نزد هر سه علماء ما جایز نیست و بر همین است مشایخ بلخ و بخارا
و حمل کنند حدیث لقنوا موتاکم را بر تلقین میت وقت احتضار و قرب موت بدلیل آنچه در روایت ابن شاهین
از ابن عمر آمده تلقین کنید مردهای خود را کلمه لا اله الا الله بدرستی که نیست هیچ مسلمانی که بگوید آنرا
نزد موت مگر آنکه نجات میدهد او را این کلمه از عذاب دوزخ و بعض مشایخ ما کرده اند انکار و منع او است
در بعضی بلاد وحشت لا بد حلوای رسیده شد از آن پس گفت منع کرده نشوند مردم از آن اگر نکنند
و امر کرده نشوند بآن اگر ترک دهند کذا فی التجنیس و در مضمرات گفته عمل میکنیم بتلقین شهادتین
نزد حضور موت و نزد دفن هر دو هنگام صاحب عنایه گوید شنیدم استاد خود قاضیخان را
که حکایت میکرد که امام مرغینانی تلقین میکرد بعض یاران خود را بعد از دفن و وصیت
کرده مرا بتلقین وی بعد از دفن و گفت قاضیخان تلقین بالغرض اگر نفع نکند ضرر هم
نمیکند کذا انتقله الشیخ ابو المکارم و شیخ ابن همام گفته نظن [illegible] مشایخ حدیث
را از ظاهر بنا بر آنست که سمع نیست میت را نزد ایشان چنانکه تصر[illegible] اند در آن کتاب الایمان

کذا فی التبیین و در فتح القدیر گفته با وجود سلامت عظام اگر نا گزیر باشد نیز جایز است و جمع کنند استخوانهای مرده اول و بگردانند فاصلی میان هر دو مرده از خاک و در خزانه از مفید المستفید عدم جواز مطلقا نقل کرده زیرا چه حرمت باقی است و شاید که این محمول بر صورت سعت یا فقد ضرورت و در مکه معظمه موافق روایت اولی دفن در قبر قدیم که بعضی از صلحا بعد از خاک شدن و عدم بقا متعارف شده کذا فی شرح الشیخ و اگر مرده بر دارد درنده از قبر او جایز است دفن غیر او دران و همچنین اگر تحویل کرده شود مرده ان قبر را بقبر دیگر جایز است که دفن نمایند دران دیگری را باذن وارثان او و کذا فی الخزانه و شکسته نشوند استخوانهای یهود اگر یافته شوند در قبور آنها زیرا چه حرمت استخوانهای اینها مانند حرمت استخوانهای مسلمانان است کذا فی قاضیخان و دفن کردن شبانه و روزانه هر دو جایز است و لیکن روزانه بهتر است کذا فی السراج و بعضی مکروه داشته اند بشب و دفن کرده شده ابوبکر رضه بشب و روایات دیگر نیز در وقوع دفن بشب از انحضرت صلعم آمده و مستحب است دفن هر یک در مقبره شهری که مرده است دران اگر چه غیر شهر او باشد و مرد عبد الرحمن بن ابی بکر رضه بشام و دفن کرده شد بمکه و چون عائشه صدیقه رضه بنزد یک قبرش رفت اگر حاضر می بودم من در وقت تو نقل نمیکردم ترا و دفن میکردم ترا در همانجا که مرده بودی و اگر با وجود این نقل کرده شود بر یک میل و مانند ان باک نیست زیرا چه مسافت راه قبرستان گاه میرسد باین مقدار کذا فی التجنیس و امام سرخسی گفت که قول محمد در کتاب که اگر نقل کرده شود پیش از دفن تا یک میل یا دو میل باک نیست دلیل است بر انکه نقل از شهری بشهری مکروه است نقل فی الخلاصه و قاضیخان و همچنین است روایت ملتقط و برهانیه و نیز در قاضیخان و بنابیع در انصورت لا باس است و در غرائب و عیون گفته مکروه نیست و در خزانه و تجنیس گفته لا اثم علیه زیرا چه مرویست که یعقوب عم بمصر مرد و بشام نقل کردند و موسی عم نقل کرد تابوت یوسف عم از مصر بشام بعد از مرور این قدر مدت تا استخوانهای او با استخوانهای پدران او مع باشد و پوشیده نماند که این شرع من قبلنا است و شرائط عمل بآن تمام نیست اینجا مگر انکه نقل کرده شد که سعد بن ابی وقاص رضه از قصر وی که بچهار فرسنگ از مدینه بود بسر گردن هائی

یا در میت نداہم بنسبت کنم فرمود نسبت کن بحوا که مادر ہمہ است و حلبی صورتش چنان گفته
یا فلان اذکر دینک الذی کنت علیه رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلعم نبیا وبالقرآن
اماما وبالکعبة قبلة و مستحب است دفن میت در ہمسایہ اہل خیر و صلاح و احتراز از ہمسایہ بد چہ بدرستی
متاذی میشود مردہ بہ ہمسایہ بد چنانکہ متاذی میشود زندہ ازوی کذا فی اکثر الکتب شیخ اجل
در شرح سفر السعادت گفته دفن در جوار صلحا موجب برکت و نورانیت و صفا است و مکروه است
دفن میت در خانه که می بود دران اگرچه صغیر باشد مگر بضرورت زیراچه آن مخصوص با نبیاست که آنها
دفن کرده شوند در جای که فوت کنند و نیز مکروه است گرفتن قبر در کوچه و بازارها و اگر وصیت کند تا که
دفن کرده شود در مقبره فلان نزدیک فلان زاہد رعایت کرده شود وصیت او و اگر وصیت کند
تا که دفن کرده شود در خانه خود آن وصیت باطل است کذا فی الخزانة و دفن کرده نشوند دو کس مثلا
در یک قبر مگر نزد ضرورت و بر این تقدیر نهاده شود مرد متصل بجانب قبله و خلف او کودک و خلف وی
خنثی و خلف آن زن و فصل کرده شود در میان هر دو مرده بحایل خاک تا در حکم دو قبر
علیحده گردد و اگر هر دو مرد باشند تقدیم کرده شود افضل را چنانکه کرده شد در شهدا احد و همچنین اگر
هر دو زن باشند کذا فی التاتارخانیه و در خزانه است کسی که بکند قبر را برای خود پیش از موت باک
نیست بآن و ماجور میشود بران و بعضی گفته اند که آن مکروه است و آنچه بعدم کراهة سزاوار باشد
تهیه نحو کفن است که احتیاج بوی غالبا متحقق است بخلاف قبر که خدا داند که کجا بمیرد کذا فی
شرح المنیه و اگر مرده دیگر را دران قبر دفن نمایند اگر مقبره وسیع باشد مکروه است و اگر تنگ باشد
جایز و لیکن ضامن شود آن قدر زر را که خرج کرده بود صاحب آن قبر در تیاری آن کذا فی المضمرات
و ظاهر آنست که وضع این مسئله در زمین وقف است چنانچه لفظ مقبره مشعر بآنست و اگر در صورت
تنگی نیز مکروه جایز باشد و در خزانه باین قید تصریح کرده و گفته شخصی اگر بکند قبری برای خود در غیر
ملک خود در زمینی که مباح است و او را حفر در آن پس دفن کرده شود دران غیر او نبش
کرده نشود تا آخر و اگر پوسیده شود میت در قبر و خاک شود جایز است دفن غیر او

کذا فی

اگرچه خشتها بر لحد هموار کرده باشند برآورده مراعات سنت نمایند ذکره الزیلعی و ابن همام گفته نمیداند
خلاف در میان مشایخ در آنکه اگر دفن کرده باشند میت را بی غسل برای نماز نبش نکنند برای ادای حق
او بلکه نماز بر قبر گذارند و غسل ساقط شود چنانکه گذشت شخصی اگر مقبره کند زمین خود را برای مسلمین جایز است
و نمیرسد او را که رجوع کند از آن بعد تمام این عمل و تمامش آنست که دفن کرده شود دران یکس باذن او
باذن او و یکسانست در وی دفن غنی و فقیر و در اشتراط تسلیم بسوی متولی برای تمام این وقف اختلاف
مشایخ است کذا فی الغرائب و در صلوة مسعودی گفته اگر کسی زمین خود را گورستان خاصه برای خویش
و اقربا کرده همین که یک مرده از اقارب خود در خاک نهاد آن زمین بر همه مردگان مسلمانان مباح
شود و اگر باز دارند ظالم باشند و درختهای که دران زمین بعد گردانیدن وی مقبره روید اگر کسی
نشانده است ثمار معلوم باشد بوی رسد و اگر نه متولی یا قاضی کذا فی الغرائب **فصل** در احکام
امور متعلقه بشهید مورد این نام بر زبان شرع چند وجه است غریق و حریق و غریب و مطعون و مبطون و مقتول
بظلم مرتث باشد یا سوای آن و غیر ذلک مرتث آنرا گویند که شهادتش کهنه باشد بادراک چیزی از منافع حیوة
بعد از جرح چون اکل و شرب و خواب و مداواة و بیع و شرا و کلام طویل و ایستاده شدن و نقل از جای بجای
دیگر مگر آنکه برداشته شده از انجا بخوف پی سپر کردن لشکران اعتبار ندارد و همچنین اگر به بیهوشی مدتی بحیوة
بگذراند و اگر هم انجا که مجروح افتاده بعد فرو نشستن هنگامه قتال تا وقت یک نماز با عقل و هوش زنده ماند
یا در عین حالت قتال و یک شبانه روز بهوش گذرانید در حکم مرتث است و اگر وصیت
کند نزد ابی یوسف مرتث باشد و نزد محمد نه و اختلاف دارند متاخران در تصویر این خلاف بعضی گویند که این
در وصیت دنیاویست و در وصیت اخروی باتفاق مرتث نیست و بعضی اختصاص نزاع در وصیت باموراخروی
کنند و در امور دنیاوی گویند بالاتفاق مرتث است و بعضی گویند خلاف نیست در وصیت اصلا قول ابی یوسف
محمول بر وصیت دنیویست و قول محمد بر وصیت اخروی و اگر وارا کند وصیت را مرتث بود بخلاف ذکره
فی الخلاصه و در قاضیخان چنانست بطلان شهادت بوصیت وقتی است که زیاده کند بر دو کلمه و کلمتان
باطل نمیکند شهادت را ابن همام گوید اینهمه که در ارتثاث مذکور شد وقتی است که بعد انقضاء

مردم بر داشته آورده اند و توفیق روایت لا اثم علیه بمفهوم مخالف قول محمد میتوان شد چه یعنی اثم منافی
کراهت نیست و لهذا صاحب تجنیس بعد ازان خود گفته که نقل از بلده بسوی بلده دیگر اشتغال بمالایعنی است
زیرا چه زمین همه کفایت است برای اموات و دروی تاخیر دفن اوست و اینقدر برای کراهت کفایت میکند
و همچنین ممکن است که روایت قاضیخان بمعنی لا اثم علیه حمل کنند نه برانچه ظاهر دست از جواز بلا کراهت
اما روایت غرائب منافات صریح دارد بسابق بالجمله اختلاف روایات درین مسئله بسیار است و از کتب
اعتماد بر روایت کراهت ظاهر میشود و دلالت دارد برو حدیث عایشه رض که نص است درین باب والله
اعلم و اما بعد از دفن و ریختن خاک پس باتفاق مشایخ جایز نیست نه در مدت قصیره و نه طویله برابر است
که از شهر بشهری باشد یا از مقبره بمقبره دیگر و لهذا اتفاق دارند برانکه اگر زنی که پسرش در غیر شهر او مرده
و به غیب او در انجا دفن شده از بی صبری خواهد که نقل کند آنرا بشهر خود نمیرسد او را کذا فی عامة الفتاوی
و بسیاری از صحابه دفن کرده شدند در زمین حرب و از انجا منقول نگشتند اما اگر به پیش تعذر باشد
جایز است و عذر آنست که بدعوی غصب یا شفعه مثلا آن زمین را دیگری ستاند درینصورت مالک
مختار است اگر خواهد امر کند به بر آوردن میت از زمین و اگر خواهد زمین را هموار سازد و کشت کند
بران کذا فی التجنیس و از جمله اعذار آنست که در لحد مال کسی از نقد یا جنس مانده باشد و بعد از ریختن خاک
آگاه شوند اگر ممکن نباشد برآوردن متاع بی نبش میت بیرون کرده شود میت را تا بر متاع انتفاع
متمکن شود و اگر ممکن شود کنده شود خاک را و متاع برآورده شود کذا فی الجواهر الاخلاطی و در بحر گفته
اگر آن مال بقدر یکدرهم هم باشد و مرویست که مغیره بن شعبه فراموش کرد انگشتری خود را در قبر پیغمبر خدا
صلعم پس رجوع کرده بصحابه دیگر و پیر بحد شد تا آنکه برداشت خشت ها را و گرفت خاتم خود را و بوسه داد
درمیان هر دو چشم مبارکش و بود که فخر میکرد بان و میگفت که من آخر ترین شما ام از روی ملاقات و
مواجهه به پیغمبر خدا صلعم که بعد از همه باز بمشاهده جمال با کمال مشرف شده ام و در صلوة مسعودی زیاده است
گفت من انگشتری بالقصد گذاشته بودم تا بار دیگر جمال مبارکش به بینم و اگر نهاده شود میت برخلاف
سمت قبله یا بر پهلوی چپ او نبش کرده شود برای مراعات سنت بعد از ریختن خاک اما پیش از آن

ازان است که اگر کشته شود بحق شرعی بقصاص یعنی یا بقطع طریق یا حد و رجم شهید نباشند و صاحب
معدن مقتول تعذیر را همدرین میان شمرده و هم چنین کسیکه کشته شد از دست خود یا افتادن جای
یا از جای هاز بر آفتی که از انسان نباشد چون درنده و غرق و حرق یا سوزنده مثلا اسپ مشرکی
بی انکه سوار بود بروی برگردد مسلمانی را یا توجست اسپ مسلمانی و بیندازد او را یا اسپ مشرکی یا بدیدن رایات
اولی با عشاء از مشرک یا بلغزد پای اسپ او خود بخود یا حمله کند بر عدو سواره و بیفتد ازان یا در هزیمت از اسپهای
یکدیگری سپر شود یا در مصوبت از دست کفار مضطر شده بیفتد در خندقی یا آتشی یا خارهای که گرد خود جمع کرده
باشند یا صعود نماید بر دیوار قلعه که مشرکان در وی متحصن اند و بیفتد یا نقب کند زیر دیوار قلعه و اندیوار
بروی بیفتد در جمیع این صور تنها شهید نباشد و اگر دابه عدو پی سپر کند و حالانکه وی سوار بود یا راننده از پس
یا نکرد یا او بکرند بدست و پای خود یا شورانند مشرکان دابه مسلمان را بضرب زجر پس بکشد او را یا بیندازد
از دیوار قلعه یا در آبی یا آتشی یا بروی دیوار را یا سیل آب یا آتش را با او برگمارند و برسانند بروی آتش
را بوساطت باد یا چوبی که طرفش با این سوخت حتی اگر مسلمانان در کشتی کشته باشند و یا آتش عدو که کشتی را
گرفته سوخته گردانند اگرچه این آتش بجنبد کشتی تجاوز نماید بجلد شهید باشند چنانچه در عام فتاوی ذکر کرده بی اختلاف در
روایت مگر در قلت ضبط صور مسایل و کثرت آن و کسیکه یافته شود در رزمگاه و حالانکه بروی زخم است یا اثران
چنانکه بر می آید خون سایل از چشم یا گوش یا شکم او یا بوی اثر سوختگی است یا اثر ضرب و خنق شهید است و اگر هیچ یکی ازین
اثرها نبود شهید نباشد و هم چنین اگر برآمده خون از جایی که بی رسیدن آفتی در باطن نیز از انجا برمی آید چون بینی و
ذکر و دبر یا برآمده خون از دهن آن بحالی که فرود آمده از سر شهید نگویند اما اگر دانسته شود که از شکم
براه دهن برآمده حکم شهید جاری نمایند در نهایه از مبسوط نقل کرده که در یافته میشود آن برنگ خون از زخم
آورده که نازل از سر صاف میباشد و مرتقی از شکم بسته و در کافی گفته خونیکه از شکم بالا برآمده اگر سایل باشد
غسل داده نشود و اگر منجمد باشد غسل داده شود و اگر فوج اسلام و فرق مخالف از هر دو طرف بمقابله نمودار شوند و بمقابله
برگردند غسل داده شود کسی را که یافته شده مرده درین فوج مگر آنکه دانسته شود که آنجا کشته شده باشد باین خطما
چنانچه اگر یافته شود قتیلی در غیر صورت قتال در مصرها و در غیر ان و معلوم نباشد قاتل او پس اگر با وصف

حرب واقع شود و پیش از انقضاء مرتث نباشد بچیزی ازین چیزها سهی اما ازین وجوه آنچه میان هست
در سایر اموات را در بعضی احکام مشروعة البدل مراد ازان مسلمانی است که طاهر باشد از موجبات
غسل کشته شد بحق شرعی از دست اهل حرب و بغی و قاطعان طریق بهر آلتی که باشد چوب و سنگ
و کلوخ و نحو آن یا از دست دیگر مسلمانان از اهل ذمه ظالمانه بآلتی و نهجی که موجب قصاص شود و بهر تقدیر
لازم که مرتث نباشد ازین اصطلاحیست مر فقها را در لفظ شهید که بر بعضی اقسام که در معنای شهداء
احد اند اطلاق کنند برای ذکر احکام مختصه بان و آنچه اینست که غسل نه دهند او را و برکنند از وی
آنچه غیر جنس کفن دارد چون سلاح و کلاه و پوستین و قبا و موزه و نحو ان و سراویل بر روایة
کتاب سیر امام محمد چنان است شیخ ابو جعفر هندوانی گفته بهتر انست که برکشند سراویل را شارح
برجندی گوید موافقت کرده اند درین حکم ابا جعفر را بسیاری از مشایخ چه در کشیدن ان کشف
عورت نبود بضرورت و آنچه از جنس کفن باشد مسلم گذارند اگرچه خون آلوده بود و متعارف باید بود
در لباس اکثرین چیزی از جنس پارچهای کفن مسنون نیست در نصورت جمله را تبدیل کنند یا چیزی
ازان بگذارند روایتی صریح درین باب در کتابی بنظر نیامده اما ظاهر از روایتی که برجندی از شرح نقایه
نقل کرده که مکروه است اینکه نزع کرده شود جمیع پارچها و برهنه کرده شود برای کفن انست که یک چیزی
ملصق به بدن باشد چون همه بگذارند و جدا نکنند و اگر چنانچه حین حیات آنرا بتعارف اهل این دیار
بجای قمیص می پوشند هنگام ممات نیز بجای قمیص شمارند و در نباشد در گذاشتن نیمه که استر و اشمل
است از سراویل سزاوار تر است و اگر سوای خون بر بدن یا کفن شهید نجاست باشد ازا بشویند و پاک
کنند و در کمیت کفن موافق سنت کم و زیاده بدستور بجا آرند اگرچه از سه پارچه مسنون مرد مثلا کم باشد تکمیل نمایند و اگر زیاده
باشد کم کنند و در سایر احکام کفن و دفن و نماز موافق ضابطه عامه اموات بلا تفاوت عمل نمایند بهتر بدانکه اعتبار قید
تکلیف و طهارت در شهید نزد امام اعظم است نه نزد وی کودک و مجنون و جنب و حایض و نفسا بعد انقطاع دم اگر کشته
شوند شهید نباشند خلافا لصاحبیه و هم چنین پیش از انقطاع در صحیح روایت کذا فی الهدایه و در شرح عینی گفته
اگر زن یکدو روز خون بیند کشته شود غسل داده نشود بخلاف و اعتبار کشته شدن بغیر حق شرعی

چند روز صاحب فراش ماند تا آنکه بمیرد قتل کرده شود و اگر آمد و شد کند پس از آن بمیرد قتل کرده نشود
و نیز مردی را دست و پا بسته در آب خوب جمع شده بیندازد و وی همان وقت بمیرد قتل کرده شود و اگر زنده ماند
ساعتی و بمرد بعد از آن پس اگر آماس شده است بدن او و بوی آمده شده قتل کرده شود بدان و الا فلا انتهی
تفصیل مذهب ابی حنیفه است و نزد صاحبین واجب میشود قصاص بکشتن با حق بهر آلتی و فعلی که واقع شود بوی هلاک غالبا
حدید بود یا نه محدد بود چون قتل بثقل و گلو گرفتن و خفه کردن و غرق کردن و انداختن در چاه و از کوه چنانکه بر چندی او دره
بر همین قیاس اگر بزند تازیانه کوچک پیاپی تا آنکه بکشد نزد ابی حنیفه قصاص واجب نگردد و نزد صاحبین واجب گردد
کذا فی الجوهرة و سنگ بزرگ بر همین خلاف و کشته تیر و بندوق که در وی غالب هلاک است با حراق اگرچه تفصیل در فتاوی
منظ نیامده اما ظاهر آنست که باتفاق قصاص واجب گردد چه بر مذهب ابی حنیفه محرق بآتش چون کشته سلاح است
و بر مذهب صاحبین بنا بر قتل عمد بر غلبه ظن از هر آلتی و فعلی که باشد و اعتماد اکثر در این صورت خلاف مذهب امام است
و احکام قتلی و قصاص و آنکه از بغاة و قطاع طریق باشند و کسیکه بکشد بنفس خود را بالقصد یا بالخطا و بخوان در فصول سابق
تفصیل مذکور گشت

فصل در احکام دعا و صدقه و بخوان از اعمال خیر برای میت و بیان فتح به نماز و روزه ها او

و در ملتقط گفته
اگر روزه دارد یا نماز گذارد یا آزاد کند بنده را یا چیزی دیگر از قربها بعمل آورد تا ثواب آن بمیت رسد جائز است و رسیدن
و همچنین است در هدایه و تجنیس شیخ ابن همام گوید آثار در این باب بسیار اند قدر مشترک در میان همه آنها بحد تواتر رسیده حاصلش
آنست کسی که بگرداند چیزی را از اعمال صالحه برای غیر خود نفع میرسد بآنرا از خدا تعالی بآن عمل و باطل میشود از این قول معتزله
که انکار مطلق دارند و شافعی و مالک منکرند در عبادات بدنیه و سیوطی که از اصحاب شافعیست در شرح صدور گفته که جمهور سلف و ائمه
ثلاثه سوای شافعی متفق اند در حصول ثواب قراءت بمیت و احادیث بسیار در این باب نقل کرده و گفته عمل مسلمین همچنین شده
آمده است بی انکار از احدی و گفته اند بعضی سلف که دعا برای مردگان بمنزله هدیه است برای زندگان پس
در می آید فرشته بر میت و با وی طبقی از نور میباشد پس می گوید این هدیه است برای تو از فلان
برادر تو پس خوش میشود میت بآن چنانکه میشود زنده بهدیه کذا فی الخزانة و در فتح القدیر این را مرفوعا
آورده و در کفایة الشعبی مانند آن در صدقه نیز ذکر کرده پس اولی سنت آنست که تصدق کند
ولی میت پیش از گذشتن شب اول هر چه میسر شود که شب اول

فصل در احکام دعا

این معلوم نیست که با هن کشته شده غسل داده شود و اگر معلوم باشد که مقتول با هن است غسل داده نشود و بر روایة هدایه داده شود بر روایة ذخیره کذا قاله الشارح برجندی و از محیط برهانی کلیه نقل کنند هر که کشته شود در قتال حربیان و باغیان و قاطعان طریق بمعنی که منسوب باشد بسوی عدو بمباشرت یا به تسبیب شهید است و کسی که مقتول گشته بمعنی که مضاف نیست بسوی شهید نباشد و از محیط سرخسی آرند کسی که کشته شود در حالیکه دور کننده است ضرر تعدی غیر را از نفس خود و یا مال خود یا از مسلمانان دیگر یا ذمیان به آلتی که کشته شود با هن یا بسنگ یا بچوب شهید است و این قیاس مقتول اهل حرب و بغات و قطاع است که خصوصیت آله غیر معتبر برای شهادت بخلاف اضافت دیگر چنانچه در تعریف معلوم شد و کسیکه کشته شد بنحوی که واجب شود دیه شهید نباشد اما اگر وجوب دیه در صورت قصاص و صلح باشد منافی شهادت نبود و هم چنان اگر بکشد پدر پسر خود را یا زن شوهر خود را که از وی پسر دارد و ساقط میشود بشهادت پسر و زوج اگرچه واجب شود دیه و ساقط گردد قصاص لیکن متعذر استیفائی وی الا اگر کسی که کشته شود با هن خورد یا بزرگ جرح کند یا نکند یا باتش یا زخم محدد و از چوب و پوست نی و سنگ و نحوان کذا فی عامة کتب الفقه در قاضیخان گفته در ظاهر روایت در حدید و ما یشبه الحدید چون نحاس و خزان شرط کرده نمیشود جرح مر قصاص را و نیز مروی است اصل در حدید برابر است که حدت داشته باشد یا نه چون عمود و سنجاب میزان و نیز اعم است از آنکه غالب از وی هلاک باشد یا نه و بر روایة طحاوی واجب نمیشود قصاص اگر جرح نکند چنانچه در عصا و زرک واجب نگردد قصاص در امام در مضمرات گفته این روایة از ابی حنیفه اصح است و در خلاصه صدر شهید نیز هم چنان تصحیح کرده و در قاضیخانست که اگر بکشد بسوزن یا هرچه بدان ماند قصد او بمیرد قصاص واجب نگردد و در خلاصه استثنا زیاده نموده مگر وقتیکه بخلاند انرا در مقتل و اگر بکشد بمسله یعنی سوزن کلان که بدان موزه و غیره دوزند در انرا در قرش گویند قصاص واجب گردد و اگر میاندازد آدمی را در تنور گرم و سوخته گردد قصاص واجب میشود و اگرچه در وی آتش نباشد بر روایة صحیح و در حمادیه نقلا عن المبسوط آورده که علما متفق اند بر آنکه قتل اگر باشد به تیر یا بسوزن یا بکارد قصاص واجب گردد و در قاضیخانست که اگر بینداخت در آتش سوزانیدن برادر داو را و حالا که بوی رسید آتش لیکن سوخته گردد

بن مقاتل عوض نمازهای شبانروزی نصف صاع و صحیح اول است و محمد بن مقاتل نیز آخر
بهمین رجوع کرد کذا فی الشروح و گفته اند در صورتی که صحیح شود مریض یا مقیم شود مسافر پس از آن
بمیرد و بر ذمه وی واجبهای مرض و سفر باشند از صوم و صلوة فدیه دهند از آنقدر که وقت قضایش دریافته
مثلا تمام رمضان بعضی ماند و پنج روز بعد از آن صحت یافت لازم نیست فدیه مگر از پنج روز کذا فی المتون و در سراجیه
گفته این قول جمیع علماء ماست بخلاف و همین است صحیح و اگر وصیت نکند لازم نبود ولیکن مستحب
است وارثان را که تبرع کنند بآن و کفایت میکند میت را انشاء الله تعالی همچنین گفته است امام محمد
در زیادات کذا فی اصول فخر الاسلام و شرح الشیخ ابن الهمام و اگر نگذارد مال آنقدر قرض گیرند ورثه و نصف
صاع و مسکین دهند پس از آن تصدق کنند آن مسکین بر وارثی و باز تصدق کند آن وارث بر مسکین
و همین طریق کنند تا آنکه تمام شود فدیه کذا فی الخلاصة و نیز مستحب است که ادا کنند فدیه را بسبیل
تبرع در صورتی که نماز و روزها از میت فوت شده بی لزوم قضا بامید قبول از فضل کریم علیم العباد
و متعارف چنان است که حساب کنند اول سالهای عمر میت را هر قدر که باشند و ادنی مدت بلوغ که نزد
ما در مرد دوازده سال و در زن نه سال است از آن قدر وضع کنند که این مدت عدم تکلیف شرعی
است و باقی را فی مقابل هر شش نماز واجب شبانروز سه صاع کامل گیرند و ماهها کامل سی روز
اعتبار کنند تا فدیه نمازهای یکسال که سیصد و شصت روز است یکهزار و هشتاد صاع حاصل آید
و بر این مقدار پانزده صاع فدیه روزهای ماه رمضان افزایند تا همگی فدیه تمام سال یکهزار
و نود و پنج صاع شود و همین طریق فدیه سالهای تمام عمر را حساب کنند و حاصل آن را هر قدر که باشد
موافق قیمت الوقت مبلغ مشخص نمایند و بنا بر ضرورت عسرت مصحفی را مثلا آنقدر زر بدست فقیری
اولا بفروشند و بوی تسلیم نمایند تا آنقدر زر بر ذمه اش دین شود پس بگویند که این قدر زر را
که بر ذمه تو دین است عوض فدیه نماز و روزهای فلان میت که بر این قدر میرسد ترا دادیم
و بگوید فقیر که قبول کردیم و اگر مبلغ حساب نکنند و قرآن را مثلا آنقدر جنس هبه کنند تا همین جنس بر ذمه
اش دین شود آن را عوض فدیه بوی بخشند و او قبول نماید نیز کفایت میکند و مشهور و منقول

بر میت دشوار نزاست پس رحم کنند برما بصدقه تا باشد ... یا پس کرده و عذابش رفع شود و اگر نیابد
چیزی برای باید که نماز بگذارد دو رکعت و بخواند در رکعت اول بعد فاتحة الکتاب آیة الکرسی ده بار و در رکعت
دوم بعد فاتحه سوره الهکم التکاثر ده مرتبه و چون فارغ شود بگوید خداوندا گذاردم این نماز را برای تو و میدانی
تو چیزی که ما خواسته ایم باین خداوندا بفرست ثواب او را بسوی قبر فلان بنده مرده و چون میکند آنرا
عطا میفرماید خدا تعالی آن میت را ثواب بسیار و نور و حسنه و درجه بلند و شفاعت کذا فی الشرعة
و عادت مشایخ است که این نماز را متصل دفن پیش از مرور شب اول برای نجات میت از عذاب
بخوانند و آنرا صلوة الهول نامند و خواندن کلمه تمجید هفتاد و پنجهزار مرتبه و بخشیدن ثواب آن میت
در بعضی روایات نیز آمده و مستحب آنست که مواظبت نماید بر تصدق تا یکهفته و در غرایب و خزانه
نقل کرده که ارواح مؤمنین می آیند خانهای خود را هر شب جمعه و روز عید و روز عاشوره و شب برات
پس ایستاده میشوند بیرون خانهای خود و ندا میکنند هر یکی ازان باواز بلند اندوهگین ای
اهل و اولاد من و نزدیکان من مهربانی کنید برما بصدقه و یاد کنید و فراموش نسازید و رحم
کنید ما را در غربت ما در این قبر تنگ و بند محکم و سختی مدید و احتیاج شدید تحقیق بود این مال
که حالا در دست شماست در زمان پیشین در دست ما و شما میخورید و می پوشید و ما حساب و عذاب
کرده میشویم اگر صرف میکردیم ما انرا در طاعت خدا سوال کرده نمیشدیم ما ازان پس اگر رحم
نمیکنند بصدقه بر میگردد هر یکی ازانها گریان و غمناک و ندا میکنند هر واحد باواز اندوه خداوندا محروم
گردان ایشانرا از رحمت خود چنانکه محروم کردند ایشان ما را از صدقه و دعا و شیخ جلال الدین
سیوطی که در شرح صدور احادیث شتی در اکثر ازین اوقات آورده اگرچه اکثری خالی از ضعف
نیست و واجبست بر کسی که ساقط نشده از ذمه اش واجبهای او از صوم و صلوة که وصیت کند نزد
موت خود باداء فدیه آنها هر قدر که بر ذمه اش مانده و واجب میشود بر ورثه که بدهند مساکین را
از ثلث مال او بدل هر نماز غایت از نمازهای پنجگانه و وتر و بدل هر روزه نصف صاع از گندم
یا یک صاع از جو یا خرما نزد ما و نزد شافعی یک مد در هر صورت تمام مال او و بروایتی از محمد

بن

که رشته صاع است سیصد و چهل هفت آثار شاهجهانی و هشت فلوس و هشت ماشه بالا میشود و ان باعتبار منهای متعارف این دیار که یک من چهل آثار است اگر گویند هشت من و بیست و هفت آثار میشود و هشت فلوس و هشت ماشه بالا و فدیه یکسال یکصد و چهار من عرفی و پنج آثار و چهل و دو فلوس و دوازده ماشه میشود و چون پانزده صاع فدیه روزهای رمضان را که بحساب شاهجهانی یکمن و شش ده آثار میشود و هشت فلوس و هشت ماشه کم بر فدیه نمازها اضافه نمایند فدیه هر دو واجب یکسال یکصد و پنج من عرفی و بیست و سه آثار و سی و چهار فلوس و چهار ماشه میشود و وزن ثانی حالی فدیه یکشبانه روز پانزده آثار حالی میشود فلوس و ده ماشه کم و فدیه یکماه سیصد و بیست و شش آثار سی و پنج فلوس و شش ماشه کم میشود و ان باعتبار من عرفی هشت من و پنج آثار و بست و هشت فلوس و هشت ماشه بالا میشود و فدیه نمازهای تمام سال نود و هفت من بست و پنج آثار و سی و سه فلوس و دو ماشه میشود و چون فدیه روزها را که بحساب این وزن یکمن و چهار ده آثار و نوزده فلوس و شش ماشه میشود و باوی یار کنند همگی فدیه تمام سال نود و هشت من و سی و نه آثار و پنجاه و دو فلوس و هشت ماشه میشود و اگر واجب صدقه فطر را که نصف صاع است اضافه نمایند جمله نود و نه من و یک آثار باشد و همبرین قیاس تمام فدیه عمر را حساب نمایند و اما مقدار مد بعد اتفاق در انکه ربع حصه صاع است اختلاف کرده که دو رطل است یا یک رطل و ثلث رطل کسانیکه صاع عراقی گویند قائل باول اند و کسانیکه حجازی گویند چون شافعی رحمه الله و اضراب او تفسیرش بثانی کنند در صراح گفته مد پیمانه و آن رطل و ثلث است نزد اهل حجاز و دو رطل نزد اهل عراق صاع چهار مد است انتهی و هکذا فی شرح جامع الاصول **فصل** نهم در حکم ماتم نمودن و تعزیت مستحب است که چون کسی را مصیبت شود دران هنگام بگوید انا لله وانا الیه راجعون و بسیار میگفته باشد دران ایام لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم همچنین وارد شده است در حدیث و نشستن برای مصیبت تا سه روز رخصت است اهل از ادا عزیمت ترک اوست و زیاده بران مکروه است کذا فی عامة الکتب و بقول بعضی تا هفت روز ذکره فی الغرائب و در شرح مشکوة از عطا خراسانی تابعی نقل کرده که چون آدم علیه السلام مرد تمامه خلائق تا هفت روز بروی گریستند و در جواز نشستن برای مصیبت

دوازده آثار شاهجهانی میشود و ... (منه) دو ... ١٥٥١ ... و دو ... ماشه

... رطل ... چهار ...

ودراکثر کتب چنانست که قدری گندم که میسر شود بجمله فدیه باین تمام بفقیر دهند واو قبول کند پس
ازوی طلب نمایند وبستانند باز بوی بهمان نام دهند وهمچنین مکرر کنند تا آنکه فدیه نماز وروزه
در فدیها تمام ادا شود واین حیله خالی از تکلف نیست ودر تاتارخانی گفته اگر بدهد تمام فدیه را بیک فقیر
جایز است ودر ولوالجیه گفته اگر بدهد تمام فدیه را که نه من شرعی است بیک فقیر ویکمن بفقیر دیگر
مختار فقیه الست که جایز میشود از چهار نماز واز پنجم نه ازینجا معلوم شد که در فدیه یک نماز مثلا تفریق وتجزیه
نکنند وبجمله فدیه بفقیری کم از نصف صاع نه دهند وادا فدیه نمازهای در مرض موت جایز نیست وهمچنین
شیخ فانی را از نمازها در حین حیات او واجب کذا فی التتمیم واگر ولی عوض واجبهای میت نماز یاروزه قضا کند
کفایت نکند کذا فی المتون پس بدانکه معتبر نزد ما صاع عراقی است وآن هشت رطل است نه صاع
حجازی که پنج رطل وسوم حصه رطل باشد ورطل بیست استار است بکسر همزه واستار چهار ونیم مثقال
ومثقال بیست قیراط وقیراط یک حبه وچهار خمس حبه وحبه آنرا بفارسی سرخ گویند هشتم حصه ماشه
است پس مثقال چهار ونیم ماشه باشد واستار بیست ماشه وپاو بالا ومن شرعی که دو چند رطل است چهل استار
ودو من که نصف صاع است هشتاد استار که باعتبار ماشه یکهزار وششصد وبیست ماشه باعتبار مثقال
سیصد وشصت مثقال میشود وبعضی استار را به شش ونیم درهم تفسیر کرده واین قریب قول است
چه درهم را چهارده قیراط اعتبار کنند ومثقال بیست قیراط پس چهار ونیم مثقال نود قیراط باشد
وشش ونیم درهم نود ویک بالا چون این حساب بوزن دیار خود که دهلی است کار فرمائیم نصف صاع
بوزن شاهجهانی وعالمگیری که عالمگیری چهارده ماشه است واگر این را در عدد فلوس دو سیر که یکصد
وبیست تا شد ضرب کنند یکهزار وششصد وهشتاد میشود وعدد ماشهای نصف صاع که سابق معلوم
شد شصت ماشه ازین کم اند پس نصف صاع از دو سیر بقدر شصت ماشه که چهار فلوس وچهار ماشه است کم
باشد واگر بوزن حال عهد دولت همایون مملکت محمد شاهی اعز الله الاسلام برهانه وظل
العالمین بسلطانه که سیری بوزن شصت وچهار فلوس عالمگیری است دو سیر میشود دوازده
فلوس وچهار ماشه کم چنانچه بقیاس حساب سابق ظاهر گردد پس بوزن اول فدیه یکشبانه روز

شرح باشد از ظلم و تجاوز و صرف اموال بر وجه حرام و جز آن چنانکه گویند وای فلان اسد
و شجاعی که مردمان از وی می ترسیدند یا بگویند وای فلان سخی کریم که بنظیر بهار البیار سید ام
و در بحر الرائق چنین نقل کرده و مکروه است افراط در مدح میت چرا که اهل جاهلیت ذکر میکردند
در مدح میت که وی مشابه محال است و نوحه و گریستن باواز بلند و ذکر اوصاف میت بطریق
جاهلیت مانند واجبلاه و سنداه و اعضداه و سیاه کردن جامهای و تراشیدن سرها و چاک
کردن گریبانها و زدن طپانچه بر رخسارها و رانها و جز آن حرام است و اما گریه بی آواز بلند پس باک
نیست با آن چنانکه در بخاری گفته هرگاه قبض روح کرده شد ابراهیم پسر پیغمبر خدا را صلعم
جاری شد اشک بر آنحضرت صلعم پس عرض کرد عبدالرحمان بن عوف یا رسول الله تو هم میگریی و اشک
میریزی با این تحمل معرفت و جلالت شان پس فرمود یا ابن عوف انها رحمة و ان العین تدمع
و القلب یحزن و لا نقول الا ما یرضی ربنا و انا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون ای پسر عوف این اشکها
رحمت است که نهاده است حق تعالی در دلهای مردم بجزع و بیصبری که ممنوع است و بدرستی
که چشم اشک میریزد و دل اندوهگین میگردد و در سر وقت در اختیار نه و نمیگوییم مگر آنکه در قدرت
و اختیار است مگر چیزی را که راضی است بآن پروردگار ما و بتحقیق با جدای تو ای ابراهیم هر آینه اندوهگین ایم
و از اینجا معلوم شد که اینقدر اظهار حزن بزبان نیز باک نیست که موجب عدم رضای الهی نباشد و قول فصل
در اینباب آنست که احمد از ابن عباس آورده که آنحضرت صلعم فرمود آنچه از چشم و دل است پس از خداست و رحمت
است و آنچه از دست و زبانست از شیطانست و هم در بخاری آمده گفت اسامه بن زید متبنی آنحضرت
صلعم گفته فرستاد زینب دختر آنحضرت ص زن ابی العاص بن ربیع بسوی پیغمبر خدا صلعم بتحقیق پسری که مراست
نزدیک است که قبض کرده شود روح او پس بیا تو نزد ما جواب فرستاد آنحضرت صلعم بجا لیکه میخواند سلام را
و میفرمود ان لله ما اخذ وله ما اعطی و کل عنده باجل مسمی فلتصبر ولتحتسب بتحقیق مر خدا راست چیزی که گرفت
و مر او راست چیزی که داد و همه چیز نزد خدا تعالی بمقدار مدتی معین است که حیات پیشتر از آنجا بود پس باز فرستاد
زینب کسی را بسوی آنحضرت صلعم که سوگند میخورد بروی که البته بیاید آنحضرت نزد او پس برخاست بخرام و رفت

در مسجد اختلاف است در قنیه هر دو روایت نقل کرده و در ظهیریه و مطالب المؤمنین بجواز مطلق
اشارت کرده و روایت کنند که آنحضرت صلعم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر بن ابیطالب
و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه در مسجد محزون نشست و مردم می آمدند نزد وی و در خلاصه
و فتح القدیر کراهیت آن در مسجد ذکر کرده مکروه است اشد کراهیت نشستن بر در یا بر طریق برای
تعزیت بجهة بودن این عمل جاهلیت و شیخ مجدالدین در سفر السعادت گفته که در ایام سابق عادت
بود که برای میت در غیر وقت نماز جمع میشدند و قرآن میخواندند بر سر گور و غیر آن و این مجمع بدعت
و شیخ اجل در شرح حصن نوشته که تعزیت اهل میت و تسلی و صبر نمودن سنت و مستحب است اما این
اجتماع مخصوص روز سوم و ارتکاب تکلفات دیگر و صرف مال بی وصیت از حق یتامی بدعت
و حرام و در بحر الرائق از ظهیریه نقل کرده چیزی که کرده میشود در بلاد عجم از فرش بساطها و قیام بر شاه
راهها مهمه از اقبح قبایح است و در قنیه از شداد نقل کرده که مکروه داریم تعزیت نزد قبر و این خوشبو
مالیدن و بوییدن گل و ملبوس روز سیوم نیز بدعت و خلاف طریقه سلف است و تصریح کرده در بعضی
کتب فقه بحرمت و شناعت این عمل و اما مستحب است استعمال طیب مر زنان اهل حداد را روز سیوم
و تهیه آن بدلیل روایت بخاری چونکه آمد خبر مرگ ابوسفیان از شام طلب کرد دختر ابوسفیان
ام المومنین ام حبیبه طیبی زرد رنگ روز سوم پس مالید بر هر دو گوش و هر دو بازوی خود و گفت
بدرستی که بودم من از این تطیب هر آینه بی نیاز اگر نبودمی که بتحقیق شنیدم آنحضرت صلعم را که میفرمود
حلال نیست مر هیچ زنی مسلمه را اینکه سوک دارد بر هیچ مرده بیش از سه روز مگر بر شوهر خود
زیرا چه زن ماتم دارد بر شوهر خود چهار ماه و ده روز که مدت عدت است و هم در بحر گفته که باک نیست بر مرثیه
گفتن میت شعر باشد یا غیر آن و بتحقیق گفته است سیدة النساء فاطمه زهرا رض و غیر ها اهلبیت
آنحضرت صلعم و صحابه در مرثیه آنحضرت شعرها و اما آنچه روایت کرده ابن ماجه و حاکم نهی کرده آنحضرت
صلعم از مرثیه‌ای که محمول بر ذکر اوصاف میت باشد یا آنکه باعث گردد بر انگیختن اندوه یا ظاهر
شود در وی ملال یا در نوحه اجتماع برای غسل یا ذکر اوصاف میت و اکثار آن که خلاف

که وصیت کرده باشد میت اهل خود را به بکا و بود این وصیت شایع در آن زمان پس معذب به وصیت
باشد که عمل و سبب میت است موجود بکار نه بکاء اهل انتهی و در غرائب در باب جنائز گفته که مکروه نیست
مسلمانان را که تعزیت کنند کافر را و گفته شود در تعزیت مسلمان بموت کافر که قریبش بود بزرگ کند
خدا تعالی اجر ترا و نیک گرداند صبر ترا و نگوید بخشد مرده ترا که استغفار در حق کافر ممنوع است و در تعزیت
کافر بموت مسلمان قریبش نیک گرداند خدا تعالی صبر ترا و بخشد مرده ترا و گفته نشود بزرگ کند خدا تعالی
اجر ترا چنانکه در صورت اول گویند چه صاحب مصیبت در انصورت کافر است و او لایق اجر نبود و در تعزیت
کافر بموت کافر عوض و خلف بخشد خدا تعالی بر تو و کم نگرداند عدد ترا کذا فی السراج و اگر معزی گوید
بزرگ مصیبتی سخت مصیبتی ترا رسید بعضی گفته اند کفر است و بعضی گفته اند کفر نیست ولیکن خطا
عظیم است و بعضی فتوی بجواز آن داده اند و اگر گوید هر چه از جان او کاست در جان او زیاده باد هم
کفر است و اگر گوید غم تو زیاده باد این نیز خطا و جهل است کذا فی شرح الشیخ عن مطالب المؤمنین
و وقتش از هنگام موت تا سه روز است و بعد از آن مکروه است مگر آنکه یکی از طرفین در این مدت
غایب باشد و اولی آنست که بعد از دفن کنند مگر آنکه جزع و فزع اهل مصیبت بیشتر ببینند پس مقدم
کنند تعزیت و بعضی مشایخ بخارا گویند تعزیت حاضر سه روز است و تعزیت غایب یکروز و تعزیت
جز یکبار نکنند و هر که یکبار کند دیگر نکند کذا روی الحسن عن ابی حنیفة و باید که چون از دفن برگردند متفرق
شوند و بامور خود مشغول گردند و صاحب میت نیز مکروه است اجتماع مردم نزد اهل میت و در بحر
گفته نشستن در خانه اهل میت بی ارتکاب محظور از فرش کردن بساطها و خوردن طعام از اهل
میت لاباس به است و فرش بساطها در ایام تعزیت از اقبح قبایح است فی تعبیه خانه و حلیه
کذا فی النصاب و مستحب است خویشان و همسایها میت را که طعام کنند طعام را برای اهل وی
که سیر کند او و شان را یکشبانروز و الحاح و تقید نمایند او و شان را تا بخورند زیرا چه غم و اندوه و شدت میبرد
اشتها را از خورش پس ضعیف و ناتوان میشوند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد خبر مرگ جعفر بن ابی طالب فرمود
بسازید برای اهل جعفر طعامی را زیرا چه پیش آمده است ایشانرا چیزی که ایشانرا مشغول کرد

وحال آنکه باوی بود سعد بن عباده و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و دیگر از صحابه
پس برداشته شد آن کودک بسوی آنحضرت صلعم و در کنار شریف داده شد حال آنکه جان وی در اضطراب
و بیقراری میکرد پس جاری شد هر دو چشم آنحضرت صلعم پس گفت سعد بن عباده چیست این اشک ریختن
یا رسول الله و حال آنکه منع میفرمائی تو مارا از بکا پس فرمود این اشکها اثر مهربانی و رقت است
که گردانیده است آنرا حق تعالی در دلهای بندگان پس رحمت نمیکند خدایتعالی بر بندگان خود
مگر رحم کنندگان را و هم در بخاری گفته چونکه مرد خالد بن ولید جمع شدند دختران خالد بجائیکه میگریستند
بروی پس گفته شد امیر المومنین عمر را بفرست کس بسوی اینها و منع کن از گریه پس گفت عمر بگذار
اینها که بگریند بروی مادامی که نباشد خاک انداختن بر سر و گریه باواز بلند و باید دانست که اظهار حزن
و گریه اگرچه مباح است مادام که بحد جزع نکشد اما اولی عزیمت و ترک اوست بخاری و مسلم از انس آورده
بیمار شد پسری که مر ابوطلحه را بود و حال آنکه ابوطلحه در خانه نبود پس هرگاه که دید زن او که مرده است پسر
مهیا کرد اسباب غسل و کفن و پوشانید او را کفن و یکسو کرد آنرا در گوشه خانه پس چون آمد ابوطلحه گفت
چگونه است پسر گفت زن تحقیق آرمیده است نفس او و بعد از قلق و اضطراب وی امید میدارم که استراحت
کرده باشد و گمان کرد ابوطلحه که وی راست گفته است پس جماع کرد ابوطلحه و چون صبح شد
غسل کرد و خواست که برآید از خانه گفت زن او تحقیق خدایتعالی عاریت داده بود فلان را پس باز
گرفت آنرا از ما پس گفت ابوطلحه انا لله و انا الیه راجعون پس نماز صبح گزارد با پیغمبر خدا صلعم
پس خبر کرد آنحضرت صلعم را بمعامله که گذشت میان او و میان زن پس فرمود آنحضرت صلعم نزدیک
است خدا که برکت دهد آن هر دو زن و شوهر را در شب جماع ایشان گفت مردی از انصار پس
دیدم من نه پسر هر دو را فرزند که همه اینها یاد گرفته بودند قرآن را انتهی و اما عذاب کرده میشود مرده بسبب
گریه اهل وی پس قول صحیح و مذهب اکثر علما آنست که معذب نمیشود بدلیل آیه کریمه ولا تزر وازرة
وزر اخری و بعضی گویند که معذب میشود بموجب حدیث صحیحین ان المیت یعذب ببکاء اهله علیه
جواب داده اند جمهور از این حدیث بوجوه متعدده اقوی اینها آنست که این در صورتی است

که وصیت

و بهتر آنست که نخورند **فصل** دهم در احکام زیارت قبور و اتیان بر قبور صالحین و استمداد از ارواح
پر نور ایشان و خواندن قران و ادعیه نزد زیارت و نبذی از احکام متعلقه بمقابر زیارت قبور مستحب
است نزد جمهور بخلاف شد شیعیان در حق مردان و فواید بسیار دارد و در حدیث آمده زیارت قبور
صاف و روشن میگرداند دلها را و در حدیث دیگر آمده بی رغبت میگرداند در دنیا و یاد میدهد آخرت را
و در رسالهٔ عمر نسفی قایل بوجوب آن در هر هفته گشته شاید که مراد وجوب عرفی باشد بمعنی استحسان
و در ملتقط گفته مستحب است که زیارت کنند در هر هفته و قصد کرده شود بان نکولی باموات و در خصوص
شرعیان در حق زنان اختلافست در کفایت الشعبی تشدید و تغلیظ در منع بسیار نموده و در
کنز العباد نیز و در البحر حرمت نقل کرده و اصل در منع حدیث ابی هریره است و ابو داود و ترمذی
و نسائی از ابن عباس رض نیز همچنان روایت کرده اند ذکره صاحب المشکوة فی کتاب
الصلوة لعنت فرمود پیغمبر صلعم زنان زیارت کننده قبور را و در ذخیره گفته که نهی برای
زنان منسوخ است اما ترک اولی است و همچنین در نصاب نقل کرده و زیارت قبر شریف آنحضرت صلعم
را مستثنی ساخته و گویند اگرچه پیش از ورود رخصت مردان را نیز نهی است اما لعنت
مخصوص زنان بود و شیخ ابو عیسی ترمذی نیز اختلاف علما در بقای حکم این حدیث بعد از
ورود رخصت بزیارت نقل کرده در غرایب گفته ظاهر مذهب امام محمد رح اقتضا میکند جواز زیارت
زنان را نیز و شمس الائمه سرخسی گفته اصح آنست که باک نیست بزیارت زنان را و در خزانه نیز با صحیت
عموم رخصت تصریح کرده و شیخ اجل در فتح المنان فی تائید مذهب النعمان گفته اکثر علما بر ثبوت
رخصت اند برای مردان و زنان و همین است مذهب ائمه ثلثه سوای احمد و از وی دو روایت است
نقله عن شرح الحرمی و بهترین روزهای آن چهار اند دوشنبه و پنجشنبه و جمعه و شنبه در حدیث
آمده که دعا و صدقه در این روزها اقرب باجابت است و در غرایب آورده که زیارت روز
جمعه بعد از نماز احسن است و شیخ اجل در شرح مشکوة گفته زیارت روز جمعه فاضلتر است از روزهای دیگر
خصوصا در اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین زادهما الله تعالی شرفا و تعظیما

از ان در خوردن غیر اهل میت یعنی طعام را اختلاف مشهور است که مکروه است و ابو القاسم گفت
انها را که مشغول مانده اند بتجهیز میت جائز است و ساختن طعام در روز ثانی و ثالث برای اهل
میت اگر نوحه گران جمع باشند مکروه است زیرا که اعانت ایشانرا بر گناه و ضیافت نمودن اهل
میت اهل تعزیت را و پختن طعام برای آنها مکروه است باتفاق روایات چه ایشانرا بسبب اشتغال بمصیبت
استعداد و تهیهٔ آن دشوار است و ابن همام بودن ان بدعت مستقبحه حکم کرده و امام احمد بروایت
جریر بن عبد الله اورده بودیم ما که شمار میکردیم اجتماع نزد اهل میت و ساختن ایشان طعام را از
نوحه و در غرایب گفته خدای تعالی بری است از کسانیکه میخورند از اهل مصیبت پیش از سه شبانروز
انتهی پس انچه متعارف شده از پختن اهل مصیبت طعام را در سیوم و قسمت نمودن ان میان اهل تعزیت
و اقران غیر مباح و نامشروع است و تصریح کرده بدان در خزانه چه شرعیهٔ ضیافت نزد سرور است نه نزد
شرور و هو المشهور عند الجمهور و در خلاصه گفته اگر طعامی برای فقرا بپزند احسن باشد و اگر ورثه صغیر باشند
از ترکه نباید پخت و در ملتقط گفته و اگر میت وصیت کند بساختن طعام ضیافت برای کسانیکه حاضر
شوند به تعزیت جائز است از ثلث مال و در غرایب گفته حلال است مر کسانی را که مکث طویل نمایند
اگرچه اغنیا باشند و طویل مقام را تفسیر کرده بانکه شب در منزل خود نمیتوانند گذرانید یعنی از راه دور امده باشند
چنانچه در ملتقط ذکر کرده اما طعامی که بروح مرده بپزند روایتی در حل و کراهتش در کتب فقهیه بنظر نیامده
و صواب انچه شیخ در جامع البرکات گفته که مدار بر نیت است انچه به نیت تصدق بر فقرا بپزند تا ثواب ان
باموات رسد جز بفقرا روا نبود بهمه تصدق بر فقرا مینماید و بهیچ صرا غنیا را و انچه به نیت ضیافت مسلمین تیار
کنند هر که باشد غنی یا فقیر چنانچه در اعراس مشایخ در دیار متعارف شده است عام باشد فقرا و اغنیا را
و اگر در اعراس بلفظ طعامی بروح فلان پخته ایم نگویند و گویند طعامی و ماحضری ساخته شده اند
بیایند بهتر باشد و اگر از عبارت بروح فلان این مراد دارند که ضیافتی کرده ایم بیاد ایشان تا بعد
از اکل قرانی و فاتحه خوانیم و ثواب انرا به روح ایشان برسانیم باکی نمی آید و انچه بعد از سالی یا شش
ماهی یا چهل روز نزد این دیار بپزند و در میان براداران بخش کنند چندی در حل اعتبار نیست

و در مطالب المؤمنین نقل کرده که صحیح همین است فی ابن قیم از حدیث مذکور جواب داده که قول آنحضرت
که علیکم السلام تحیة موتی است تشریع آن نزد در تحیة موتی نمیخواهد بلکه آن اخبار است از آنچه معتاد و جاری
بود بر السنه مردم در جاهلیت بد پرستی که بودند ایشان که تقدیم میکردند نام میت را بر دعا پس متعین شد
رجوع بسوی آنچه وارد شده است از آنحضرت از تقدیم لفظ سلام وقتیکه سلام میکرد بر مردگان و گفته اگر تخیل
کند کسی در فرق که سلام در حی متوقع است جواب و پس تقدیم کرده شود و علا ابر دعا خوانده شده
بخلاف میت گوئیم سلام بر میت نیز متوقع است جواب چنانکه در حدیث وارد شده انتهی و بالجمله حدیث
عبد الله بن مسعود معارض نمیشود و احادیث صحاح تقدیم سلام را که افضل اند درین باب و در حدیث
آمده نیست هیچ بنده که بگذرد بر قبر مردی که میشناخت او را در دنیا پس سلام خواند بر وی مگر آنکه میشناسد
او را و جواب میگوید سلام او را نقل فی الشرعة اگر شهید باشد بگوید السلام علیکم بما صبرتم فنعم
عقبی الدار و اگر قبور مسلمین با قبور کفار مختلط باشند بگوید السلام علی من اتبع الهدی و باید که بعد
ادای تحیه بنشیند رو برو میت و بخواند از قران و تسبیح و تحمید و تکبیر هر چه میسر شود و بخشد ثواب او را
برای میت و استغفار و دعا کند برای وی و خواندن قران بر قبر اگرچه نزد ابوحنیفه مکروه است اما
نزد محمد مکروه نیست و صدر شهید همین قول اخذ کرده و فتوی جمهور علما و مشائخ بر همین است و مختار
انست که نفع میکند کذا فی الخلاصة والمضمرات و قاضیخان گفته مشائخ ما اخذ کرده اند بقول محمد رح
و عادت گرفته اند نشاندن قاریان را بر مقابر و شیخ محمد بن الفضل گفته که مکروه نیست قراءة قران
مگر بجهر اما مخافت لا باس به است اگرچه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم محکی است که سوره ملک را اگر
بجهر هم خوانند لا باس به است از برای اطلاق نصوص در خواندن آن بر قبر و اما غیر این سوره خوانده
نشود در مقابر و فرق نکرده در آن در حالت جهر و مخافت کذا فی الجوهرة و در سراجیه گفته که بگذرد
بمقبره و بخواند چیزی را به نیت کسی که گذشته است بر آن باک نیست بآن و اصحاب شافعی اتفاق
دارند در مشروعیة قراءة بر قبر اگرچه در وصول ثواب او را بمیت مطلقا منکر اند بر قبر و چه غیر آن
حال مگر بعضی از ایشان و امام احمد را دو قول است اجل انست که لا باس است و ذکر السیوطی

بیرون می آید در اول روز جمعه قبل صلوة صبح برای زیارت قبور و در روایت آمده که داده میشود در
روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه داده میشود در روزهای دیگر تا آنکه می شناسد زایر را بیشتر
از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در دیار ما در عامه ناس از منع زیارت روز جمعه و اثری
که دران نقل میکنند که ارواح حاضر میشود دران روز در درگاه عزت اصلا صحتی ندارد انتهی و زیارت
روز شنبه بهتر است تا طلوع افتاب و در روز پنجشنبه اول و بعضی آخر روز گفته اند و همچنین در شبهای
متبرکه خصوصا شب برات و همچنین در روزهای متبرکه چون عشره ذی الحجه و عیدین و عاشورا و دیگر
مواسم و چون قصد زیارت کند مستحب است که وضو نماید و نماز گذارد در خانه خود دو رکعت بخواند
در هر رکعت فاتحه و آیة الکرسی و سوره اخلاص سه مرتبه و بگرداند ثواب آنرا برای میت و مشغول نشود
در اثنای راه بچیزی لایعنی و در کثیر العباد بتصدق و بخشیدن ثواب آن برای میت زیاده کرده
چون بمقبره ما در کند هر دو کفش خود را پس بایستد مقابل روی میت نشست بقبله و زیارت مرقد
مقدس آنحضرت صلعم نیز مستحب است بهمو ضع است کذا حققه علی القاری فی شرح لباب للناسک
و محمود خوارزمی در جامع المسانید از امام ابوحنیفه همین روایت آورده و بگوید السلام علیکم
یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انتم لنا سلف و نحن بالاثر سلام بر شما ای اهل قبرها بیامرزد خدای تعالی
ما و شما را شما پیشر گذشتگان باشید و ما در پی شمائیم و در کثیر العباد زیاده کرده نسال الله لنا
ولکم العافیة الله الیهم رضوانک و اسکنهم فی جنانک و اعتقهم من عذاب نیرانک می طلبیم از خدا برای
خود و برای شما عافیت و سلامت را از عذاب خداوندا بپوشان ایشانرا رضای خود و سکونت
ده ایشانرا در بهشتهای خود و آزاد بکن از عذاب دوزخهای خود و اختلافست در تقدیم لفظ سلام
بر لفظ علیک در تحیه موتی و در ترغیب الصلوة گفته سلام بهتر است بتقدیم علیک است از عبد الله بن
مسعود باورده که بدرستی که زنی آمد پیغمبر را صلعم و گفت علیکم السلام پس فرمود آنحضرت این تحیة
مردگانست بگو السلام علیک انتهی و تشایع در احادیث صحاح و حسان چه از طریق عادت شریفه
و چه از بیان امر تقدیم سلام است بر لفظ علیک در تحیه موتی نیز و همچنین است در اکثر روایات فقهیه

میگرود و دست نهد بر قبر و مسح کنند آنرا و بوسه دهد و منحنی شود و در وی خاک تمالد این عادت
نصاری است و مشایخ در منع آن تشدید بسیار دارند کذا فی عامة الکتب و فقیه ابو اللیث صحیح
بدین ترا لا باس گفته است و ابو موسی حافظ گوید آنچه جمهور فقها گفته از منع صحیح است زعفرانی
گفته همچنین گذشته است سنة و آنچه عوام مردم الان کنند از بدعتهای منکره است شرعا و بالجمله
شک نیست در بودن مثل این امور بدعت زایده بیغایده و تعظیم صلحا باین چیزها تعلق ندارد چنانکه
جهال فهمند و کنند سلام و دعا و استغفار بخشوع و خضوع باید که از آن طیب ارواح مزوربن حاصل
گردد و معهود از سلف نیست مگر همچنین چنانکه ثابت شده از عمل آنحضرت صلعم در بقیع و در کفایه
الشعبی اثری در تجویز بوسه دادن قبر والدین را نقل کرده و گفته در اینصورت لا باس است
و شیخ اجل عم در شرح مشکوة بورود آن در بعضی روایات اشارت کرده بی تعرض بجرح
آن و مکروه است پی سپر کردن قبر بی ضرورت پس آنچه میکنند آنرا مردم که چون دفن کرده میشود
گرد قبور اقربای ایشان مردگان دیگر را پی سپر میکنند قبور آنها را تا بقبور اقربای خود برسند مکروه باشد
و نشستن و تکیه دادن و خاری یا گیاهی یا چوبی را که بران روئیده برکندن اگر سبز باشد زیرا که آن
تسبیح میکند مادام که تر است و موجب تخفیف عذاب آن میت میباشد چنانچه آنحضرت صلعم دو شاخ
نو از خرما بر دو سر قبری نهاده فرمود مادام که خشک نمیشود به برکت تسبیح در عذاب این تخفیف باشد
و لهذا تحسین کرده اند بعضی نهادن گل را بر قبور لیکن گویند که اگر تصدق کند بقیمت گلها بهتر باشد
و اگر آنچه بر قبر روئیده خشک شود برکندن آن مکروه نیست و نیز مکروه است بالین قبور بشب
شمع نهادن و ذبح کردن گوسفندان و گاوان نزد آنها و کرند افی کنز العباد و باید
که مردگان را به نیکی یاد کنند در حدیث ابی داود و ترمذی آمده و ذکر کنید به نیکیهای
مردگان خود را و باز مانند از بدیهای آنها و در روایت صحیح بخاری چنانست ناسزا مگوئید
مردگان را زیرا که بتحقیق رسیده اند انها بسوی چیزی که پیش فرستاده اند و اما استمداد باهل
قبور در غیر نبی صلعم یا غیر انبیا علیهم السلام منکر شده انرا بسیاری از فقها و گفته اند نیست زیارت

م بران دعا و ذکر ... درحق او ... و خصوص و دعا و ...

فی شرح الصدور و مستحب است خواند سوره فاتحه و آیة الکرسی و مرویست که آن بلند میگرداند
درجه اموات را و توسعه میکند در قبرهای ایشان و خواندن سوره اخلاص هفت بار در ذخیره گفت
وعده کرده شده است دران مغفرت گناهان میت را و گناهان قاری را اگر گناهان میت بیشتر
ازان بخشیده باشند و در بعضی روایات آمده که بخواند استاده یازده بار قل هو الله احد بعد ازان
بنشیند و خواندن سوره یس که در احادیث صحیحه مشهوره واقع شده و آخر سوره حشر از لا یستوی اصحاب
النار و اصحاب الجنة الی الآخر و سورة ملک در حدیث است خواندن سورة ملک دور میکند
عذاب قبر را و اذا زلزلت و الهیکم التکاثر و معوذتین و آیة فلله الحمد رب السموات و رب الارض
و رب العالمین و له الکبریاء فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم و آیة زعم الذین کفروا ان
لن یبعثوا قل بلی و ربی لتبعثن ثم لتنبؤن بما عملتم و ذلک علی الله یسیر و در وسیلة القلوب گفته هر که
بخواند در مقابر این آیه را بخشیده میشود گناهان او و اهل قبور را و در وصایای حجة الاسلام
است کسی که بخواند نزد زیارت الحمد لله الذی لا یبقی الا وجهه و لم یدم الا ملکه اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له الها واحدا فی ذاته و لم یتخذ صاحبة و لا ولدا لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا
احد بخشیده میشود مرده را گناه پنجاه سالش و خواننده را گناه چهل و پنج سالش و در خلاصة الحقایق
گفته کسی زیارت کند قبر مسلمانی پس بگوید اللهم انی اسالک بحق محمد و آل محمد ان لا تعذب هذا المیت
دور میکند خدا تعالی عذاب آن میت را تا روز قیامت و بگوید الله اکبر کبیرا بدرستی که میرسد ثواب آن میت متصل
ذکر و در ... و جمعی گفته کسی که بخواند بسم الله و علی ملة رسول الله دور میکند خدا تعالی عذاب قبر را تا چهل
سال و ظاهر انست که مراد وقت وضع میت در قبر باشد چنانکه ماثور است نزد دفن و بودند بعضی مشایخ که می گفتند
اللهم آنس وحشتهم و آمن روعتهم و ارحم غربتهم و تقبل حسناتهم و کفر سیئاتهم در خزانه گفته در خبر است که چون
مسلمی بگورستان ... منتظر باشند بخواندن فاتحه و عقب گذرنده تا چهل گام ارواح ایشان دوند اگر فاتحه خواند شادان
شوند و اگر نخواند محروم میگردند و مستحب است که در مقابر برهنه پا گردد و مرویست که آنحضرت دید مردی را که در میان
گورستان با نعلین میرفت فرمود بکش نعلین خود را و احترام نماید میت را چنانکه در حال حیات

دلیل است که عامه اخبار و آثار دال بر خلاف آنست و نیست صورت استمداد مگر همین که محتاج طلب کند
حاجت خود از جناب عزت الهی بتوسل بروحانیت بنده مقرب مکرم درگاه والا و گوید خداوندا ببرکت
این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را برآورده گردان حاجت مرا یا ندا کند آن بنده مقرب و مکرم را
که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا تعالی مطلوب مرا تا قضا کند حاجت مرا
پس نیست بنده در میان مگر وسیله و قادر و معطی و مسئول پروردگار است و طلب دعا از صالحان و دوستان
خدا در حالت حیات کنند و آن جائز است باتفاق پس این چرا جائز نباشد و فرقی نیست در ارواح
کاملان در حین حیات و بعد از ممات مگر بترقی کمال و شرح و بسط این بحث چند جا در شرح مشکوة
است خصوص باب حکم اسارى که انجا داد تحقیق داده و سیوطی در شرح صدور نیز مفصل ذکر کرده و احادیث
با تعدد طرق بیان نموده چون وظیفه این رساله اختصار بود بر این قدر اکتفا شد اما نذری که می کنند انرا عوام
پس می آید یکی ببعضی از قبور صلحا را و میگوید ای سیدا اگر قضا کنی حاجت مرا پس برای تو اینقدر
از زر یا طعام است در بحر الرائق گفته که این نذر باطل است باجماع زیرا چه آن نذر مخلوق است و آن
جائز نیست بلکه گوید خداوندا نذر کردیم برای تو که اگر قضا کنی حاجت مرا بخورانیم فقرا را طعام
بر در این سید مقرب حضور مکرم پس بدرستی که این نذر جائز است زیرا چه مصرف نذر فقرا اند و آن
یافته شد و جائز نیست که صرف کرده شود آن طعام را مثلا برای توانگران یا شریفی و اگر نذر کند و معین
گرداند آنرا بزمانی یا بمکانی یا چیزی معین که تصدق کند آنرا یا بچیزی که تصدق کند بوی پس آن
تعیین لغو غیر معتبر است نزد ابی حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله و معتبر است نزد محمد و نزد زفر تفصیل است
اگر در آن معین فضیلتی است که در دیگر نیست متعین گردد و الا فلا چنانچه اگر نذر کنند مثلا نماز را در مسجد
حرام یا مسجد مدینه را نزد وی متعین شود و اگر تعیین مسجد اقصی را متعین میشود یکی از این سه مساجد زیرا چه هر دو مسجد اول افضل
اند از مسجد اقصی و اگر تعیین کند ما ورای این مساجد را متعین نمیشود نزد وی چنانکه نزد شیخین
و نماز گذارد هر جا که خواهد و وفا شود و نزد محمد متعین میگردد و این تفصیل مسئله نذر اگر چه اینجا
ضروری نبود اما چون باعث اقتضا و شتت شتان لازم افتاد خاتمه در تصویر روحا

نیز متعین شود و نزد محمد مگر نماز در آن مسجد از برای اعتبار تعیین و نزد زفر نیز ادا نشود و لا ادا در غیر وی در فضیلت از برای اعتبار فضل

مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قایل گشته اند بآن بعضی از ایشان وفا
انست که از فقهای اما انکه قایل بسمع وادراک میت اند قایل بجواز اند واما انکه منکر اند آنرا این را
نیز انکار کنند واین امریست ثابت ومقرر نزد مشایخ صوفیه از اهل کشف وکمال تا انکه گویند اکثر را
فیوض وفتوح از ارواح رسیده امام شافعی گفته که قبر امام موسی کاظم تریاق مجربست مر اجابت دعا
را وحجة الاسلام گفته هرکه استمداد کرده شود بوی در حیات استمداد کرده شود بوی بعد از ممات
وامام رازی گفته چون می آید زایر نزد قبر حاصل میشود نفس او را تعلقی خاص بقبر چنانکه نفس صاحب
قبر را بسبب این دو تعلق حاصل میشود میان هردو نفس مقابله معنوی وعلاقه مخصوص پس اگر نفس
مزور قوی تر باشد نفس زایر مستفیض شود واگر بعکس بود بر عکس شود ودر شرح مقاصد ذکر کرده نفع یافته میشود
بزیارت قبور واستعانت بنفوس اخیار از اموات بدرستی که نفس مفارقه را تعلقی هست ببدن
وبتربتی که دفن کرده شده است دران پس چون زیارت میکند زنده ان تربت را ومتوجه میشود بسوی
نفس میت پس حاصل میشود میان هردو نفس ملاقات واضافات واختلاف کرده اند در انکه
امداد حی اقوی است از امداد میت یا بعکس مختار بعضی محققین ثانی است ودرین باب بعضی روایت
کنند فرمود آنحضرت صلعم چون متحیر شوید شما در امور یعنی برآمد کارها پس مدد جوئید از اصحاب قبور
شیخ اجل در شرح مشکوة گفته که یافته نمیشود در کتاب وسنت واقوال سلف صالح چیزی که منافی ومخالف
آن باشد ورد کند این را وبالجمله بعد از انکه ثابت شد که روح باقیست واو را تعلقی خاص با جسد ای
بدن بعد از مفارقت از وی وتغیر کیفیت وی نیز هست که بدان علم وشعور بزایران قبر واحوال
ایشان وارد وارواح کمل که در حین حیات ایشان بسبب قرب ومکانت ومنزلت از رب العزت
کرامات وتصرفات وامداد داشتند بعد از ممات چون بهمان قرب باقی اند نیز تصرفات دارند چنانکه
در حین حیات تعلق کلی بجسد داشتند یا بیشتر از ان انکار استمداد را وجهی صحیح نمی نماید مگر انکه
از اول منکر شوند تعلق روح را ببدن بالکلیه وبجمیع وجوه بعد از مفارقت وزوال علاقه حیات
وان خلاف منصوص است ودرین تقدیر زیارت ورفتن بقبور همه لغو وبیمعنی گردد واین امری

دیگر

اما حضرت حق سبحانه تعالی مطلق است از هدایت و اضلال که جامع صفات متضاده و همه از شان
اوست و هادی و مضل هر دو از اسمای او و در یکی از اینها محدود و محصور نه پس اگر شیطان که مظهر
صفت اضلال است بصورت او نماید ممانعة نیست و این اگرچه فی نفسه ممکن است و نسبت بعوام واقع
و اما نسبت بمتقین و خواص عباد الله محال عادیست و آنجا محل اشتباه نه و باین اشارت میکند آیات
و احادیث و ظاهر آنها اضافت صورت بسوی ذات شریفه وی که در احادیث واقع است آنست
که امتناع تمثل شیطان مخصوص بصورت و حلیه خاص آنحضرت است صلعم پس کسی که بان صورت
مبارک و حلیه شریفه مخصوصه که درین عالم شهادت داشت در خواب دیده حق دیده باشد پس بعضی
تنگ گرفته و گفته اند که این وقتی است که بر صورت بیند که در آخر عمر بران صورت از عالم رفته تا آنکه عدد
موی سفید که در راس و لحیه مبارک بوده بهیئت ترشیده نیز اعتبار کرده و بعضی توسعت کرده گفته اند
که بشکلی و صورتی بیند که گاهی در مدت عمر شریف بران بوده در جوانی یا در آخر عمر و از بعضی صحابه
و تابعین مرویست که چون یکی قصه دیدن آنحضرت صلعم را در خواب بحضور شان بر خواندی از حلیه
استکشاف کردندی اگر مطابق بودی تصدیق کردندی و الا گفتندی برو که آن حضرت صلعم را ندیده
و بعضی بران رفته اند که دیدن آنحضرت صلعم را بحلیه مخصوصه و صفات معلومه دیدن بحقیقت و ادراک ذات
کریمه اوست و دیدن بغیر آن صفات ادراک مثال است و هر دو رویا حق است و تمثل شیطان در آن
مجال نه ولیکن اول حق و حقیقت و ثانی حق و تمثل و نووی ازین هم توسعه کرده و گفته صحیح آنست
که در هر دو صورت آنحضرت صلعم را بحقیقت دیده است زیراچه اختلاف در صفات موجب اختلاف در ذات نبود
چنانکه اختلاف در زمان و مکان پس در هر لباس و هر صفات ذات است و صفات پرده
ذات و متخیل و مرئی بتحقیق ذات است شیخ اجل در شرح مشکوة فرموده که حق همین است
اری دیدن ذات شریفش بصفة معروفه اتم و اکمل است و ادل بر صفای آئینه دل بنده و سلامت او از
کدورت غیر و قبعیت تلبیس و اشتباه و معاصی میشود و آنرا آنچه از ابی هریره مرویست اگرچه شیخ
سند آنرا تضعیف نموده که فرمود آنحضرت صلعم کسی که دید مرا پس بتحقیق دید مرا زیراچه ما دیده میشویم

و بیان احکام وی انچه بدان ماند بر وجه اجمال فقها گویند چون به بیند مرد خوابی را که خوش می آید
او را شکر کند خدا را بر وی زیرا چه این نعمت است پس باید که شکر گوید و چون به بیند خوابی را
که خوش دارد انرا باید که پناه جوید بخدا از شر ان پس اگر خواهد نقل کند انرا پیش کسی که اعتماد داشته
باشد بر وی و اگر خواهد خاموش ماند کذا فی التجنیس و الخلاصة و الملتقط و اختلاف کرده اند در رویت
خدایتعالی در خواب اکثر مشایخ سمرقند بر انند که جایز نیست تا انکه گفته است علم الهدی شیخ ابو منصور
ماتریدی هر کس که بگوید انرا پس ان بت پرست است و بر همین است معقول مشایخ بخارا را
کذا فی الخلاصة و التجنیس و بعضی مشایخ تجویز کرده اند انرا از انجمله رکن الاسلام صفار و در شرح
مشکوة گفته که نقل ان از سلف بصحت رسیده از امام ابی حنیفه امده که صد بار باین نعمت مشرف
شده و از امام احمد حنبل رض نیز امده که دید رب العزت را در منام پس پرسید یارب کدام عبادت فاضلتر است
گفت تلاوت قران گفت بفهم یا بی فهم فرمود بفهم یا بی فهم و تحقیق چنانست که ذات حق جل و علی اگرچه مقدس
و منزه است از شکل و صورت تحقق مثل یا مثالی مخصوص مراد از نور و غیره از صورتهای جمیله لطیفه بهیئتی
که صلاحیت جمال و کمال داشته باشد میتواند شد و جایز است که بواسطه ان مثال خاص مدرک و مرئی
گردد و ازینجا است که گفته اند که رویت حقتعالی چنانکه در دار اخرت واقع خواهد شد در این دار دنیا نیز ممکن است
در بیداری اگرچه واقع نیست لاحضرت سید المرسلین صلعم و اما رویت نبی صلعم در خواب امر حق و واقع است
بی شائبه بطلان و تلبیس ابلیس و منکر نمیشود انرا مگر مبتدع چه احادیث کثیره صحیحه با تعدد
طرق ناطق اند بران چنانکه در صحیحین از ابی هریره آمده که فرمود انحضرت صلعم کسی که دید مرا
در خواب پس بتحقیق دید مرا زیرا چه شیطان تمثل نمیکند در صورت من یعنی اگرچه شیطان
بتمثل و تلبیس بصورهای مختلفه از هر جنس مینماید و برای تلبیس و تغبیه میکند و این شیوه کار او است
حتی که بعضی گفته اند که بمثال حق نیز تمثل میتواند کرد اما بصورت پیغمبر صلعم نمیتواند تمثل نمود
و در خیال رائی افکند که منم و بر من دروغ بست و نشاید که سرش انست چنانکه گفته اند که انحضرت
صلعم مظهر هدایت است و شیطان مظهر ضلالت است و میان هدایت و ضلالت ضدیت است

یعنی مقام ابراهیم خوان بر روح پاک محمد او السلام را و دیدن صلحا و اولیا در خواب نیز حق است
و مر ایشان را افادت و ارشاد هست در منام و در خزانة الروایات از شرح مشارق نقل کرده که رویت انبیا
علیهم السلام و ملایکه حق است و همچنین رویت شمس و قمر و ستاره های روشن و ابری که در وی باران باشد
تمثل نمیکند شیطان بچیزی ازان اگر گویی که حکم بحقیت رویت کواکب اگرچه شیطان متمثل نمیشود بصورت
انها علی الاطلاق صحیح نیست چه بسا است که آن تعبیر باشد چنانکه رویای یوسف ع م و چنانکه سیوطی در تاریخ
خلفا آورده که عایشه صدیقه رض دید که گویا سه آفتاب از آسمان در حجره شریفه اش افتاد و جمع شده اند چون
این قصه را بر حضرت پدرش امیر المومنین ابی بکر رض عرض نمود فرمود دفن شوند در حجره تو سه کس
از بهترین این امت و چون مدفون شد سرور کائنات علیه السلام گفت امیر المومنین این بهترین اقمار تست
گویم و بخدا توفیق که تعبیر منافی حقیت نیست و بطلان آن نمیخواهد چه مرئی درین صورت مثالی است مر حقیقی و واقعی
را از امور خیر و نفوس عالیه که بدان مثال متمثل گشته و بر روح رائی بر آن لباس متخیل گشته نه آنکه امری
بی اصل است و اصلا از واقعیت بهره ندارد بلکه مخبر از واقع و معبر ازان است چنانچه در صورت مذکوره
رویت کواکب فی الحقیقه رویت مثالی امور حقه بود پس صلوح تعبیر مقتضی حقیت باشد نه مستلزم بطلان
و همین است معنی عدم تمثل شیطان بصورت ان و نیز در خزانه از رساله مکیه آورده و همچنین ممکن نیست
تمثل شیطان بصورت شیخ که تابع باشد پیغمبر خدا را صلعم پس باقی ماند مرید محفوظ از وسواس و تلبیس
ابلیس پس سزاوار است که عمل کند بچیزی که ارشاد کند از شیخ در خواب انتهی و شک نیست که این
نیز محمول بر آنست که اگر مخالف شرع و ملت سنیه اسلام نباشد چه گنجایش دارد که از مجرد استدلال
سامعه تغیری در مسموع پیدا شود و اثبات مختلط بنفی گردد و بعضی زیاده کرده اند بر آنچه مذکور شد
و گفته اند هرچه از عالم ملکوت باشد چون بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و لوح و قلم قادر نمیشود شیطان
بر آنکه تمثل کند بصورت وی و دلیلی درین باب در کتاب و سنت معلوم نمیشود و از اقوال سلف هم چیزی
ثابت نه بلکه ظاهر حدیث که سابقا مذکور شد و امثال ان دلالت دارند بر آنکه این از خصایص
حضرت اوست صلعم اگرچه مفهوم مخالف نزد حنفیه معتبر نیست و شیخ اجل در شرح مشکوة

در هر صورت و عوالی در احیا گفته مراد از حدیث که فرمود بتحقیق دید مرا نه آنست که جسم مرا دید و بدن
مرا دید بلکه مثالی دید که آن مثال آلتی است که حاصل میشود یعنی که در نفس منست بسبب آن آلت
زیرا چه حقیقت انسان همین نفس ناطقه و روح مجرد است که بذاته مرئی و محسوس نمیشود و بدان آلت
ادراک نفس میسر نیست و چنانکه در یقظه بدن جسمانی میسر است و بادراک آن حقیقت همچنین در
رویا ابدان خیالی آلات و وسایط ادراکات روح شوند پس مرئی نه روح است و نه آن شخص
بدن موضوع در مدینه چه حضور آن شخص متمکن در مکان مخصوص در یکزمان بصفات متعدده مختلفه صورت
نه بندد مگر بطریق تمثل پس مرئی در منامات مثالات روح مقدسه اوست که حق است و بطلان
و شیطان را پیرامون آن سبیل نیست خلاصه مقاله و اختلاف این تمثل باوجود آنکه مرئی ذات پاک
مصطفی است که واحد است از اختلاف احوال مرائی قلوب رائیانست چنانکه در شاهد خارج تفاوت
احوال صورت از تفاوت احوال مرایا ظاهر میگردد پس هر که او را در صورت حسنه ببیند از حسن دین اوست
و هر که بر خلاف این مشاهده نماید از خلاف اوست و همچنین یکی پیر دید و دیگری جوان و یکی راضی
و دیگری غضبان و یکی ضاحک و دیگری گریان همه ناشی از اختلاف حال رائی است
و اختلاف در ذات مرئی نیست پس دیدن آنحضرت معیار معرفت احوال باطن رائی است از صفا
و کدورت و از اینجاست که بعضی ارباب تمکین گفته اند کلامی که از آنحضرت در خواب شنیده
شود بر سنت قویمه وی عرض باید نمود اگر موافق آن باشد حق است اگر مخالف است با آن واو از وهم
خللی است در سامع رائی پس رؤیای ذات کریمه وی آنچه دیده و شنیده شود از وی همه حق است
و بتحقیق تفاوت و تخلف از اختلاف حال است و در شرعه گفته کسی که بخواهد که برؤیت جمال اجمل
اکمل در منام خود مشرف شود باید که بسیار کند از درود و وظیفه گیرد این دعا را اللهم رب هذه البلد
الحرام والشهر الحرام والحل والحرام والرکن والمقام اقرا علی روح محمد منا السلام ای خدا
پروردگار این شهر حرام که مکه معظمه محترمه است و ماه حرام که ذی حجه است یا عام از چهار
چهار ماه معلوم و حل و حرام و رکن یمانی است یا عام از هر سه رکن معروفه و مقام

بلکه وجود خارجی ندارد و چنانکه می‌بینند و میشنوند بلکه نیست ادراک او را وقت بنحوی که می‌بینند و می
شنوند مگر وجود خیالی یا آنکه این حکم بر اکثر است چه غالب دان همچنین است یا تخصیص کنند از رؤیای
کسی که معتاد بر است گوئی نیست چنانکه در حدیث آمده صادق ترین شما بر رؤیا صادق ترین شماست
بحدیث و کلام یا رؤیای کسی که بسیار شده اند گناهان او چه کثرت گناهان مورث ظلمت دل است دیگر نه
چگونه قائل نشوند ایشان که بتعیین رسم از بطلان چیزی بلکه ناطق شده است بوی کتاب و سنت و در حدیث آمده
که رؤیای صالح یکپاره است از چهل و شش پاره پیغمبری و علما را در بیان معنی این حدیث تاویلات است
احسن وجوه آنست که رؤیای صحیح یکپاره است از چهل و شش پاره پیغمبری و علما را در میان معنی این
حدیث تاویلات است احسن وجوه آنست که رؤیای صحیح مطابق مرتبه ایست بس عالی و رفیع که عطا کرده شد
انبیا را که اکثر وحی ایشان در منام میشد پس کسی که عطا کرده شود از مومنان این کرامت افضل کمال
در حق خود داند و شکر کند و علم خصوص آن بعد که در امثال این حدیث آمده مفوض بعلم شارع و بی توقف
آن نتوان یافت اگرچه مردم تخمینها کنند و حکما را در تحقیق رؤیا تفصیلی است مبنی بر اثبات حواس
خمسه باطنه حس مشترک و خیال و متصرفه و وهم و حافظه گویند حس مشترک قوتی است در مقدم دماغ
که مرتسم میشود در وی صور محسوسات خارجیه از طریق حواس خمسه ظاهره که بصر و سمع و ذوق و شم
و لمس اند همچنین در خواب چون از شغل ظاهری فارغ شود متوجه بدیگر حواس باطنه گردد و از انها
صور برگیرد و آن بر سه قسم است قسمی آنکه برگیرد و وارد شود بر وی صور نفس ناطقه مجرده انسانی
که او در حال نوم چون فراغ فی الجمله از تدبیر بدن و از مشغله عالم جسمانی حاصل کند از عقول
و ملایکه سماویه که صور کاینات ما کان و ما یکون از ازل تا ابد نزد ایشان در آنها مرتسم و ثابت
اند بسبب اتصال معنوی روحانی که بان جواهر مجرده دارد و میگیرد بعضی صور را که لایق است بحال
او و احوال اقربا و شهر او که اهتمام بمصالح انها دارد بقدر مناسبت اتصال حتی که اگر اهتمامش بمصالح
تمام مردم باشد مناسب آن دریابد و اگر همتش منجذب بمطالب عالیه و دریافت معارف متعالیه
بود از آن قسم چیزها لایح شود و گویند که آنچه منتقش در نفس ناطقه است صورتی کلی خواهد بود

و ذهنیاتی که در بیداری مرتسم میشود در دماغ ظاهر میگردد صح

تصریح کرده برانکه علما این را از خصایص انحضرت شمرده اند واین حکم در غیر وی صلعم جاری نیست
واما دیدن انحضرت در یقظه بعد از رحلت از این عالم پس در شرح ذکر کرده که بعضی محدثین گفته اند
که نقل ان از هیچ یکی از صحابه وتابعین نرسیده حتی که فاطمه زهرا سلام الله علیها با غم والم فراق
انحضرت در مدت شش ماه جان داد وخانه وی مجاور ضریح شریفه بود وهیچکس نقل نکرد که دیدن
انحضرت را در یقظه دید ولیکن حکایات وروایات مشایخ صالحین در این باب بسیار است وبحد شهرت
رسیده ومنکر این حال تصدیق بکرامات اولیا دارد یا نه اگر ندارد بحث با وی ساقط است زیرا چه
وی منکر است چیزیرا که اثبات کرده آنرا کتاب وسنت واگر دارد این نیز از جمله کرامات هست باعث انکار
چیست وگفته اند که ان نیز تمثال است اگرچه در یقظه است ولی بغفلت وغیبت ودر حصول حقیقت
صحت وثبوت احکام شرعی بر غیر رای حجت نه وحکایات در این باب از مشایخ طریقت نقل کرده ونیز از
امام غزالی آورده که وی در کتاب منقذ من الضلال گفته که ارباب قلوب مشاهده میکنند در یقظه
ملایکه وارواح انبیارا علیهم السلام ومیشنوند از ایشان اصوات وکلمات واقتباس میکنند فوایدرا
انتهی ورویا علی الاطلاق باطل نیست نزدیکی مگر نزد سوفسطای بلکه بعضی افرادش البته حق وصحیح
اند باجماع اهل حق وعقلا اگرچه اتفاق دارند برانکه ادراک ضد نوم است اما انچه از دلایل شان
مستفاد میشود همین مضاده ادراک حسی خارجی است بیکی از حواس خمسه ظاهر مر نوم را چنانکه معتزله
استدلال کنند که در حال نوم شرایط ادراک از مقابله وانتشار شعاع وتوسط جسم شفاف
وامثال ان مفقود است پس ادراک نایم را چگونه باشد واشاعره که قایل باشتراط این قسم شروط
نیستند وخلق رویت را از حق تعالی در حسی موقوف بر این چیزها ندارند گویند که جاری شده عادت
باریتعالی بخلق ادراک در نایم واز این دلایل جز استفاد ادراک حسی لازم نیاید بتمام حواس باطنه اگرچه متکلمین بتفصیل
که حکما اثبات کنند قایل نیستند اما روح را ادراک گویند در او واین ادراک حسی خارجی نیست چرا نه
قایل بحقیقت ادراک شوند در منام واستاد ابو اسحق اسفراینی که از کبار علما اشاعره است تصریح
کرده است بحقیقت ان واما انچه از جمهور متکلمین نقل کنند که رویا خیال باطل است محمول است

اگرچه دری صورت جزئی باشد والا آنست که قوت متصرفه بنا بر شأن وی که انتقال از چیزی بچیزی دیگر که مناسب اول باشد بوجهی
یا مضاد اول و تفصیل و سلوک متصله و ترکیب در اشیای منفصله است بر وجوه مختلف و انحا شتی لباس صورت جزئی
از جزئیات کلی دیگر نزدیکتر یا دورتر نسبت باول مهیا شده می بخشد چنانکه صورت مروارید را که در نفس از معقول مرتسم شده
لباس صورت دانه انار دهد یا قطره باران یا ژاله و دندان و گاهی یک ضد لباس ضد دیگر دهد چنانکه خنده را کسوت گریه بخشد
و حس مشترک چون درین هنگام از شغل ادراک صور محسوسات حواس ظاهره و اخذ آنها از خارج فارغ شده بسوی مدرکات
باطنه متوجه گشته لاجرم آنچه متصرفه بتصویر و تمثیل کرده صورت مدرکه نفس را بحلیه تخطیط و تلبیس نموده در حس مشترک مرتسم شود
و حس مشترک او را همچنان فرا گیرد و مشاهده نماید و در بعض صور بالضرورة احتیاج بتعبیر افتد تا تجرید کنند تعبیر از آنچه نفس استخراج نظر ازین لباس
لباس صورتی که متخیله بخشیده ولی بر دو نوع است یکی مرتبه تجرید بامراتب بعدد بتفاوت تصرف متخیله با مری که دریافته نفس ناطقه و مطابق نفس الامر
است و گاهی تصرف نمیکند و بعینه متخیله از جهت غلبه عقل و قوت آن و تخلیص الصورت تغیر بحس مشترک میرسد اگرچه در نفس ناطقه مجرده کلی بوده
در قوی جزئی کرده از احتیاج تعبیر نبود و قسمی دیگر آنکه وارد شود بر وی از آنچه مرتسم شده است در حالت بیداری در خیال که خزانه صور محسوسات
است محفوظ مانده و رو دارد و اینجا است که اکثر احوال خواب تماشا بیند که در بیداری در فکر آن بوده و لهذا این قسم را فکره نامند و کم است
که خالی باشد و تمام این قسم منام و بسیار است که متخیله چند صور خیالی از ترکیبات آن در حس مشترک اندازد که اصلا در حالت بیداری آن مرکب را دریافته
یا صور مخزونه فی الخیال لباسی شکلی دیگر بخشیده در حس مشترک مرتسم نماید که گاهی خارج آنها شناخته نشده و قسمی دیگر آنکه چون خلطی از اخلاط
اربعه بمزاج روح حیوانی که حامل قوت متصرفه و دیگر جمیع قوی است غالب آید آن روح متغیر شود و در قوت متخیله تغیر راه
یابد و مادام که خلط مغلوب گردد و بسبب غلبه آن خلط صور مناسبه آن اختراع نماید و نفس ناطقه نیز چون در دفع آن خلط همگی همت توجه
دارد و خود را از حالت مغلوبیت کم کند و بر لکان بلیدی پس بعضی هم مدتی همان در آید که در طبیعت و صورت مناسب آن خلط است
مثلا بسبب غلبه خلط خون چیزها سرخ رنگ بیند و از غلبه خلط صفرا آتش و شعلها نگرد و از غلبه سودا کوهها و دودها مشاهده کند
و از بلغم آبها و رنگهای سفید بیند و این هر دو قسم را اضغاث احلام خوانند که اعتبار ندارند و تعبیرش نشاید مگر در همان صورت
که تا منعم حول مختلط گردد و آنچه در نفس ناطقه از مبادی عالیه مرتسم گشته آنرا قوت متخیله برنگ مناسب خلط غالب لباس ملبس پس این صورت تعبیر
گنجایش دارد و علم تعبیر ملکه ایست که حاصل نشود مگر کسی را که راسخ باشد در علوم ما باشد من عند الله و کرامتی است پس حالی که بعین سخن
را بدان اکرام شد و او بدان مفتخر گشت والحمد لله علی الاتمام والصلوة علی نبیه خیر الانام والله اعلم بالصواب

تمام شد